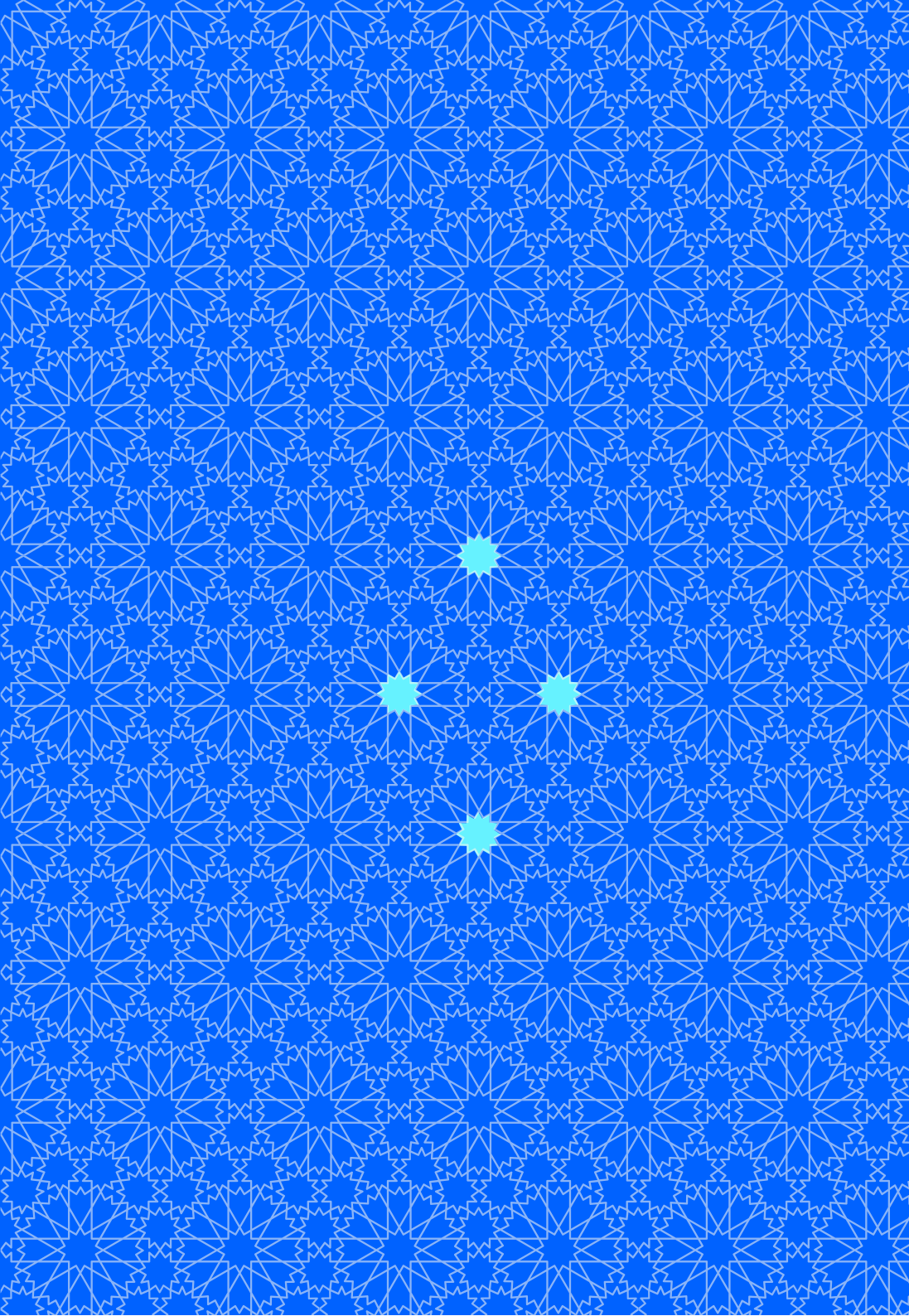


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





از شبهه تا فتنه

گروهی از پژوهشگران

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

حوزه‌های علمیه



فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

عنوان و نام پدیدآور: از شبهه تا فتنه/ گروهی از پژوهشگران مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات حوزه‌های علمیه: تهیه‌کننده مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات (حوزه‌های علمیه). مشخصات نشر: قم: حوزه علمیه قم، مرکز مدیریت، ۱۴۰۴. مشخصات ظاهری: ۳۴۸ ص.؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م. شابک: ۶-۲۶۴-۳۵۸-۶۲۲-۹۷۸/ وضعیت فهرست نویسی: فیبا/ یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۳۵ - ۳۴۸. موضوع: خداشناسی (اسلام) / God Knowableness -- (Islam) / خداشناسی (اسلام) -- پرسش‌ها و پاسخ‌ها / God (Islam) -- Knowableness -- Catechisms / اسلام -- مطالب گونه‌گون / Islam -- Miscellanea / شناسه افزوده: حوزه علمیه قم، مرکز مدیریت/ شناسه افزوده: حوزه علمیه قم، مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات/ رده بندی کنگره: ۸/BP۲۱۷/ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۲ شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۲۶۵۴۴۰ اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

از شبهه تا فتنه

نویسنده: گروهی از پژوهشگران مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات حوزه‌های علمیه

تهیه‌کننده: مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات (حوزه‌های علمیه)

الکترونیک نشانی: www.pasokh.org

نوبت چاپ: چاپ اول ۱۴۰۴

ناشر: انتشارات مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه

شمارگان: ۳۰۰ جلد

شابک: ۶-۲۶۴-۳۵۸-۶۲۲-۹۷۸



فهرست

پیش‌گفتار	۱۱
مقدمه	۱۳
فصل اول: خدامحوری در زندگی	۱۷
درآمد	۱۹
اگر خدا نبود که مارو بیافرینه، هیچی نبود، پس کی خدا رو خلق کرده؟	۲۲
آیا خداوند به علت یا آفریدگار احتیاج دارد؟	۲۳
معرفی خدا در قرآن	۲۵
خداوند در قرآن، برای خود، از ضمیرهای مذکر استفاده کرده، یعنی جنس مذکر بهتر است؟	۲۵
چرا خدا من رو به دنیا آورده؟ من نمی‌خواستم باشم!	۲۶
فایدهٔ این همه سختی کشیدن در این دنیا چیست؟ آیا این سختی‌ها و مصیبت‌ها حکمتی هم دارد؟	۲۸
رزق و روزی	۳۱
اگر خدا عادل است، چرا به بعضی، بسیار و به برخی، کم روزی می‌دهد؟	۳۱
چرا از خدا چیزی راکه می‌خواهیم به ما نمی‌دهد؟	۳۵
حکمت عبادت	۴۰
خدا چه نیازی به عبادت ما دارد؟	۴۰

فصل دوم: راه و راهنماشناسی در زندگی	۴۵
درآمد	۴۷
صلوات	۵۱
چرا پیامبر ﷺ هر روز برای خود و خاندانش صلوات می فرستاد؟	۵۱
پیامبر ایرانیان	۵۳
چرا پیامبری برای ایران فرستاده نشده؟ چرا اکثر پیامبران و امامان، برای عرب‌ها بودند؟	۵۳
علم غیب امامان	۵۶
مگر امامان علیهم السلام علم غیب نداشتند؟ پس چرا زهر نوشیدند؟	۵۶
ظهور پس از گسترش ستم!	۶۶
چرا امام زمان <small>عجل الله تعالی فرجه</small> زمانی ظهور می‌کند که دنیا پر از ظلم شده است؟	۶۶
فصل سوم: معادباوری در زندگی	۷۱
درآمد	۷۳
آخرت	۷۷
آیا جهانی ماورای دنیا وجود دارد؟ چه اشکالی دارد زندگی پس از مرگ را در همین جهان تجربه کنیم؟	۷۷
خودکشی	۸۲
آیا کسی که خودکشی می‌کند، روحش سرگردان است؟ اگر انسان پاک و خوب خودکشی کند، به جهنم می‌رود؟	۸۲
فصل چهارم: دینداری در زندگی	۹۵
درآمد	۹۷
انتخاب دین	۱۲۲
اگر دست خودم بود، دین زرتشت را انتخاب می‌کردم!	۱۲۲
پیروی از دین عرب‌ها!	۱۲۸
ما که خودمان دین داشتیم، چرا باید از دین عرب‌ها پیروی کنیم؟	۱۲۸
اسلام اجباری!	۱۳۲

اسلام با زور شمشیر گسترش یافت و ایرانی‌ها برای این‌که جزیه پرداخت نکنند یا کشته نشوند، مسلمان شدند. حالا چرا ما باید مسلمان باشیم؟	۱۳۲
دین، عامل کشتار!	۱۳۶
چرا فقط مسلمانان هستند که یکدیگر را می‌کشند؟ آیا دلیل جنگ و خونریزی‌های مسلمانان دین نیست؟	۱۳۶
فصل پنجم: قرآن‌گرایی در زندگی	
درآمد	۱۴۹
تفاوت حدیث با قرآن	۱۵۲
چرا احادیث نمی‌توانند به‌عنوان آیات قرآن قرار بگیرند؟ مگه احادیث پیامبر و اهل‌البیت کلام خدا نیستند؟	۱۵۲
تحریف قرآن	۱۵۵
چگونه بفهمیم قرآن که امروزه در دست ماست، قرآن زمان پیامبر است و تحریف نشده؟	۱۵۵
جن در قرآن	۱۶۰
جن در قرآن چیست؟ جنیان چند دسته‌اند و چه ویژگی‌هایی دارند و آیا جن‌ها می‌توانند به انسان صدمه بزنند؟	۱۶۰
فصل ششم: فقه و زندگی	
درآمد	۱۶۷
اختلاف مراجع تقلید	۱۷۱
اگر اسلام یک دین ثابت و کامل است، پس چرا مراجع با هم اختلاف دارند؟	۱۷۱
دیه جنین دختر	۱۷۷
چرا دیه جنین دختر، حتی از دیه جنینی که معلوم نیست دختر است یا پسر، کم‌تر است؟ و اصلاً چرا باید در دین، بین زن و مرد تفاوت باشد؟	۱۷۷
فلسفه غسل	۱۸۳
کسی‌که هر روز به حمام می‌رود، چه نیازی به غسل و نیت کردن دارد؟	۱۸۳
نجاست سگ	۱۸۵

چرا سگ نجس است؟ اصلاً اگر بی‌فایده است، چرا خدا آن را آفرید؟	۱۸۵
کمک به نیازمندان به جای حج	۱۹۷
چرا با وجود این همه نیازمند در کشور، هر سال چندین میلیارد تومان برای سفر حج هزینه می‌شود؟	۱۹۷
نجس بودن غیرمسلمان!	۲۰۰
چرا غیرمسلمانان نجس هستند و چرا خرید و فروش با اون‌ها حرامه؟ آیا تبعیض نیست؟	۲۰۰
گناه سادات	۲۰۶
چرا من که سید هستم و جدم به امامان برمی‌گردد، خداوند گناهم را دو سه برابر حساب می‌کند؟	۲۰۶
نماز رزمندگان	۲۱۰
در زمان جنگ، رزمندگان چگونه نماز می‌خواندند، در حالی که زخمی بودند یا رقیشان زخمی می‌شد و لباسشان نجس بوده؟	۲۱۰
ازدواج پسران حضرت آدم	۲۱۱
آیا فرزندان آدم با خواهران خود ازدواج کردند؟	۲۱۱
گروه خونی	۲۱۴
در ادامه سؤال قبل، مگر فرزندان آدم هابیل و قابیل نبودند؟ پس چرا ما چهار گروه خونی داریم؟	۲۱۴
فصل هفتم: حجاب و عفاف در زندگی	
درآمد	۲۱۹
تبعیض جنسیتی	۲۲۴
چرا در اسلام تبعیض جنسیتی وجود دارد؟	۲۲۴
حدود حجاب	۲۲۵
آیا برای حجاب و حدود آن، میزانی وجود دارد؟	۲۲۵
پوشش صورت	۲۳۴
زنی که می‌داند به جهت چهره زیبایی که دارد، مردان نامحرم به او نگاه می‌کنند، چه وظیفه‌ای دارد؟ آیا پوشاندن آن واجب است؟	۲۳۴
آیا باید سرمه چشم، اصلاح صورت و ابروهای رنگ کرده را از نامحرم پوشاند؟	۲۳۴

زیورآلات زن، اگر در معرض دید نامحرم باشد، چه حکمی دارد؟	۲۳۵
آیا از نظر قرآن و عقل، رعایت حجاب یا عدم رعایت آن، آثار و عوایدی دارد؟	۲۳۶
اخلاق بد چادری‌ها!	۲۴۴
چرا بعضی از چادری‌ها، هزاران گناه می‌کنند و اخلاقشون خوب نیست و حرمت چادر را نگه نمی‌دارند؛ ولی بدحجاب‌ها، خیلی اخلاقشون خوبه و دلشون پاک است؟	۲۴۴
بی‌حجابی کافران	۲۴۷
آیا کسانی که در خارج هستند و حجاب ندارند، به جهنم می‌روند؟	۲۴۷
دلیل شرعی حجاب	۲۵۰
آیا دلیل شرعی برای الزام به حجاب وجود دارد؟	۲۵۰
گناه بی‌حجاب	۲۶۵
به چه دلیل عدم رعایت حجاب در انظار عمومی گناه کبیره است؟	۲۶۵
مجازات قانونی بی‌حجابی	۲۶۷
چه مجازات قانونی، در برابر بی‌حجابی وجود دارد و چرا؟	۲۶۷
برخورد با بی‌حجاب توسط پیامبر و امامان	۲۷۱
آیا گزارشی از سیره پیامبر و ائمه، در برخورد با بی‌حجابی وجود دارد؟	۲۷۱
فصل هشتم: دین و سیاست	۲۷۵
درآمد	۲۷۷
رهبری و جلوگیری از فساد	۲۸۳
چرا رهبری، شخصا جلوی فسادهای مدیران کشوری را نمی‌گیرد؟	۲۸۳
سن بالای رهبری	۲۸۶
چرا به پیرمرد ۷۰ - ۸۰ ساله رو نمی‌دارند توی اداره کار کنه و یا حتی ضامن بشه؛ ولی یکی با اون سن رهبری می‌کنه؟	۲۸۶
عوض کردن رهبر	۲۸۸
چرا رهبر رو عوض نمی‌کنند؟	۲۸۸
اعتراضات	۲۹۴
چرا مردم حق اعتراض ندارند؟ چرا نمی‌توانند حرف دلشون رو بزنند؟	۲۹۴
گرانی و رهبری	۲۹۶

چرا رهبر و مراجع، به فکر مردم نیستند و در مورد گرانی، هیچ کاری نمی‌کنند؟	۳۹۶
امتیازات طلاب	۳۰۱
چرا جوانان ما درس بخونند و بیکار باشند، بعد طلبه‌ها برن تو بانک بنشینند؟	۳۰۱
مناسبت‌های ملی. مذهبی	۳۰۷
چرا در ایران روز پدر، مادر، زن یا حتی دختر، با توجه به شخصیت‌های اسلامی نامگذاری میشه؟ مگه ما کم اسطوره داشتیم، قهرمانانی مثل آرش و پوریای ولی و بزرگانی مثل سعدی، فردوسی، حافظ، مولانا، امیرکبیر و...، چرا هیچ روزی در تقویم به نام این‌ها نیست؟	۳۰۷
فصل نهم: عقب ماندگی جوامع اسلامی	۳۰۹
درآمد	۳۱۱
عقب ماندگی کشورهای اسلامی	۳۱۷
۱. دوری از تفرقه و دوگانگی و تأکید بر اصول مشترک بنیادین	۳۱۷
خشکسالی	۳۲۶
چرا در کشورهایی که مسلمان نیستند، این همه باران می‌بارد؛ ولی در کشور ما که مسلمان هستیم، خشکسالی وجود دارد؟	۳۲۶
فهرست منابع و مآخذ	۳۲۵



پیش‌گفتار

هر رخداد و اتفاقی که در عالم رخ می‌دهد، معلول علتی پیدا یا ناپیدا است و نمی‌توان هیچ پدیده‌ای را خارج از این قاعده، مورد ارزیابی و سنجش قرار داد. از سوی دیگر، حوادث و پدیده‌ها، چه طبیعی و تکوینی و چه با دخالت و اراده انسان، آثار و پیامدهایی را با خود به همراه خواهند داشت که درک و دریافت علت و چرایی بروز این حوادث و تحلیل درست آن، زمینه بهره‌وری بیشتر را اگر آن حادثه خوشایند باشد، فراهم می‌کند. همان‌گونه که مانع گسترش پیامدهای ناخوشایند آن می‌شود، چنان‌چه اگر اتفاقی ناگوار باشد.

دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی موجود در جوامع مختلف نیز از همین قاعده پیروی می‌کند و حوادث فرهنگی، اقتصادی و سیاسی که در جامعه امروز ما رخ داده، ناگزیر، معلول علت‌هایی است که یافتن آن علت‌ها و توجه به پیامدهای آن، باعث رشد و بالندگی جامعه می‌شود.

در سالهای اخیر، وقایع بسیاری در سطح ملی و بین‌المللی رخ داده که حوادث اخیر (اغتشاشات ۱۴۰۱)، نمونه‌ای از آنها است. بررسی و تحلیل رخدادهای اخیر، نشان‌دهنده دخالت عواملی چون مسائل و مشکلات اقتصادی، تبلیغات رسانه‌ای، آرا و نظریات علمی و شبه‌علمی و... می‌باشد.

از عوامل ناپیدای بروز رخدادهای اخیر، وجود شبهات اعتقادی و سیاسی

موجود در ذهن افراد جامعه است که تبلیغات رسانه‌ای، رفتارهای نادرست مدیریتی و نظریات و دیدگاه‌های ناصواب علمی، زمینه‌ساز و باعث شکل‌گیری آن‌ها شده است.

شبّهات ناظر به اصل دین و باورهای دینی، در مورد خدا و آفرینش، در مورد جایگاه پیامبران و امامان، شبّهات ناظر به نظام جمهوری اسلامی و جایگاه رهبری، شبّهات مرتبط با مسائل اجتماعی همچون تبعیض و تفاوت‌های طبقاتی، جایگاه زن، اداره امور جاری کشور و... همگی، از جمله این شبّهات‌اند. مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبّهات، با بررسی و دسته‌بندی این شبّهات که از گفتگو با کسانی که در این اغتشاشات، حضور مستقیم داشته‌اند به دست آمده، اثر پیش‌رو را در قالب پرسش و پاسخ ارائه داده تا هم پاسخی به برخی از سؤالات و شبّهات باشد و هم اهمیت و ضرورت رفع ابهامات و گره‌های ذهنی در تحلیل حوادث مورد توجه قرار گیرد.

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبّهات

حوزه‌های علمیه/ شهریور ۱۴۰۲

مقدمه

قبل از هر چیز، باید دانست که شبهه عبارت است از بیان مطالب یا پرسش به صورتی که حق و باطل، درهم آمیخته و دیگران را به اشتباه بیاندازد. شبهه، یعنی پوشاندن لباس حق بر قامت باطل، برای حق جلوه دادن یک مطلب ناصحیح و باطل. به این دلیل، به شبهه، شبهه گفته می‌شود که شبهه حق می‌باشد؛ ولی حق نیست. تفاوت اساسی شبهه و پرسش، آن است که در پرسش، شخص به دنبال حق است و از مطلبی سؤال می‌کند تا حقایق بر او روشن شود. از این رو، پرسش را تا حد امکان، شفاف و مشخص بیان می‌کند؛ اما در شبهه، شخص به دنبال گمراه کردن دیگران است و نمی‌خواهد که حقیقت روشن شود، یعنی غالباً حقیقت را می‌داند؛ ولی آن را در ورای کلمات پنهان می‌کند. از این رو، شبهه همراه با ابهام و یا اجمال ارائه می‌شود.

روش‌های پاسخ‌گویی به سؤالات هم بر دو دسته قابل تقسیم است. این روش‌ها، شامل روش‌های ایجابی و روش‌های سلبی می‌باشند. مقصود از روش‌های ایجابی، تکنیک‌های بایسته و مقصود از روش‌های سلبی، تکنیک‌های نابایسته در پاسخ‌گویی به پرسشها و شبهات است. اساساً، هرگونه پاسخ‌دهی، بایسته‌هایی دارد که قبل از ورود به پاسخ، باید آن‌ها را در نظر داشت و شیوه‌هایی دارد که بایسته‌ها و مقام آن، بعد از مقام مخاطب است. سؤالات، زمانی خطرناک است که ما آمادگی کافی برای پاسخ‌دهی و یا برخورد مناسب با آن‌را نداشته باشیم. سؤال، زمینه‌ساز رشد است. جامعه‌ای که در آن سؤال وجود دارد، جامعه‌ای پویاست. باید به گونه‌ای برخورد شود که افراد احساس کنند می‌توانند با آنان، مخاطب و پرسش‌گری توأم با اطمینان و آرامش داشته باشند. برای این هدف، لازم است به مواردی همچون: ایجاد رابطه صمیمی و ایجاد احساس امنیت توجه داشت.

برخورد مناسب پس از طرح سؤال، مهم است. پاسخ‌گو، هم از نظر اخلاقی و هم از نظر علمی، باید برخورد مناسب داشته باشد. هم صبور باشد و هم به‌گونه‌ای رفتار نکند که مخاطب احساس کند او پاسخ بی‌اساس می‌دهد و یا می‌خواهد او را به پاسخ دهنده دیگری ارجاع دهد. از سوی دیگر، باید دانست که فهم پرسش، حائز اهمیت است. متأسفانه، گاه جواب منطبق با سؤال نیست. عدم فهم پرسش، می‌تواند به این جهات باشد: الف) سؤال کننده، نتواند سؤال خود را درست مطرح کند. در این موارد، اگر سؤال مبهم است، باید برداشت خود از سؤال را بیان کنیم تا ابهام زدایی شود؛ ب) گاه سؤال مبتنی بر زمینه‌هایی است که پاسخ‌گو از آن اطلاع ندارد. مثلاً، ممکن است پرسیده شود آیا قرآن خواب پیغمبر است؟ در پاسخ به این سؤال، باید از مسئله رؤیاهای پیامبرانه آگاه بود و ج) در پاسخ به سؤال درک مسئله نیز دارای اولویت و اهمیت است. گاه سؤال از چیزی است و مسئله، چیز دیگری است. پاسخ‌گو باید به خصوصیات مخاطب توجه داشته باشد. ویژگی‌های سطح علمی، روان‌شناختی، محیط، سبک تربیت، مسائل اجتماعی و تربیتی نیز باید لحاظ شود. با این وصف، هوشمندی و تأکید بر ایجاد روش‌های جدید و نوین در پاسخ‌گویی به شبهات، بسیار هوشمندانه، زیرکانه و مهم است. اعتقاد ما بر این است که مباحث روش‌شناسی را باید در حوزه دنبال کرد و از اصولی که ائمه معصومین علیهم‌السلام به ما آموزش داده‌اند، در پاسخ‌گویی به سؤالات استفاده نمود. استفاده از اصول و روش‌های عقلی در پاسخ‌گویی به سؤالات، یکی از اصول اساسی در این زمینه است که در مواردی، امامان ما آن را توسعه داده یا این‌که محدود به مواردی خاص کرده‌اند. ضمن این‌که استفاده از زبان عرفی و اغنایی، در پاسخ‌گویی به شبهات اعتقادی هم ضرورت دارد.

همان‌طور که می‌دانید امروزه، جهان تشیع در معرض سیل سؤالات و شبهات

فراوان قرار دارد، از این رو، به حکم عقل، پاسخ‌گویی به سؤالات و شبهات، امری لازم و اجتناب‌ناپذیر است و باید از روش‌ها و متدهای جدید در این زمینه استفاده شود. در روایات نیز بر این امر تأکید شده و وظیفه علمای شیعه را مانند مرزبانانی می‌داند که این مهم را برعهده دارند. به عنوان نمونه، در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ - الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيَّتَهُ يَمْنَعُوهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضِعْفَاءِ شِيعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ وَ التَّوَأَصِبُ الْأَقْمَنِ انْتَصَبَ لِدَلِكِ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الْيَوْمَ وَ الثَّرْكُ وَ الْخَزْرَ أَلْفَ مَرَّةٍ لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَذْيَانِ مُجَبِّينَا وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَبْدَانِهِمْ!»^۱

علمای شیعه ما، مرزدارانی هستند که بر مرزهای ایمان مردم و در برابر ابلیس و پیروانش به مرزداری می‌پردازند، آن‌ها را از هجوم به ضعفای شیعه بازمی‌دارند و شیعه را از تسلط ابلیس و یاران ناپاکش، محفوظ و مصون نگه می‌دارند؛ آگاه باشید! آن‌کس از شیعیان که چنین وظیفه‌ای را برعهده می‌گیرد، هزار هزار مرتبه، برتر از مجاهدین است که با (دشمنان آن روزگار اسلام) روم و ترک و خزر جهاد می‌کنند؛ چون او، از دین محبان ما دفاع می‌کند و دیگری از بدن‌های ایشان».

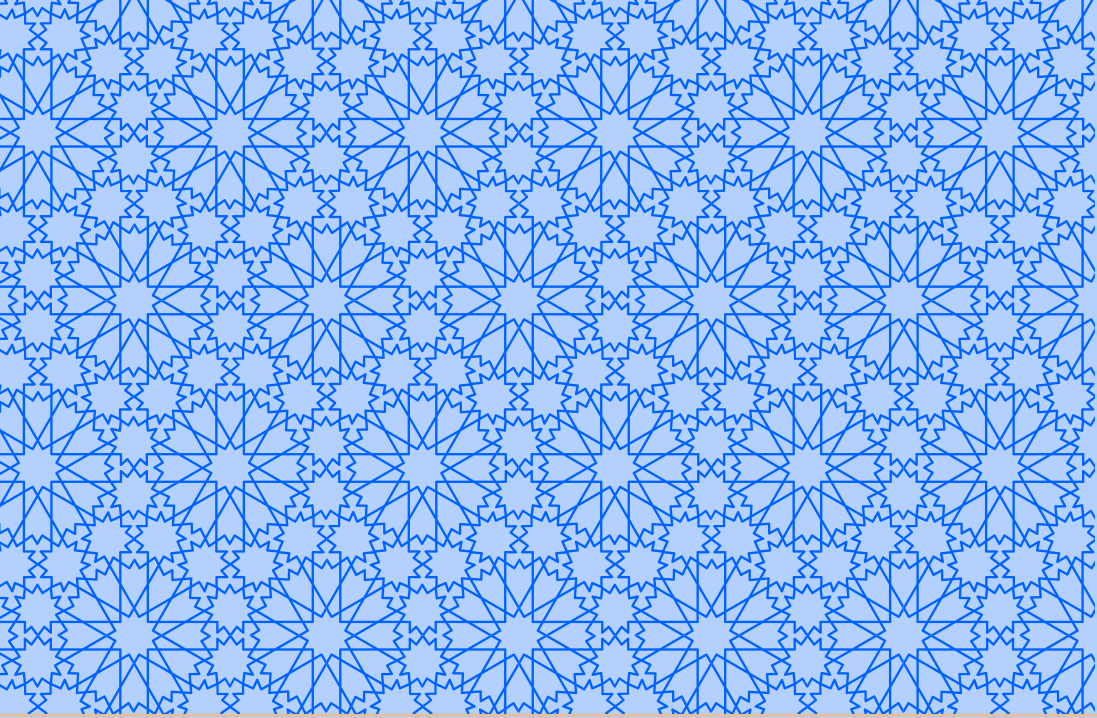
بعد حضرت می‌فرماید: «ثواب مجاهدانی که در این راه جهاد می‌کنند، یک میلیون بار بیشتر از ثواب مجاهدانی است که در اقصا نقاط عالم اسلامی می‌جنگند».

در شرایط کنونی، ممکن است سؤالاتی طرح شود و شبهه‌هایی به وجود بیاید یا افکنده شود. در این راستا، کار پاسخ‌گو، این است که خس و خاشاک را از جلوی فکر و معرفت بشر بردارد. البته این کار، باید عالمانه، محققانه، بی‌طرفانه،

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۵.

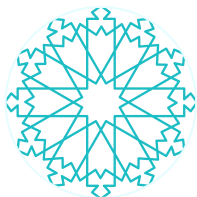
حق جویانه و دلسوزانه باشد. این راهی است که باید محققان و حوزه‌های علمیه، برای گره‌گشایی از مسیر فکر و معرفت بشری بردارند؛ از این جهت، علما به عنوان امنای مردم و جامعه در ایران و جهان و در سطح ملی و فراملی و در فضاهای حقیقی و مجازی، باید پاسخ‌ها و تولیداتشان، بر منهج درست علمی و اجتهادی استوار باشد، از سر حقیقت‌جویی و حقیقت‌خواهی و اشفاق انجام پذیرد و جز خدمت به جامعه و تزاید فکر و معرفت، چیز دیگری دنبال نشود.

ناگفته نماند که سؤالات فنی و پرسش‌های پیچیده و شبهات را باید به عنوان یک منبع مولد علم و نقطه عزیمت تحول علوم نگاه و فرآوری کرد و در بدنه تولید علم حوزه و جامعه منعکس نمود. این امر می‌تواند نقطه عزیمت تولید علم، نظریه‌پردازی و توسعه و تطور در حوزه‌های دانشی و علوم اسلامی باشد. ضمناً می‌توان، یک رصد پیشگیرانه و افق‌بینانه و آینده‌پژوهانه هم در شبهات داشته باشیم. اگر بشود در جاهایی حدس زد و پیش‌بینی کرد و پیش‌دستی در ارائه نظریه و پاسخ کرد، ریشه را می‌خشکاند و نمی‌گذارد یک شبهه ریشه‌دار و جاگیر و همه‌گیر شود و یا اذهانی را آشفته کند تا پس از آن بخواهیم کوشش کنیم تا آشفستگی‌های فکری و معرفتی را در جنگ شناختی و جنگ ترکیبی بزداایم. البته، حضور عالمانه و اندیش‌ورزانه و بهنگام عالمان در پاسخ‌گویی به شبهات نوظهور، حائز اهمیت است که در پیچ‌وخم‌های مهم تاریخی و در شرایط جنگ شناختی و هجمه ترکیبی ظاهر می‌شود و در همین وزن، یکی از برهه‌هایی که انقلاب اسلامی، آماج سؤالات و شبهات قرار گرفت، اغتشاشات سال ۱۴۰۱ بود که اثر فرار با هدف پاسخ‌گویی به سؤالات و شبهات رایج و عصری آن برهه، آماده بهره‌برداری گردیده است. امید می‌بریم به فضل الهی و عنایت حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف، مفید فایده مخاطبان حقیقت‌جو قرار گیرد و روزی به کارمان آید که **«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»**. ان شاء الله



فصل اول: خدامحوری در زندگی







درآمد

در مورد محوریت نظام هستی، دیدگاه‌ها و نظریات متفاوتی، ارائه شده است، از جمله آن‌ها، دیدگاه ماتریالیسم یا ماده‌محوری، دیدگاه اومانیسم یا انسان‌محوری، دیدگاه الله‌محوری یا خدامحوری است.

خدامحوری عبارت است از «انجام و یا قصد انجام کلیه اعمال و رفتار انسان بر اساس ملاک و معیارهایی که خداوند برای آن‌ها، به منظور کسب رضایت الهی، تعیین کرده است».^۱ خدامحوری، یعنی این‌که انسان در طول زندگی، پیوسته خدا را در تمام رفتارهای فردی و اجتماعی خود در نظر گیرد و آن‌گونه که خدا می‌خواهد، عمل کند تا از غضب و کیفر خدا ایمن باشد و به بهشت و مقام قرب و رضای الهی برسد. تطابق فعل و ترک بر اساس امر و نهی الهی، می‌تواند بهترین راه شناخت وجود رنگ و بوی «اصل خدامحوری»، در زندگی انسان‌ها باشد. فردی که در زندگی خود، دائماً امر و نهی الهی را در فعالیت‌های خود رصد می‌کند تا بر اساس آن، فعالیت‌هایش را تنظیم نماید، «اصل خدامحوری» را در زندگی خود، نهادینه ساخته است. اساساً، خدامحوری، اصلی است که در تمام شئون زندگی و در تمام دوران زندگی لازم است حضوری پررنگ داشته باشد. هر مقدار، این

۱. شهاب‌الدین مشایخی، اصول تربیت از دیدگاه قرآن، پایگاه مجلات تخصصی نور: مجله حوزه و دانشگاه، پاییز

حضور پرنگ‌تر باشد، کارهای انسان، بیشتر رنگ و بوی الهی به خود گرفته و ارزشمندتر می‌شود. باید دانست که در این راه، موانعی نیز وجود دارد، مثل تکبر، ریا و شرک که مانع این هستند که انسان خود را به این اصل آراسته نماید. در مقابل، عوامل و پیشران‌هایی نیز وجود دارند که می‌توانند در این راه، به انسان کمک برسانند، از جمله: ایمان، تواضع، اعتقاد به معاد، تذکر و یادآوری.

بنابراین، اساسی‌ترین نماد و شاخصه فرهنگ اسلام، اصل خدامحوری است که بر مبنای این اصل، تمام ارزش‌ها، اصول و رهنمودهای دین، در وجود یک مسلمان تبلور می‌یابد. به عبارت دیگر، اصل خدامحوری، جوهره اساسی رفتار یک فرد دیندار و مسلمان را تشکیل می‌دهد. خدامحوری، باید به‌گونه‌ای در وجود این انسان مسلمان استوار شود که هیچ نوع حرکت انحرافی، نتواند در او تزلزل ایجاد کند، هیچ مانعی نتواند سد رشد و تعالی و تکامل وی شود و هیچ قدرتی، نتواند سیر صعودی انسان موحد را کند و یا متوقف سازد. البته در جامعه دینی مسلمانان نیز همه چیز، باید حکایت از خدامحوری و خدامداری کند و آرمان‌های دین بر اقتصاد، سیاست، فرهنگ و آداب اجتماعی و... سیطره افکند. مهم‌ترین تمایز و فرق اساسی نظام تربیتی اسلام با دیگر نظام‌های تربیتی، همین اصل خدامحوری است. محوریت زندگی انسان، بر اساس خدامحوری در قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم‌السلام، بسیار مورد تأکید قرار گرفته است. از این رو، قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام، مهم‌ترین منبع، برای اخذ معارف اسلامی درباره خدامحوری است.

انسان برای رسیدن به خدامحوری، باید در زندگی به اسماء و صفات الهی متقرب شود و به آداب و اخلاق الهی متخلق گردد، به طوری که خدامحوری، در تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی انسان سایه افکند تا در پرتو آن، کارهای

انسان رنگ و بوی الهی و توحیدی به خود گرفته و ارزشمند شود. بنابراین، توجه به رضایتمندی الهی - که رکن اساسی در خدامحوری است - در مسیرهای پر پیچ و خم زندگی، تنها راه صحیحی است که انسان می‌تواند با پیمودنش، امید سعادت‌مندی داشته باشد. چنان‌که در قرآن می‌خوانیم: «قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأُمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»؛^۱ بگو: در حقیقت، تنها هدایت خداست که هدایت واقعی است و دستور یافته‌ایم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم».

بنابراین وصف، گزینش برنامه‌های تربیتی، باید به نحوی صورت پذیرد که انگیزه رضایت خداوندی در تربیتی، روز به روز فزونی یابد، تا جایی که وی بدون کسب رضایت الهی، به هیچ عملی اقدام نکند. انتقال روحیه تعهد در تربیتی، برای تطبیق اعمال با معیار و ملاک الهی، بارزترین ثمره‌ای است که از این اصل حاصل می‌شود.^۲

اگر مبنای زندگی فردی و اجتماعی، بر اساس توحیدباوری و تقوایب‌پیشگی باشد، بسیاری از مشکلات فردی، اجتماعی و خانوادگی از میان برمی‌خیزد، به این ترتیب که زندگی فرد، تحت مدیریت و اراده خدا قرار می‌گیرد و در نتیجه، با تمسک به آن، در حوزه فردی، خودفراموشی و خودخواهی از میان می‌رود و خوف از خدا، آرامش درونی، پایداری در مقابل گناه و فهم دین و بینش شریعت، جای آن را می‌گیرد. همچنین در حوزه اجتماعی، می‌توان کنترل رفتارهای جمعی، تعدیل حب و بغض‌های اجتماعی، مردم‌دوستی و مهرورزی و بسط روحیه گذشت در حریم خانواده را از مهم‌ترین آثار اجتماعی آن برشمرد. مخلص قلم

۱. انعام، ۷۱.

۲. شهاب‌الدین مشایخی، اصول تربیت از دیدگاه قرآن، پایگاه مجلات تخصصی نور، مجله حوزه و دانشگاه،

پاییز ۱۳۸۱ - شماره ۳۲، صص ۵۰ - ۶۸.

این‌که خدا باوران، همواره خداوند را در رفتارهای شخصی، خانوادگی و اجتماعی خویش، در نظر می‌گیرند و در دایرهٔ بایدها و نبایدهای الهی و با کمال دقت، راه رشد و بالندگی را می‌پیمایند. مقصد آن‌ها، رضا و رضوان الهی است و صد البته که خداوند، قطب‌نمای تنظیم کارها و رفتار آن‌ها است.

اگر خدا نبود که مارو بیافرینه، هیچی نبود، پس کی خدا رو خلق کرده؟

برای پاسخ، دو مسئله را به صورت اختصار بررسی می‌کنیم:

۱. آیا هر پدیده‌ای، نیاز به آفریدگار و یا به تعبیر فلسفی، احتیاج به علت دارد؟

۲. آیا خداوند، نیاز به علت یا آفریدگار دارد؟

آن‌چه زمینه‌ساز این پرسش شده است، اشتباه در تبیین و فهم اصل علیت است؟ برخی، به غلط، این اصل را چنین بیان کرده‌اند که «هر موجودی برای موجود شدن، محتاج علت است»، در حالی که عبارت درست چنین است که «هر معلولی، نیازمند علت است» یا «هر موجود ممکن، محتاج علت است».

طبق قاعدهٔ فلسفی «هر معلولی، محتاج علت است»، هر آن‌چه در به وجود آمدن، محتاج شی دیگری است، نیاز به آن شی دارد. وجود محتاج، «معلول» و وجودی که معلول به آن احتیاج دارد، «علت» نام دارد.

مفهوم احتیاج، محور و سنگ بنای این قاعده است. اگر شیئی محتاج بود، علت می‌خواهد و اگر محتاج نبود، علتی نمی‌خواهد و چون برخی فلاسفهٔ غرب، این قاعده را صحیح، تبیین و روشن نکرده‌اند، دچار اشتباه شده و تصور نموده‌اند که هر موجودی، به علت احتیاج دارد، در حالی که چنین سخنی، نه قابل اثبات است و نه اصل علیت، چنین مطلبی را بیان می‌کند.

توضیح این‌که لفظ «علت»، از مفاهیمی است که به تعبیر فلاسفه، اضافی است؛ یعنی با لفظ و مفهومی دیگر، تصور و فهمیده می‌شود، مانند واژه و مفهوم پدر که با مفهوم فرزند قابل فهم است. اگر شخصی فرزند نداشته باشد، نمی‌توان به او پدر گفت و اصولاً پدر، با تصور فرزند داشتن همراه است (صرف نظر از این‌که در خارج و واقعیت، باید پدری وجود داشته باشد).

لفظ و مفهوم «علت» نیز چنین است. تا معلول (موجود محتاج) تصور نشود، کلمه علت بی‌معنا است، بدین جهت، اگر در عالم معلولی وجود نداشته باشد، علتی هم موجود نخواهد بود و اگر بتوان وجودی را اثبات نمود که هیچ احتیاجی نداشته باشد، علتی هم نخواهد داشت؛ چون علت برای رفع احتیاج است. بنابراین، هر موجودی محتاج آفریدگار نیست؛ بلکه آن‌چه آفریدگار می‌خواهد، موجودی است که پدیده است، یعنی نبوده و بعد پدید آمده است.

آیا خداوند به علت یا آفریدگار احتیاج دارد؟

برخی فلاسفه غرب، برای اثبات خداوند استدلال کرده‌اند که چون تسلسل محال است، به ناچار، ذهن مجبور است بپذیرد خدا وجود دارد؛ اما وجودی که خود علت ندارد، برای آن‌ها قابل تبیین و اثبات نیست.

اما فلاسفه اسلامی، وجود خداوند را محتاج علت نمی‌دانند. نه بدین جهت که ذهن مجبور است چنین موجودی را بپذیرد؛ بلکه بدین جهت که خداوند علت هستی است، از این‌رو، هیچ احتیاجی ندارد کسی یا شیئی بخواهد آن را برطرف نماید.

حقیقت هستی (که در عین دارا بودن مراتب و مظاهر مختلف، یک حقیقت

بیش نیست)، هرگز احتیاج و نیاز به شیئی دیگر ندارد. چون برای هستی، غیر و ماورائی تصور ندارد، غیر هستی، نیستی است.^۱

برای این که مطلب روشن تر شود، مثالی بیان می‌کنیم: فرض کنید شخصی در حال خوردن غذایی شور است و می‌پرسد چرا این غذا شور است؟ در جواب، به او گفته می‌شود که مثلاً رب یا چیز دیگری که به غذا اضافه شده، شور بوده و غذا شور شده است. دوباره سؤال می‌کند که چرا رب یا آن ماده غذایی شور بوده؟ در جواب می‌گویند چون نمک آن زیاد بوده است. پس از این جواب، دیگر سؤال ادامه پیدا نمی‌کند و شخص نمی‌پرسد که چرا نمک شور است؛ چون می‌داند نمک یعنی ماده غذایی که شور است و اگر نمک شیرین باشد، دیگر نمک نیست؛ بلکه شکر است. پس سؤال‌های وی در این جا متوقف می‌شود، نه به جهت این که مجبور شد ذهن خود را متوقف کند؛ بلکه به این جهت سؤال نکرد که دیگر برای شوری نمک علتی وجود ندارد. نمک عین شوری است. در مورد خداوند نیز این گونه است، وجود خدا عین هستی است و در آن هیچ جهت نیستی راه ندارد و نمی‌توان برای خدا علتی تصور نمود.

نتیجه: بنابراین، هر موجودی علت نمی‌خواهد؛ بلکه موجود محتاج و نیازمند است که محتاج علت است و چون خداوند غنی بالذات است و هیچ احتیاجی ندارد، علتی هم ندارد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛^۲ ای مردم! شما محتاج خداوند هستید و این تنها خداوند است که بی‌نیاز و ستوده است».

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱، ص ۴۹۸.

۲. فاطر، ۱۵.

معرفی خدادار قرآن

خداوند در قرآن، برای خود، از ضمیرهای مذکر استفاده کرده، یعنی جنس مذکر بهتر است؟

این که خداوند در قرآن کریم، برای خود از ضمیرهای مذکر استفاده کرده، بر اساس قواعد زبان عربی است و زبان قرآن کریم، عربی می باشد: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که بیاندیشید».

چون قرآن عربی است، باید از قواعد این زبان استفاده شود. از طرفی، بر اساس دستور زبان و ادبیات عربی، لفظی که مؤنث حقیقی و یا مؤنث مجازی نبوده یا لفظاً مؤنث نباشد، مذکر به حساب می آید و مثل مذکر، با آن برخورد می شود.

تمام مواردی که مذکر و مؤنث ندارد و از نظر لفظی هم علامت تأنیث را به همراه ندارد، می توان گفت که در حکم مذکر است و مؤنث، مربوط به موجودات مادی است و خداوند نیز مجرد است.

الفاظی مانند لفظ مبارک «الله»، «قرآن» و ...، از همین قبیل هستند. با مراجعه به آیات قرآن مجید، می توان مواردی را یافت که مؤید این حقیقت باشد. مثل خورشید که مظهر نور و زیبایی است، در قرآن به صورت مؤنث آمده و ماه، با لفظ مذکر آمده: ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا﴾؛^۲ سوگند به خورشید و تابندگی اش و سوگند به ماه، چون از پی [خورشید] رود».

خورشید و ماه را چون در دستور زبان عرب مؤنث مجازی می دانند، قرآن در

۱. زخرف، ۳.

۲. شمس، ۲-۱.

این جا، طبق دستور زبان عرب، ضمیر آن دو را مؤنث آورد، نه این که خورشید و ماه، واقعا مؤنث باشند! و ضمیرهای الله نیز همین است، نه این که قرآن کریم، خدا را مذکر بداند. البته استفاده از دستور زبان عربی، به این معنی نیست که خدا بین زن و مرد فرق گذاشته و عدالت را مراعات نکرده؛ بلکه اصلا خدا جسم نیست تا مذکر یا مؤنث باشد و کسی بگوید، چرا خدا مؤنث نشده و یا از ضمیری استفاده نکرده که نه مذکر بودنش را ثابت کند و نه مؤنث بودنش.

چرا خدا من رو به دنیا آورده؟ من نمی خواستم باشم!

هدف از آفرینش انسان، رسیدن به کمال است.^۱ بدین جهت، موجودی مختار و با اراده آفریده شده و رفتارش، غالبا بر اساس خواسته های درونی اوست و در قلمرو زندگی و اجتماعی خود، هر آن چه را که دوست داشته باشد، می تواند انجام بدهد؛ ولی نباید فراموش کرد که توانایی انسان، محدود است و بسیاری از امور، خارج از دایره اختیار و اراده او قرار دارند. در واقع، اراده و اختیار درباره امور ممکن و انجام شدنی معنا دارد و ما نمی توانیم اختیار کنیم که مثلا خورشید طلوع نکند یا کاری کنیم که پدر و مادر ما، پیش از تولد ما، با هم ازدواج نکنند. با تذکر این نکته، لازم است به نکات ذیل نیز توجه کنیم:

می دانیم که اولاً، انسان پیش از به دنیا آمدنش موجود نیست، تا چیزی را بخواهد یا نخواهد. خواستن، فرع بر اصل وجود خواهان است. اگر کسی اصلا وجود نداشته باشد، خواستن برای او بی معنا خواهد بود.

دوم: ناخواسته های آدمی نسبت به خواسته های او، بسیار است و منحصر به

۱. محی الدین درویش، اعراب القرآن الکریم و بیانه، ج ۱، ص ۴۹۳.

۲. محمد تقی مصباح یزدی، معارف قرآن (راه شناسی)، ج ۴ و ۵، ص ۹.

مورد سؤال نیست. به عنوان نمونه، چند مورد یادآوری می شود:

۱. اصل آفرینش، همان گونه که در سؤال آمده، خواسته آدمی در پیدایش خود عملی نیست. او چه بخواهد و چه نخواهد، با فراهم شدن شرایط و عوامل به وجود آمدن وی، موجود خواهد شد. چنان که علامه طباطبایی، تصریح می کند که انسان نسبت به اصل پیدایش خود، هیچ اختیاری ندارد.^۱

۲. نظم طبیعی بدن، جریان مرتب خون، تپش خودکار قلب، اختلال نظم طبیعی بدن با ورود میکروب و ...، هیچ کدام در اختیار انسان نیست و از دایره خواست او بیرون است.

۳. مختار بودن آدمی و این که موجودی است دارای انتخاب و گزینش، امری طبیعی و فطری است، یعنی در سرشت او نهاده شده و خارج از خواست انسان است. به بیان دیگر، آدمی، اجباراً با اختیار است و اصلاً نمی تواند گزینشگر نباشد.

حال باید دید منظور از این که «نمی خواستیم به دنیا بیاییم» چیست؟ اگر مقصود این باشد که ناخواسته آمدن ما، با تکلیف پذیری انسان ناسازگار است و موجودی که به رغم خواسته خود به وجود آمده، نباید به او بگویند که فلان کار را انجام بده یا ترکش کن؛ زیرا هیچ اختیاری ندارد و خواسته او عملی نمی شود؛ در پاسخ به این تصور، باید گفت این ارزیابی ناقص است؛ زیرا مجبور بودن تکوینی آدمی، ارتباطی به مجبور بودن در قلمرو قوانین، تشریح و علمکردها ندارد و این دو، کاملاً از دو سنخ و گونه اند و این که بدون اختیار به دنیا آمده ایم، ارتباطی به اختیار ما در رفتار و کردارهای ما ندارد.

۱. محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۷۰.

از سوی دیگر، باید بدانیم که اگر انسان در اصل پیدایش مجبور است، در مختار بودن هم مجبور است، یعنی نوع آفرینش او به گونه‌ای است که در مقابل کاری دست و پا بسته تسلیم نیست. هر کاری را می‌خواهد انجام بدهد، از روی انتخاب و اختیار اوست و نسبت به این که چه کاری را انجام دهد و کدام کار را ترک نماید، محاسبه و تأمل می‌کند.

پس از آن جایی که رحمت، بخشش و فیض، از صفات خالق هستی است، لازمه وجود او، بخشش کمالات و ایجاد عالم هستی است، بنابراین، هیچ نقص و عیبی بر ذات مقدس او لازم نمی‌آید که انسان یا موجودات دیگر را بیافریند تا به کمال نهایی شان برسند؛ بلکه اگر موجودات را نیافریند، نقص است؛ اما این که هر کس به چه اندازه از رحمت و کمال الهی استفاده کند، بستگی به استعداد و قابلیت وجودی او دارد. خداوند مواد خام را در اختیار بشر قرار داده، این که چه بسازد، کاملاً مختار است.^۱

پس آدمی در اصل آفرینش خود و این که آیا به وجود بیاید یا نه، انتخاب‌گر نیست و با فراهم شدن علت آفریده می‌شود؛ ولی در محدوده عملکردهای خود، کاملاً مختار و آزاد است.

فایده این همه سختی کشیدن در این دنیا چیست؟ آیا این سختی‌ها و مصیبت‌ها حکمتی هم دارد؟

فلسفه و حکمت بلایا و گرفتاری‌ها و سختی کشیدن‌ها، در قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام، مفصل وارد شده که اجمال آن چنین است:

۱. محمد تقی مصباح یزدی، معارف قرآن، ج ۴ و ۵، ص ۹.

با یک نگرش کلی، می‌توان سختی‌ها و بلاها را به دو نوع تقسیم کرد. منشأ یک دسته از سختی‌ها، کردارهای ناپسند است. دنیا، عرصهٔ عمل و عکس‌العمل است، یعنی انسان هر کاری را که انجام دهد، ممکن است نتیجهٔ آن را در دنیا ببیند و گرفتار یک سری بلاها و مصیبت‌ها شود. فرمایش صریح قرآن کریم این مطلب را تأیید می‌کند.^۱

عامل پیدایش گروه دیگری از گرفتاری‌ها، اعمال زشت انسان‌ها نیست؛ بلکه از باب امتحان الهی است. خداوند همان‌گونه که با نعمت‌ها، خوشی‌ها، سلامتی‌ها و ... انسان‌ها را می‌آزماید، با گرفتاری‌ها، سختی کشیدن‌ها، فقر و ... نیز او را مورد آزمون خود قرار می‌دهد تا اگر پیروزمندانه از امتحان بیرون آید، به او مدال افتخار و ارتقای درجه عطا کند؛ ولی اگر موفق نبود، صف خوبان از بدن جدا می‌شود و هر کس به نتیجهٔ اعمال خود می‌رسد.

گذری بر زندگی نامهٔ شخصیت‌های بزرگ نشان می‌دهد که آن‌ها چگونه در متن بلاها، گرفتاری‌ها و سختی‌ها رشد کرده‌اند. خداوند از یتیم عبدالله، محمد ﷺ، پیامبر مهر و رحمت می‌سازد و از یتیم سید مصطفی، ابراهیم زمان، خمینی، تحویل جامعه می‌دهد و ده‌ها نمونهٔ دیگر که در تاریخ، نامشان می‌درخشد.

هر که در این بزم مقرب تراست جام بلا بیشترش می‌دهند

گرفتاری‌ها، کوره‌ای است که طلای خالص را از طلای ناخالص جدا می‌سازد. شایسته است آدمی، فرمایش بلند خدای سخن و امیرانسانیت را سرلوحهٔ زندگی قرار دهد که می‌فرماید: «آگاه باشید! درختان بیابانی، چوبشان سخت‌تر و درختان

۱. ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾، روم، ۴۱.

کناره جویبار، پوستشان نازکتر است. درختان بیابانی که با باران سیراب می شوند،
آتش چو شان، شعله ورترو پردوام تر است»^۱.

پس هر کسی در زندگی سختی می بیند؛ ولی سختی ها نسبت به انسان های
گنجهکار، نوعی گوشمالی است که چه بسا باعث آگاهی و بیداری از خواب غفلت
می شود؛ ولی نسبت به افراد مؤمن، امتحان و آزمون است. اگر از آن موفق بیرون
شد، ترفیع درجه دارد و استعداد هایش شکوفا می شود. آن چه که باعث شکست
آدمی می شود، روح ناامیدی است.

۱. نهج البلاغه، ترجمه حسین انصاریان، نامه ۴۵، بند ۱۶.

رزق و روزی

اگر خدا عادل است، چرا به بعضی، بسیار و به برخی، کم روزی می دهد؟

درباره تفاوت های موجود بین مخلوقات، مثل تفاوت در رزق و روزی، دست کم با دو رویکرد می توان پاسخ گفت:

نخست، بر اساس معنای عدالت، با این توضیح که عدالت در مشهورترین معنای کلامی خود، عطا کردن حق هر صاحب حقی به اوست.^۱ بر این اساس، گفته می شود صدق واژه عدالت، فرع وجود «حق» است، یعنی اگر چیزی مستحق قرار گرفتن در مکان و جایگاهی باشد، لازم است در همان جایگاه قرار گیرد، وگرنه اگر حقی در میان نباشد، عنوان عدالت و ظلم معنا ندارد.

بر فرض اگر شخصی تصمیم بگیرد به چند نیازمند کمک کند و به یک فقیر، ۲۰۰۰ تومان و به دیگری، ۱۰۰۰ تومان بدهد، آیا فقیر دومی می تواند اعتراض کند که چرا به او ۲۰۰۰ تومان دادی و به من هزار تومان؟ مسلماً خیر؛ زیرا او و فرد اول، هیچ حقی به گردن آن شخص نداشتند و او از روی میل درونی و به اختیار خود، به آن ها کمک کرده است، حال به هر دلیل، در کمک، تفاوتی قائل شده است. روشن است که این امر، هیچ ربطی به عدل و ظلم ندارد. نه تنها در حق فرد دوم؛ بلکه در حق کسی هم که به او چیزی داده نشده، ظلمی صورت نگرفته؛ چون حقی در میان نیست.

رابطه ما و همه موجودات با خداوند، از همین قبیل است. هیچ حقی بر خدا نداریم تا حق درخواست آن را داشته باشیم و در شیوه اعطای نعمت ها به خداوند گله کرده، از او ناراضی باشیم و عدالت او را زیر سؤال ببریم.

۱. محسن خرازی، بدهای المعارف الإلهیة فی شرح عقائد الإمامیة، ج ۱ ص ۹۷.

رویگرد دوم، بررسی تفاوت‌ها، از منظر حکمت الهی و ریشه‌یابی تفاوت‌ها است. در واقع، هر چند شیوه توزیع نعمتها در بین بندگان، با عدالت ارتباطی ندارد؛ اما با حکمت خداوند در ارتباط است. همان‌طور که کمک به فقیر نیز از همین قبیل است. در واقع، اگر دلیل معقولی برای تفاوتی بین دو فقیر باشد، تفاوت پرداخت‌ها، حکیمانه خواهد بود و اگر تفاوت گذاشتن، تابع هیچ دلیلی نباشد، آن کار نیک، دچار صفت منفی بی‌تدبیری و بی‌حکمتی خواهد بود.

پس درباره خداوند و توزیع نعمت‌ها هم اگر تفاوت‌هایی وجود دارد، تنها در صورتی، قابل قبول و منطقی و هم‌خوان با حکمت الهی هستند که دلیل قانع‌کننده‌ای داشته باشند، وگرنه می‌توان گفت خداوند در نعمت دادن به بندگان، حکیمانه برخورد نموده و نوعی تبعیض بی‌دلیل را در عالم محقق کرده است. حال باید دید این اختلافات، ناشی از چیست و تفاوت بین مردم از نظر نعمت‌های ظاهری، به چه تناسب و معیاری است؟

روشن است یقیناً بین فردی که مثلاً با هوش بالا یا سلامت جسمی یا در خانواده‌ای مرفه و یا با فرهنگ به دنیا می‌آید، با فردی که با هوشی ضعیف یا در حال بیماری و نقص جسمی و در خانواده‌ای فقیر و دردمند و یا دور از فرهنگ و جایگاه اجتماعی متولد می‌شود، تفاوت‌های فراوانی وجود دارد و خود فرد در بسیاری از این امور دخالتی ندارد؛ اما این نتایج اموری بی‌علت و خارج از اختیار انسان‌ها نبوده و در بسیاری از این امور، دیگران مانند خانواده و گذشتگان دخالت داشتند. پس ابتدا باید دید خاستگاه تفاوت‌ها چیست و رابطه آن با عدالت خداوند چگونه است؟

با تأمل و دقت در اختلافات و تفاوت‌ها، می‌توان دریافت اصولاً، این موارد جهات مختلفی دارد:

۱. بعضی از تفاوت‌ها، معلول ستم و تجاوز افراد نسبت به حقوق دیگران است. مشکلات مالی و انواع دردها و رنج‌ها در بسیاری از خانواده‌ها، ناشی از ظلمی است که در گذشته، بر آن‌ها یا پدران آن‌ها شده است. اگر ظلم‌ها نبود، وضع کنونی خانواده و خاندان حتی جامعه متفاوت بود. خداوند نخواسته ظلم باشد یا خانواده‌ای گرفتار فقر باشد، به همین دلیل، راهکار برطرف شدن آن‌ها را هم با ارسال پیامبران ارائه داده؛ اما چون راهکارها به‌طور کامل، به نتیجه نرسیده، چنین اموری هم وجود دارد.

۲. خداوند، عالم هستی را بر اساس نظام علت و معلول (اسباب و مسببات)، استوار کرده است. هیچ پدیده‌ای، بدون علت به وجود نمی‌آید. هر آن‌چه در عالم هستی محقق می‌شود، ناشی از علت و سبب خاصی است. آتش، علت سوزاندن است. پیدایش درخت میوه، معلول قرار گرفتن نهال درون خاک، با شرایط و کیفیت خاص و آب و هوای مناسب و غیره است. لازمه نظام علت و معلولی حاکم بر جهان هستی، تحقق پدیده‌ها به دنبال علت آن‌هاست.

همان‌طور که آتش، علت سوزاندن است و برای انسان، منافی مانند روشن کردن کوره‌های ذوب آهن و یا پختن غذا دارد، اگر آتش به خانه یا بدن آدمی برسد، علت و سبب سوزاندن و صدمه دیدن می‌شود و ... کیفیت زندگی بسیاری از افراد هم در خیلی از موارد، پیرو و نتیجه رفتارها و تصمیم‌گیری‌های گذشته خود آن‌ها یا نسل‌های گذشته‌شان است، همانند بیماری و نقص جسمی برخی افراد که معلول مشکلات و نارسایی‌ها و کاستی‌های والدین و مانند آن است.

۳. قسمتی دیگر از تفاوت‌ها، طبیعی و لازمه آفرینش آدمی است، یعنی هر قدر اصول عدالت در جامعه انسانی رعایت شود، باز همه انسان‌ها، از نظر استعداد و هوش و انواع ذوق و سلیقه‌ها، یکسان نخواهند بود. مسلماً، بهره‌مندی

از نعمت‌هایی مانند مال و ثروت هم رابطه مستقیمی با استعداد و توان کار اقتصادی و مانند آن دارد که این امور در همه افراد یکسان نیست. این، همان حقیقتی است که از آن، به تقدیر روزی خداوند نام برده می‌شود.

به هر حال، ماهیت تفاوت‌ها هر چه که باشد، خداوند به واسطه همین امور، بشر را آزمایش می‌کند؛ اما با توجه به آن چه ذکر شد، به طور کلی، نمی‌توان گفت خدا لزوماً می‌خواهد کسی را به بیماری و فقر امتحان نماید؛ بلکه این خود اوست که با کیفیت زندگی خود، فقر و بیماری را برای خویش، به ارمغان می‌آورد و همین، زمینه امتحان شدن او به این امور می‌شود. پس لزوماً، این‌گونه نیست که خداوند نوع و شکل امتحان فرد را برای او مقدر نماید؛ بلکه علل و عوامل گوناگون در زندگی وی، نوع آزمون او را رقم می‌زنند.

نکته مهم و نهایی، آن است که علت تحقق شکل آزمون الهی هر چه باشد، به دلیل عدالت مطلق خداوند، اختلاف وضعیت‌ها و تفاوت‌هایی که در سختی و آسانی امتحان برای افراد مختلف وجود دارد، به‌گونه عادلانه‌ای محاسبه می‌شود. در واقع، همه اختلافات، به شکلی دقیق و عادلانه، در شیوه تکالیف انسان‌ها و حسابرسی اعمالشان، در قیامت رعایت می‌شود.

مطمئننا، آنان که در دنیا از نعمات بیشتری برخوردار بودند، بیشتر مورد سؤال و بازخواست هستند و باید بیشتر پاسخگو باشند. کسانی که آزمون‌های سخت فقر و بیماری و... را گذرانده‌اند، وضع بسیار بهتر و آسان‌تری را پیش‌رو خواهند داشت و خدا را به خاطر تقدیرشان شکر خواهند کرد که در برابر سختی کوتاه دنیا، سعادت ابدی را نصیب آن‌ها نموده است. یعنی با وجود این تفاوت شکل آزمون‌ها، عدالت در تکالیف و مسئولیت‌ها و آزمایشات و حسابرسی اعمال افراد ملاحظه می‌گردد.

سختی‌ها و مشکلات و تأثیرات آن در ایمان و عمل افراد، چیزی نیست که از نگاه خداوند مخفی بماند و مورد توجه قرار نگیرد و توقعی که خدا از فردی در حال ابتلا به آزمونی سخت دارد، از توقع در برابر فردی برخوردار و مرفه، بسیار متفاوت خواهد بود و در نگاه دقیق، سختی و دشواری و حسرت حقیقی، برای کسانی است که در دنیا، به نعمت آزموده شده‌اند، نه به فقر و سختی و بیماری؛ زیرا در روایات متعددی آمده است: «در روز قیامت، کسانی که در دنیا، با صحت و عافیت به سر بردند، دوست دارند گوشت بدن آن‌ها را با قیچی در دنیا چیده بودند، برای ثواب‌هایی که می‌بینند به اهل بلا می‌دهند»^۱.

چرا از خدا چیزی را که می‌خواهیم به ما نمی‌دهد؟

سراسر زندگی آدمی، پوشیده از تلخی و شیرینی و شکست و پیروزی است. یک روز، مطابق میل و خواسته انسان است و روز دیگر، برخلاف آن و همه این‌ها، از ویژگی‌های این عالم است.

برای ما انسان‌ها، هر امتحانی بر توان و ظرفیت‌مان می‌افزاید، یا رشد و ترقی ما را به همراه دارد. خداوند فرموده که دعا کنید، من اجابت می‌کنم و در جای دیگر هم به «سعی و تلاش» دعوت نموده؛ اما آیا همه دعاهای ما در دنیا مستجاب می‌شود؟ آیا همه سعی و تلاش‌های ما، نتیجه‌بخش خواهد بود؟ آیا دعای انسان‌های گناهکار اجابت می‌گردد؟ مهم‌تر این‌که آیا به مصلحت ماست که تمام دعاهایمان مستجاب شوند؟

نظر به این‌که در جای خود ثابت شده خداوند ارحم الراحمین است و رحمت کلی‌اش، شامل حال همگان، حتی گناهکاران می‌گردد، چه بسا درخواست‌های

۱. حسن دلبلی، إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۴۲.

بندگان گناهکارش (حتی کافران) را در خیلی از موارد، از سر لطف و رأفت، مستقیماً و یا به واسطه شفاعت اولیای الهی می‌پذیرد و درخواست‌های آن‌ها را اجابت می‌فرماید تا بنده گناهکار و غافل بیدار شده و به سوی پروردگار مهربان بازگردد. خداوند می‌فرماید: بگو: «ای بندگان من - که بر خویشان زیاده‌روی روا داشته‌اید - از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است!».

این‌طور نیست که اگر دعا، کاملاً قلبی و بدون خودخواهی بوده و برای غیر مادیات باشد، حتماً در دنیا اجابت شود؛ بلکه اولاً، بسیاری از دعاها، صلاحیت استجاب در دنیا را ندارند.

توضیح آن‌که خداوند در مقام اداره جهان است و همه بندگان او، از او درخواست‌هایی دارند و خداوند باید جهان را به‌گونه‌ای ربوبیت کند که هم نظم عالم به هم نخورد، هم افراد به خواسته‌هایشان برسند، هم آسیب و گرفتاری به خاطر این استجاب به دیگران نرسد و هم سنت‌های الهی در جهان جاری باشد.

از سوی دیگر، می‌دانیم که گاه درخواست‌های بندگان با هم ناسازگار است. مثلاً عده‌ای به خاطر شغلشان، دعا می‌کنند که باران بیارد و هم‌زمان در همان منطقه، عده‌ای به علت دیگری از خدا می‌خواهند که باران نیارد. گاه درخواست بنده‌ای، به صلاح او است؛ ولی به صلاح شخص دیگری نیست. مثلاً پسر جوانی دعا می‌کند که با دختر مورد علاقه‌اش ازدواج کند؛ ولی ممکن است دختر به او علاقه نداشته باشد یا ممکن است دختر امکان ازدواج با شخص دیگری را داشته

باشد که بسیار از جوان اول سزاوارتر است. گاه دعاهای بندگان، ناقض سنت‌های الهی است و مثلاً انتظار دارند معجزه‌وار، برخی مشکلات حل شود، در حالی که سنت الهی، این است که اکثر امور جهان، از طرق عادی و از مجرای اسباب اداره شوند. گاه ممکن است اجابت دعا برای خود شخص، مفسده و دردسر داشته باشد، مثلاً به خاطر نابه جا بودن یا زشت بودن تقاضایش، گاهی خدا خواسته او را اجابت نمی‌کند؛ چون ممکن است مصلحت بهتری برای وی در نظر گرفته و او چون علم ندارد، اصرار می‌ورزد.^۱

از این رو، گفته شده، شایسته است کسی که دعا می‌کند، دعایش را به خواست خداوند سبحانه مشروط کند و بگوید: «ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله».

ثانیا، آن بخش از دعاهایی که از جهت اجابت در دنیا منعی ندارند، باید شرایط و زمینه‌ی خاصه‌ی استجاب دعا را در زندگی خود فراهم نمود و سعی شود نکاتی را که باعث اجابت هنگام دعا کردن است، رعایت کند که در این جا، به ذکر برخی از شرایط اجابت دعا می‌پردازیم:

۱. اهتمام به واجبات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کس نماز واجبی را بخواند، پس از آن، یک دعای مستجاب نزد خدا دارد».^۲ در روایت دیگری آمده: «دعای بین دو نماز رد نمی‌شود»؛^۳

۲. از جمله شرایط استجاب دعا، کسب و کار پاکیزه و حلال است؛

۱. عرب نوکدی، رحمت الله، کلید سعادت، صص ۹۳-۴.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۴۴.

۳. همان.

۳. دعاکننده از نظر ایمان و اعتقاد صحیح و محکم باشد،^۱ یعنی این‌که اعتقاد کامل داشته باشد که خداوند قادر است، حاجات او را برآورده کند و وی را به سرمنزل مقصود برساند. حتی اگر اعتقاد داشته باشد؛ اما درباره اجابت دعایش از سوی خدا، دچار تردید باشد و صرفاً از روی امتحان، به درگاهش دعا کند، دعایش مستجاب نمی‌گردد؛^۲

۴. برخی از زمان‌هایی که احتمال استجابت بیشتر است، برای دعا در نظر گرفته شود. حضرت فاطمه زهرا(س) به خدمتگزار خود - فضه - فرمودند: «هرگاه آفتاب به وسط آسمان رسید، مرا مطلع کن؛ چون آن هنگام، ساعتی است که دعا در آن به اجابت می‌رسد».^۳

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «برای دعا، چهار زمان بجوئید: هنگام وزیدن بادهای، از بین رفتن سایه‌ها (پیش از غروب آفتاب)، هنگام بارش باران و همزمان باریختن اولین قطره خون شهید مؤمن؛ زیرا در این اوقات، درهای آسمان گشوده می‌شود».^۴

بر این اساس، دعای مؤمن به درگاه خدا با شرایطش به اجابت می‌رسد؛ اما اجابت سه حالت دارد که هر کدام از حالت‌ها برای انسان رخ بدهد، اجر معنوی دارد:

۱. اعطای خواسته، به صلاح بنده است و به او می‌رسد؛ اما مشروط به دعا نیست، مانند نعمت‌های عام الهی که همگان از آن برخوردارند، اگرچه دعا نکند. در این صورت، ثمره دعا، تقرب بنده و نزدیکی به خداست؛

۱. محمدابراهیم نصراللهی بروجردی، هزار و یک ختم، ص ۱۲-۸.

۲. همان.

۳. همان.

۴. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۳۴۳.

۲. خواسته، جنبه خصوصی دارد و رسیدن به آن، مشروط به دعا کردن است تا دعا نکند به او اعطا نمی‌گردد. ثمره دعا، یکی، رسیدن به مطلوب و دیگری، تقرب به خدا است؛

۳. اعطای خواسته، به صلاح بنده نبوده و به هیچ عنوان به آن نمی‌رسد، چه دعا بکند و چه نکند. ثمره دعا، تقرب به خدا و عوض دعای ظاهراً مستجاب نشده، اجر و عطای اخروی است.^۱ به طوری که انسان در قیامت آرزو می‌کند: ای کاش در دنیا هیچ یک از دعاهایش مستجاب نمی‌شد و در عوض، در آخرت از آن‌ها بهره می‌برد. این در وقتی است که بنده در قیامت، بزرگی و عظمت پاداش‌هایی را می‌بیند که در مقابل دعای مستجاب نشده‌اش به او داده‌اند. قرب الهی می‌تواند از طریق آموزش گناهان باشد.

در واقع، می‌توان نتیجه گرفت که هیچ دعایی نیست که مستجاب نشود؛ بلکه همه دعاها به اجابت می‌رسند و فقط شکل اجابت آن‌ها متفاوت است. برخی، به همان شکلی که دعاکننده خواسته برآورده می‌شوند؛ برخی، در زمانی دیگر و با شرایطی بهتر به هدف می‌رسند؛ برخی دعا نیز تبدیل به مانع بلا شده و خداوند در ازای آن دعاها، بلاهایی را برمی‌گرداند و سرآخر برخی از دعاها نیز در قیامت به شکل اجر و ثواب بی‌پایان برآورده می‌شوند.

بنابراین، در هر حال انسان باید به درگاه رحمت الهی دعا و تضرع نماید و در هیچ وضعی، نباید دست از طلب بردارد.

۱. رضا جاهد، داروخانه معنوی، صص ۲۴-۲۲.

حکمت عبادت

خدا چه نیازی به عبادت ما دارد؟

پاسخ را در چند محور ارائه می‌دهیم:

۱. با توجه به آیات و روایات و ادله عقلی، هدف خدا از آفرینش انسان، چیزی نیست که بازگشت به ذات پاکش کند؛ چراکه می‌دانیم وجود خدا از هر جهت، کامل و بی‌نهایت و غنی بالذات است. بنابراین، باید هدف را در بیرون ذات او جستجو کرد، هدفی که به مخلوقات بازمی‌گردد و مایه کمال آن‌هاست. در آیه: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ جن و انس را نیافریدیم، مگر این‌که مرا بپرستند»، روی عبودیت و بندگی تکیه شده و با صراحت تمام، آن را به‌عنوان هدف نهایی آفرینش جن و انس معرفی می‌کند. اندکی تأمل در مفهوم این آیه و مشابه آن، نشان می‌دهد هدف اصلی آفرینش، عبودیت است. بنابراین، روشن شد همه برای عبادت پروردگار آفریده شده‌ایم.

توضیح: بدون تردید، خداوند به خلقت انسان و به عبادت او نیازی ندارد و سودی که از عبادت آدمی حاصل می‌شود، به‌طور کامل به خود انسان برمی‌گردد و خداوند نیازی به آن ندارد؛ چون خدا غنی مطلق است. اگر آموزگاری دلسوز و مهربان، دانش‌آموز را به انجام تکالیف گوناگون درسی در کلاس و در منزل ملزم می‌کند و با تهدید و جدیت، او را به انجام تکالیف وادار می‌نماید، بسیار روشن است تمام سود انجام تکالیف، از آن دانش‌آموز است و معلم تنها از باب محبت و خیرخواهی و سعادت‌خواهی دانش‌آموز، او را به انجام تکالیف مجبور می‌کند. خدا نیز اگر فرمود: ما انسان‌ها را برای عبادت آفریده‌ایم، تمام سود عبادت

به جیب عبادت‌کننده می‌رود، پس خلقت بشر برای عبادت و تمام عبادات و تکالیف الهی که متوجه انسان می‌شود، برای تکامل و سعادت و آسایش آدمی است و انسان در پرتو نور تکالیف، به کمال و هدف آفرینش خود دست می‌یابد.

استاد جوادی آملی در تحلیل این مسئله می‌گوید: «در نظام تکوین، هر معلولی، بنده علت خود است، در حدوث و بقا از آن پیروی می‌کند و در ذات و صفت و فعل، فرمان آن را می‌برد. هیچ‌گونه گسستگی، در رشته علیت راه ندارد. عناوین اسلام، تسبیح، سجده، عبودیت و اطاعت که در قرآن آمده، همه ناظر به همین مطلب است. بر اثر حکمت خدای سبحان، هیچ کاری بیهوده از او صادر نمی‌شود؛ چون خداوند حکیم است و هر حکیمی، کارش را با هدف انجام می‌دهد، پس کار خداوند، دارای هدف است و بر اثر غنای ذاتی او، هیچ چیزی نمی‌تواند هدف ذات حق باشد؛ زیرا لازمه اش، آن است که ذات بدون آن هدف کامل نبوده و بانیل به آن کامل شود، در حالی که واجب الوجود، عین کمال صرف و نامحدود است. هدف انس و جن در نظام تشریح، تکامل عبادی آن‌ها است و اگر انسان که دارای روح مجرد عقل است، آن را شکوفا کند و از همراهان خود سبقت بگیرد، خودش هدف بسیاری از موجودات مادون قرار می‌گیرد ... و در مجموع، می‌توان یقین شهودی به معارف راه‌هدف نهایی آفرینش انسان دانست»^۱.

۲. حقیقت عبادت چیست؟ آیا تنها انجام مراسمی مانند نماز، روزه و سایر واجبات منظور است؟ یا حقیقتی فراتر از آن‌ها؟

همه عبادت‌هایی که در دین آمده، اهمیت زیادی دارد و مصداق عبادت‌اند؛ اما عبادت مفهومی فراتر از امور یاد شده دارد که هدف از آفرینش آدمی، عبادت

۱. عبدالله جوادی آملی، حکمت عبادات، ص ۲۴.

به مفهوم کامل تر آن است؛ چون «عبد» از نظر لغت عرب، به انسانی گفته می‌شود که سر تا پا، به مولا و صاحب خود تعلق دارد، اراده‌اش، پیرو اراده او و خواستش، تابع خواست او است.

عبودیت عبارت است از اظهار آخرین درجه فروتنی در برابر معبود و به همین دلیل، تنها کسی می‌تواند معبود باشد که نهایت بخشش و لطف را کرده و او کسی جز خدا نیست.

بنابراین، عبودیت، نهایت اوج تکامل انسان و قرب او به خداست. عبودیت، اطاعت بی‌قید و شرط و فرمانبرداری در تمام زمینه‌هاست و بالاخره عبودیت کامل، آن است که آدمی جز به معبود واقعی، یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز در راه او گام برندارد و هر چه را غیر اوست، فراموش کند و این است هدف آفرینش بشر که خدا برای وصول به آن، میدان آزمایشی فراهم ساخته و علم و آگاهی به انسان داده و نتیجه نهایی آن، غرق شدن در اقیانوس رحمت الهی است.^۱

۳. مگر خدا به عبادت ما محتاج است که ما را برای عبادت خلق کرده است؟

آفرینش نه تنها نشانه ناتوانی و نقص نیست؛ بلکه دلیل بر توانایی و کمال است. در میان ما انسان‌ها، هر کسی که از نظر علمی، فکری، جسمی، هنری و...، کامل‌تر و تواناتر است، آثار وجودی او بیشتر است. مثلاً دانشمند می‌تواند چیزی را بسازد و یا کشف کند، در حالی که انسان‌های عادی به دلیل ناتوانی علمی، هرگز نمی‌توانند چیزی بسازند یا پدیده علمی را کشف کنند یا مثلاً افرادی که دارای کمالات بیشتری اند، می‌توانند کارهای مهم انجام بدهند، در حالی که افراد ناقص از نظر علمی و یا جسمی و مانند آن، به دلیل کمبودها و کاستی‌های خود، کار مهمی را نمی‌توانند انجام بدهند.

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۳۸۸.

بنابراین، بسیار روشن است که آفرینش، دلیل بر توانایی و کمال است و نه دلیل بر عجز و نقص. با توجه به این مثال، گویا مسئله تا حدودی به ذهن نزدیک تر شد. در قرآن کریم، آیات متعددی آمده که آفرینش عالم و آدم را به عنوان دلیل بر قدرت و توانایی و کمال خدا دانسته که به چند نمونه از آیات اشاره می شود:

- «يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱ خداوند هر چه بخواهد، می آفریند و خدا بر هر چیزی تواناست.».

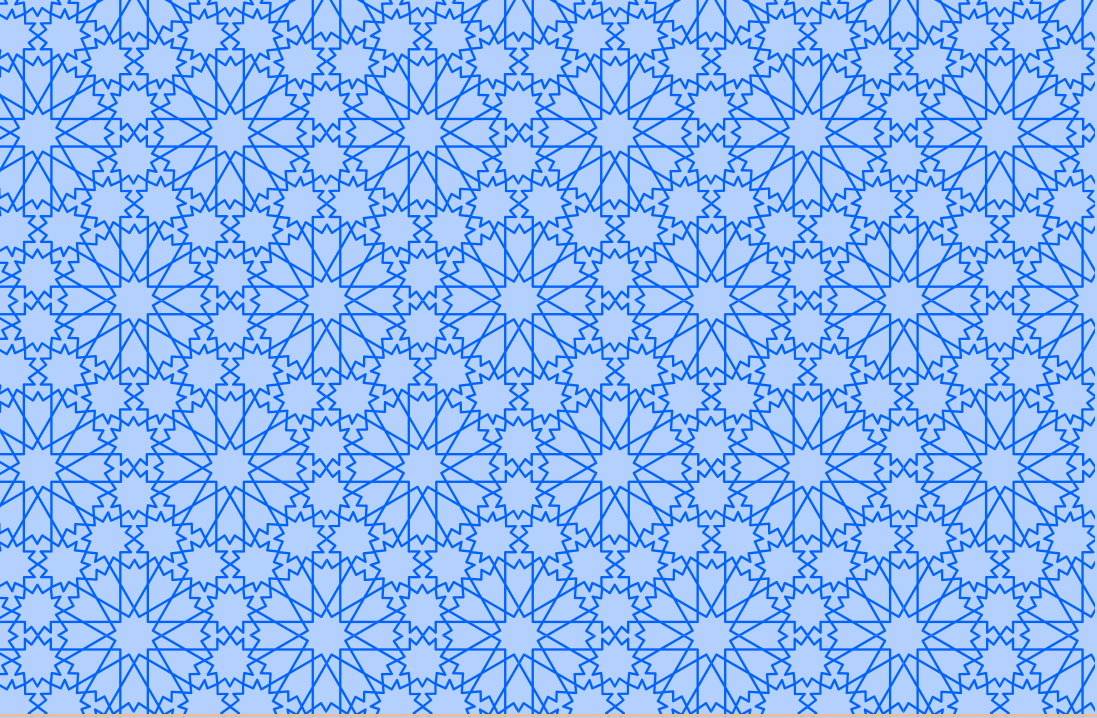
- «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ...؟»^۲ آیا ندانستند خدایی که آسمان ها و زمین را آفریده، تواناست که مانند آن را بیافریند؟». در این گونه آیات، سخن از آن است که خلقت خداوند، دلیل بر توانایی و قدرت او و در برخی آیات دیگر، عدم آفرینش را دلیل از عجز از خلقت دانسته و فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ»^۳ کسانی را که جز خدا می خوانند، هرگز حتی مگسی را نمی آفرینند، هر چند برای آفریدن آن گرد هم آیند!».

در این آیه، عدم توانایی بر خلقت، دلیل بر ضعف و عجز و ناتوانی دانسته شده است. بنابراین، از مجموع این گونه آیات که در قرآن فراوان آمده، به خوبی به دست می آید، برخلاف آن چه در پرسش مطرح شده، آفرینش دلیل بر قدرت و کمال خداوند است، نه نقص و عجز او. به همین جهت، در قرآن کریم، درباره خلقت و این که خداوند قدرت بر آفرینش دارد، فراوان بحث شده است.

۱. مائده، ۱۷.

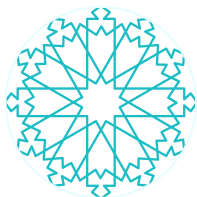
۲. اسراء، ۹۹.

۳. حج، ۷۳.



فصل دوم: راه و راهنماشناسی در زندگی







درآمد

از آن جا که انسان، موجودی حقیقی و دارای استعداد رسیدن به آخرین مرحله کمال است، خداوند متعال هم از هیچ گونه فیض و بخششی کوتاهی ندارد؛ بنابراین، به هر شخصی، به اندازه استعداد او، کمالاتی اعطا می کند تا به فعلیت برسد که هر کس دارای صفات نیک و اخلاق پسندیده ای است، کمال او بهشت و اگر دارای اخلاق فاسد باشد، کمال او دوزخ می باشد. از این رو، بحث نیاز ضروری انسان ها به وحی و شریعت و نبوت و امامت، مسئله ای حقیقی و مورد نیاز می باشد.

نبوت (که از نبی گرفته شده است و بر وزن فعلیل است)، اگر به معنی فاعل باشد، معنایش خبر دهنده است؛ زیرا که نبی از جانب خدا خبر می دهد و اگر به معنی مفعول باشد، معنایش خبر داده شده است که به نبی از جانب خدا خبر داده می شود.^۱

در نبوت، صحبت از کسی است که رابط بین خالق و مخلوقات می باشد. نبوت، یعنی اعتقاد به پیامبر واقعی که از جانب خدای واقعی است. زندگی انسان و حیوان، در مواردی مشترک است، مانند حیات، غذا خوردن، خوابیدن، زاد و ولد و در مواردی با هم اختلاف دارند، مانند: لباس، خانه، شغل و این که انسان ها، نیازمند «قانون» هستند. انسان، نیازمند قانونی جامع، کامل و صحیح می باشد

۱. سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۷.

تا زندگی‌اش طبق اصول پیش رود و اختلالی در آن پدید نیاید. تصور کنید در برخی امور مانند: بیمارستان‌ها، خیابان‌ها و ... قانون نباشد، چه اتفاقی می‌افتد؟ ما انسان‌ها چون یک موجود اجتماعی هستیم، پس نیازمند قانون هستیم تا از هرج و مرج جلوگیری شود.

مسئله، همه افراد نمی‌توانند واضح قانون باشند؛ بلکه این کار را باید افراد دانا انجام دهند. برخی از اشخاص، فقط می‌توانند در زمینه‌های اموری مانند مسائل اجتماعی و مادی مردم قانون وضع کنند و نمی‌توانند در زمینه معنوی قانون وضع کنند؛ چون از اراده پروردگار آگاه نیستند! بنابراین، کسی می‌تواند واضح قانون در امور معنوی باشد که از سوی خداوند باشد. ما نیاز به قانون در امور معنوی داریم تا متدین شویم. خداوند شخصی را برگزیده تا قوانین خود را به مردم ابلاغ کند، نام این شخص «پیغامبر» است.

با توجه به این‌که خداوند حکیم است و کار بیهوده انجام نمی‌دهد، همچنین خلقتش به بهترین وجه است، حتماً این کار را از ابتدای خلقت تا زمان حال انجام داده است. خداوند این عمل را به دلیل لطفش و این‌که بندگان را سرگردان نگذارد، انجام داده است.

کلمه «بِعَثَّت» در لغت، به معنای برانگیختن است و در اصطلاح، به معنای انتخاب شدن پیامبری از بین مردم می‌باشد. از امام صادق علیه السلام پرسیدند فلسفه نبوت چیست؟ امام در پاسخ فرمود: «برای این‌که بعد از پیامبران، دیگر حجت و بهانه‌ای برای مردم نماند و نگویند که کسی برای هدایت ما نیامد، آیا نمی‌شنوی که خداوند به نقل از نگهبانان دوزخ و حجت‌آوری آن برابر اهل دوزخ به وجود پیامبران می‌فرماید: آیا برای شما بیم‌دهنده‌ای نیامد؟»^۱

۱. حسن میرزا مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۴۰؛ محمد محمدی ری شهری، میزان

احکام و قوانینی که از جانب پروردگار برای هدایت انسان‌ها فرستاده شده، در صورتی از تغییر و تحریف مصون می‌ماند که حافظ آن‌ها، کسی باشد که سهو و فراموشی در او راه نداشته و از گناه، معصوم و در امان باشد و بدون وجود امام معصوم، چنین موضوعی تحقق پیدا نمی‌کند؛ زیرا امکان ارتکاب خطا در هر یک از افراد ملت وجود دارد و مجموع ملت نیز جز آحاد و افراد، وجودی ندارد. بنابراین، وقتی هر فردی از آنان، غیرمعصوم شد، مجموع هم غیرمعصوم خواهد بود. امام رضا (علیه السلام) دربارهٔ ضرورت وجود امام معصوم فرمود: «چون برای مردم قوانین و دستورات معینی تعیین شده و مأمورند از حدود شرعی تجاوز نکنند، این موضوع امکان ندارد، مگر این‌که شخص امینی بر آنان، گمارده شود...»^۱.

بنابراین، هر اجتماع دینی، نیازمند به شخصی است که سخن و رفتارش، حجت قاطع و میزان حق و باطل باشد تا اگر در مسائل و محتوای آن دین، اختلافی پیش آمد، با مراجعه به او، اختلافات حل شده و دین از انحراف مصون بماند. در دین مقدس اسلام نیز وجود چنین انسان‌های بعد از پیامبر گرامی اسلام ﷺ، ضروری است و گرنه برداشتهای مختلف از دین بقای آن را به صورت صحیح در فرهنگ جامعه به خطر می‌اندازد. حضرت رضا (علیه السلام) در این زمینه فرمود: «... اگر خداوند، امامی استوار، امین، حافظ و نگاهدار (دین و اسرار الهی) برای مردم قرار ندهد، به طور قطع، شریعت کهنه می‌شود و دین از بین می‌رود و سنت پیامبر ﷺ و احکام الهی، دگرگون می‌شود، بدعت‌گزاران بر آن می‌افزایند و ملحدان از آن می‌کاهند و کار را بر مسلمانان مشتبه می‌سازند»^۲.

الحکمة، ص ۵۷۸۳.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۲.

۲. همان.

بی شک، هر اجتماعی از انسان‌ها همواره نیازمند رهبری مقتدر است تا امور خویش را تحت تدبیر او تمشیت کند: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»؛^۱ اما مسئله امامت و ولایت، برتر از رهبری و تمشیت امور دنیایی مردم است و ملاک نیاز به پیامبر و امام معصوم، منحصر در امور یاد شده نخواهد بود.

صلوات

چرا پیامبر ﷺ هر روز برای خود و خاندانش صلوات می‌فرستاد؟

۱. صلوات، امر الهی است که معانی عمیقی دارد؛ بنابراین، وقتی خدا به ویژه خطاب به مؤمنان امری می‌نماید، پیش از همگان، پیامبر اکرم ﷺ (که مخاطب وحی بودند و میان انسان، ملک و جن، در رأس مؤمنان قرار دارند) مخاطب آن فرمان می‌باشند و البته که پیش از همگان، امر پروردگار را اطاعت و اجرا می‌کردند. وقتی دستور صادر شد: **﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾**^۱؛ خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گویند و کاملاً تسلیم [فرمان او] باشید»، اولین مخاطب، گیرنده وحی، یعنی خود حضرت می‌باشند و البته که در اطاعت، بر همه پیشگامی دارند و بیش از سایر مؤمنان، مراقبت و استمرار داشتند. بنابراین، نه تنها ایشان مانند همگان صلوات می‌فرستادند؛ بلکه چون وقتی از ایشان پرسیده شد که چگونه این امر خدا را به جا آوریم و صلوات بفرستیم، فرمودند که بگویید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد» و یا با اضافاتی که در سایر روایات آمده است که معلوم می‌شود خودشان به هر چه که تعلیم نموده و دستور می‌دادند، پیش‌تر و بیشتر عمل می‌نمودند.

۲. برخی به خطا، گمان دارند سلام و صلوات فرستادن به خود، کار درستی نیست؛ اما اولاً، وقتی خدا به‌کاری امر نمود، واجب می‌شود؛ ثانیاً، بسیار طبیعی است که انسان، به آن چه که هست و آن چه که از سوی خدا به آن مأمور شده

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا».

۲. احزاب، ۵۶.

و آن چه که خدا به او نعمت داده، اقرار نماید، چنان که فرمود: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»؛^۱ و اما نعمت پروردگارت را بازگو کن».

صلوات در اصل، یک دعای بسیار بزرگ است و بدیهی است هر عاقل و مؤمنی، بسیار برای خود و خاندانش، دعا می‌کند. بهترین دعا آن است که از خدا بخواهد صلوات و رحمتش را مشمول او گرداند. پس، این که حضرت یا هر شخص دیگری، برای خودش دعا کند، نه تنها عجیب و غریب نیست؛ بلکه امری است معقول و منطقی.

۳. در قرآن کریم می‌خوانیم که انبیا و رسولان الهی، بر خودشان سلام و درود می‌فرستادند؛ چراکه سلام و درود، به معنای «منیت» نیست؛ بلکه ارج نهادن به مقامی است که خداوند موهبت نموده است. چنان که حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا»؛^۲ و سلام بر من! روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم».

۴. ما نیز دست کم، در شبانه روز، پنج بار، آن هم در نمازهای واجب و سپس مستحب، به خود و سپس به تمامی بندگان صالح خدا، سلام می‌دهیم: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ».

۱. ضحی، ۱۱.

۲. مریم، ۳۳.

پیامبر ایرانیان

چرا پیامبری برای ایران فرستاده نشده؟ چرا اکثر پیامبران و امامان، برای عرب‌ها بودند؟

رسالت پیامبران الهی برای هدایت بشر

با توجه به این‌که فرستادن پیامبر برای هدایت بشر، از سوی خداوند در حوزه ادیان الهی مطرح است، سخن از پیامبران الهی در نقاط مختلف جهان نیز به متون این ادیان قابل استناد است و منابعی که از سوی منکران خدا و مخالفان ادیان الهی نگاشته شده، به دلیل این‌که فقط تحلیل و نقد است، در این حوزه، قابل اعتماد و استناد نیست.

در تاریخ ادیان و در احادیث اسلامی، پیامبرانی برای مناطق شرق آسیا و قاره آمریکا ثبت نشده است. تمام پیامبرانی که از آن‌ها در قرآن و احادیث، نام برده شده‌است، در حوزه شرق آفریقا و غرب آسیا بوده‌اند. این‌که آیا حتما در این مناطق، پیامبرانی مبعوث نشده‌اند، دلیلی نداریم، همان‌گونه که بر بعثت آن‌ها در این مناطق، دلیل روشنی وجود ندارد. هر چند لطف الهی اقتضا می‌کند، بشر را دست کم با وجود انسان‌های خداپرست هدایت کند و آنان را به حال خودشان رها نکند.

به فرض این‌که در مناطق نامبرده، پیامبرانی مبعوث نشده باشند، بدون سبب و علت نبوده است. هر چند از علل نبود پیامبران در این مناطق، اطلاع روشن و دقیق نداریم؛ اما برای رفع این شبهه، می‌توان به مطالب ذیل توجه کرد:

۱. ممکن است در زمان‌های پیش از تاریخ، برای چین، آمریکا، هند، ژاپن و...، پیامبرانی از طرف خداوند ارسال شده باشد؛ ولی در قرآن و احادیث اسلامی نام

برده نشده‌اند. گزارش نشدن از بعثت پیامبر برای این مناطق در قرآن و احادیث، دلیل بر این نیست که در این مناطق، پیامبرانی وجود نداشته‌اند؛ چراکه بر اساس بیانات قرآن کریم، پیامبران بسیاری از سوی خداوند، مأمور هدایت قوم و قبیله و مردم خود شده‌اند: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»؛^۱ و هیچ امتی نبود جز آن که در میانشان ترساننده‌ای (راهنمایی) بوده است» و به همین دلیل، نمی‌توان گفت صد و بیست و چهار هزار پیامبر که در روایات آمده‌ف^۲ همه برای اعراب و منطقه خاورمیانه بوده‌اند؛

۲. برخی معتقدند که ممکن است بر اساس برخی متون دینی و شواهد تجربی، معتقد شویم که انسان‌های دیگری نیز روی زمین زندگی می‌کرده‌اند؛ ولی اگر این سخن را نپذیریم و بپذیریم که همه انسان‌های امروزی، از نسل آدم هستند، پس در آغاز زندگی بر روی زمین، بسیاری از سرزمین‌ها، مانند آمریکا، شرق آسیا، اروپا و نیز آفریقا، از سکنه خالی بوده‌اند و از اولین مرکز زندگی بشر که خاورمیانه و محل فرود آمدن حضرت آدم باشد، آد미ان به تدریج، به مناطق اطراف گسترش پیدا کرده‌اند. پس پیش از این که انسان‌ها از مرکز اولیه زندگی، به اطراف دنیا مهاجرت کنند، در این مناطق، انسانی وجود نداشته تا برایشان پیامبر فرستاده شود؛ اما پس از این که آدم‌ها، از این مرکز به اطراف کوچیده‌اند، تحت تأثیر رسالت انبیائی قرار داشته‌اند که در این محل برانگیخته شده‌اند، پس حجت خداوند بر این گونه مردم نیز تمام بوده است.

بنابراین، پیامبرانی که در خاورمیانه مبعوث شده و در قرآن و احادیث، از آن‌ها نام برده شده، ممکن است علت این یادآوری در متون اسلامی و مسیحیت و یهودیت، این باشد که این منطقه، مرکز ثقل زندگی انسان‌ها بوده است.

۱. فاطر، ۲۴.

۲. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۵۸، حدیث ۶۱.

۳. در خصوص ایران، باید گفت پیامبرانی برای هدایت مردم این سرزمین فرستاده شده، دست کم برای قوم مجوس پیامبر فرستاده شده است. از امام علی علیه السلام نقل شده خداوند به سوی قوم مجوس، کتاب و پیامبری فرستاد؛ اما دین مجوسی‌ان که اسم کتاب و پیامبرش مشخص نیست، از سوی قدرتمندان و پادشاهان مجوس، تحریف گردیده است.^۱ شاهد دین مجوس، آیه ۱۷ سوره حج است که مجوس را در کنار یهود و نصارا و صابئین ذکر کرده است. پس نمی‌توانیم بگوییم که خداوند برای ایرانیان، هرگز پیامبری نفرستاده است. در زمان‌های بعدی، مردم ایران به پیامبران خاورمیانه دسترسی داشته‌اند و به خصوص پیامبران الواعزم که رسالت جهانی داشته‌اند و ایرانیان و غیر ایرانیان، موظف بوده‌اند از آنان پیروی کنند.

با توجه به این‌که ارسال پیامبران به عنوان حجت خدا، تکلیف را متوجه بندگان خدا می‌کند، اگر بپذیریم که برخی انسان‌ها در کره زمین، از نعمت هدایت الهی محروم بوده‌اند و حجت بر آنان تمام نشده، مشکل اساسی متوجه این افراد نمی‌شود؛ زیرا خداوند فرموده: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا»^۲ و ما تا رسول نفرستیم، هرگز کسی را عذاب نخواهیم کرد»، پس این افراد از جهت عذاب اخروی، کاملاً در امان هستند؛ اما این‌که در دنیا از هدایت الهی محروم بوده‌اند تا زندگی خود را طبق آن سامان دهند، بسیاری از انسان‌ها با وجود پیامبران و دیدن معجزه، پیامبران را انکار نموده و با این‌که می‌دانستند آنان حق هستند، از سر لجبازی، در برابر آن‌ها قرار گرفته و خودشان را از نعمت هدایت الهی در این جهان محروم کرده و عذاب جهنم را برای خود خریده‌اند.

۱. محمد بن علی ابن بابویه، التوحید، ص ۳۰۶.

۲. اسراء، ۱۵.

علم غیب امامان

مگر امامان علیهم‌السلام علم غیب نداشتند؟ پس چرا زهر نوشیدند؟

این سؤال، دامنه گسترده‌ای دارد و تنها به خوردن انگور مسموم، توسط امام رضا علیه‌السلام یا خرمای مسموم، توسط امام کاظم علیه‌السلام که منجر به شهادت آن‌ها گردید، اختصاص ندارد؛ بلکه در خیلی از امور و حوادث، جای طرح دارد، همچون ازدواج و انتخاب همسر که در برخی موارد، مانند «جعده و ام‌الفضل»، همسران امام حسن مجتبی و امام جواد (علیهما السلام) و حتی عایشه، همسر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، موجبات آزار و اذیت آن بزرگواران را فراهم می‌کردند.

رفتن امیرالمؤمنین به مسجد و رفتن امام حسین به کربلا و بردن زنان و کودکان با خود و یا امور فراوانی دیگر از این قبیل که بر اساس دلائل عقلی و نقلی معتبر، پیامبر اکرم و امامان معصوم، علم و آگاهی به این امور، پیش از وقوع آن‌ها داشته و دارند.

جهت ارائه یک پاسخ کلی و جامع اشاره می‌کنیم: به دلیل عقلی و روایی، امام علیه‌السلام، انسان کامل و دارای مقام نورانیت؛ بلکه کامل‌ترین انسان‌های عصر خویش و مظهر کامل همه اسماء و صفات و دارای اسم اعظم الهی است. از این رو، به وقایع گذشته و رخدادهای آینده، تا روز قیامت آگاه می‌باشد^۱ و به محض توجه به مقام نورانیت خود، بالفعل به همه جهان و جهانیان و به همه امور عالم و به هر حادثه، خواه شخصی و یا اجتماعی که پیش آمده و در حال وقوع است و یا رخ خواهد داد، آشنا و باخبر می‌گردد. بدین ترتیب، همه اشیای و همه امور، برای امام روشن است و هیچ چیز از نظر و دیده باطنی او پوشیده نیست، هر چند در رفتار و کردار، مانند سایر مردم، به علل و اسباب ظاهری روی می‌آورد.

۱. احمد بن علی طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۲۵۸.

بر این اساس، ائمه، کاملاً به شهادت خویش و جزئیات آن، از قبیل زمان، مکان، کیفیت شهادت و قاتل و اسباب قتل آگاه‌اند^۱ و در مواردی، عملاً به آن تصریح نمودند. به عنوان نمونه، در جواب این سؤال که چرا امام با این که می‌دانستند این غذا مانند آب در جریان شهادت امام حسن علیه السلام توسط همسرش «جعده» و یا خرما و انگور در جریان شهادت امام کاظم و امام رضا علیهما السلام مسموم است و یا در فرض سؤال مورد نظر، با این که می‌دانست این زن در آینده، مرتکب مسمومیت و شهادت امام می‌شود، از خوردن آن و یا از ازدواج با او خودداری نکردند؟ امام محمد باقر علیه السلام در جواب به حمران فرمود: «اگر ائمه از خدا می‌خواستند که بلا و مصیبت‌ها را از آنان دور گرداند و طاغوت و ستمگران و دشمنانشان را نابود کند، خداوند متعال اجابت می‌کرد؛ اما خداوند چنین سرنوشتی را برای آنان مقدر کرده و ائمه نیز آن چه را خدا برای آن‌ها خواسته بود، با اختیار خود پذیرفتند. همچنین خداوند درجاتی را برای آنان مقرر کرده که رسیدن به آن‌ها، از راه ابتلا به بلاها و مصائبی بود که برای آنان تقدیر شده بود و اگر می‌بینیم آن‌ها در این گونه موارد اقدام کرده‌اند، به رغم علمی که داشتند، تکلیف الهی بوده که آن‌را انجام داده‌اند. چنان که امام کاظم علیه السلام در زندان وقتی خرمای مسموم را آوردند گفت: خدا تو خود می‌دانی که اگر پیش از این چنین کاری می‌کردم، نفس خویش را هلاک می‌کردم؛ اما الآن می‌دانم که رضا و خواسته تو باید اجرا شود»^۲.

آری امام به قضای حتمی خدا آگاه است؛ ولی علم موهبتی امام علیه السلام به همه حوادث، موضع او در برابر تکالیف خاص خود را که حتمی الوقوع و متعلق قضای حتمی خدا است، تغییر نمی‌دهد، مانند شهادت امام حسن علیه السلام توسط «جعده»

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

۲. رک: محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ترجمه کمره‌ای، ج ۲، ص ۳۰۹.

و یا کارهایی که عایشه پس از رحلت پیغمبر اکرم به عنوان همسر آن بزرگوار انجام داد و یا جریان «ام الفضل» با امام جواد علیه السلام. از این گذشته، اساساً، قضای حتمی خداوند نظیر شهادت ائمه اطهار، از آن جهت که حتمی الوقوع است، متعلق امر و یا نهی خدا و یا متعلق اراده و قصد انسانی قرار نمی‌گیرد؛ زیرا چه بخواهد یا نخواهد، آن حادثه حتمی الوقوع است و واقع می‌شود و شدنی است و در لوح محفوظ ثبت گردیده و ناگزیر تحقق خواهد یافت (اگرچه مقدمات آن اختیاری و بر اساس عملکرد انسان تحقق یابد). بنابراین، معنا ندارد گفته شود: خود را در این حادثه واقع ساز و یا نساز؛ زیرا بنابر فرض، حتمی الوقوع و واقع شدنی است، بخواهد یا نخواهد و نسبت به مجموع اجزای علت تامه خود، نسبت ضرورت را دارد (یعنی نسبت به اراده تکوینی و قضای حتمی الهی که از مقام فعل انتزاع می‌شود، چنین است؛ ولی نسبت به انسان که فاعل یا قابل است، قاتل یا مقتول و یا مانند آن چه در موارد بالا اشاره شد، در مورد بحث ما، نسبت امکان را دارد). البته این منافات ندارد با آن که گفته شود آن بزرگواران، به قضای حتمی خداوند تن در دادند و تسلیم و راضی شدند، چنان که امام حسین علیه السلام در آغاز نهضت خود، در خطبه‌ای که در مکه ایراد کرد، فرمود: «خَطَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وُلْدِ آدَمَ... لَا مَحِيصَ عَن يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ؛ مرگ بر فرزند آدم نوشته شده...، هیچ راه گریزی از روز آخرتی که با قلم (تکوین) نوشته شده، وجود ندارد».

اشاره به این که مرگ و شهادت و برخی امور (مثل آن چه در سؤال به آن اشاره شده)، با قلم تکوین، در لوح محفوظ، ثبت گردیده است. سپس فرمود: «رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصِيرًا عَلَىٰ بَلَائِهِ وَ يُؤَفِّقُنَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ؛^۲ خوشنودی خدا،

۱. علی بن موسی ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۶۰.

۲. همان، ص ۶۱.

خوشنودی ما اهل بیت است. بر بلائی او صبر می‌کنیم و خداوند (در عوض آن) پاداش‌های صابران را به‌طور کامل به ما عنایت می‌فرماید».

قطع نظر و علاوه بر آن چه بیان شد، خیلی از امور و مصائب، جزء ابتلائات و گرفتاری‌هایی است که اولیای خدا به دلائلی که خداوند می‌داند، باید دچار آن بشوند و آن بزرگواران هم عاشقانه و خاضعانه تحمل می‌نمایند.

البته برخی از بزرگان گفته‌اند که ائمه اطهار علیهم‌السلام در امور عادی، همانند سایر مردم عمل می‌کنند و مأمور به عمل به علل و اسباب ظاهری هستند، از این رو، ممکن است کارهایی که بر اساس ظواهر انجام می‌شود، مانند افعال عموم مردم، پیامدهایی درخور داشته باشد. در واقع، هر چند که علم غیب دارند و باطن امور را می‌دانند؛ ولی از طرف خداوند، وظیفه دارند که بر اساس آن غلم غیب رفتار نکنند.

برخی دیگر از عالمان شیعه، بر اساس برخی از احادیث، معتقدند که علم اهل بیت علیهم‌السلام، تابع خواست خداوند است و در برخی موارد خاص، خداوند علم غیب در آن مورد را از دسترس معصوم دور نگه می‌دارد یا این‌که خود آن معصوم به آن مسئله، توجه غیبی نمی‌کند تا غلم غیب حاصل شود.

عزاداری برای امامان

چرا باید برای امام حسین علیه‌السلام که ۱۴۰۰ سال پیش شهید شده، عزاداری کنیم؟ چرا باید حج و زیارت برویم؛ ولی به فقرا و نیازمندان توجه نداشته باشیم؟ آیا بهتر نیست که پول‌ها را خرج نیازمندان کنیم؟ اصلاً این عزاداری‌ها، چه فایده‌ای دارند؟

اسلام دین اعتدال و حکمت است و برای تمام ابعاد زندگی انسان برنامه دارد. انجام دادن و رسیدگی به برخی امور، هیچ‌گاه نباید مانع از توجه به امور دیگر گردد.

مسلمانان همان‌گونه که وظیفه دارند به امور شخصی خود بپردازند، موظف هستند امور اجتماعی را نیز به بهترین وجه مورد توجه قرار دهند. حج می‌روند، باید به حد توان به فقرای جامعه هم توجه کنند. مسجد و راه می‌سازند، بیمارستان هم بسازند. به خانواده و بچه‌ها رسیدگی می‌کنند، همسایه را هم نباید فراموش کنند و....

شیعیان مخلص، به خوبی هر کاری را در جای خود و به وقت آن انجام می‌دهند. از این‌رو، معنای برگزاری مجالس عزاداری و برپایی عزای حضرت سید الشهداء علیه السلام که از بهترین کارهای خداپسندانه و از مستحبات مورد تأکید است و مایهٔ برکات مادی و معنوی در زندگی فردی و اجتماعی انسان می‌گردد؛ این نیست که به امور مهم دیگر رسیدگی نکنند، همان‌گونه که معنای انجام و رسیدگی به امور دیگر هم این نیست که مؤمنان، اقامهٔ عزاداری و برپایی مجالس سالار شهیدان را ترک کنند.

واقعیت‌های موجود، نشان می‌دهند مؤمنان و پیروان مکتب حسینی این‌گونه هستند و بیشتر هزینه‌ها و مصارف مجالس احیای شعائر عاشورا، توسط افراد کم درآمد، تهیه و پرداخت می‌گردد که عاشقانه از هستی و داراییشان برای اقامهٔ ارزش‌های الهی مولایشان، سرمایه‌گذاری می‌کنند و الحمدلله در زندگی‌شان، به بن بست و مشکل غیر قابل حل هم بر نمی‌خورند.

عزاداری که میان شیعیان به عنوان یک سنت رایج شده، انگیزه‌های گوناگونی دارد که به اختصار عبارت‌اند از:

۱. شناساندن مقام پیشوایان بزرگ اسلام که سراسر زندگی آنان برای جامعهٔ اسلامی، الگو و سرمشق است، خواه در مبارزه با طاغوتیان یا مسائل اخلاقی،

معنوی و ...؛ چراکه در مجالس سوگواری خطیبان و واعظان، به بیان مقام و شخصیت ائمه معصومان و توضیح راه و رسم آنان می‌پردازند؛

۲. ایجاد وحدت بین صفوف مختلف پیروان، از ملل گوناگون با زبان‌ها، رنگ‌ها و نژادهای مختلف: اگر مراسم پرشکوه حج، گردآورنده همه مسلمانان از فرقه‌ها و ملل مختلف جهان است، باید گفت مراسم عزاداری سرور شهیدان، حضرت حسین بن علی علیه السلام که در کشورهای مختلف برگزار می‌شود، یکی از بهترین جلوه‌های اتحاد شیعیان می‌باشد؛

۳. افزایش عشق و محبت به اهل بیت که پاداش رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است: چنان‌که در قرآن کریم می‌فرماید: «فَلَنْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ بگو من بر رسالت خویش، مزد و اجری جز ابراز علاقه و دوستی به خویشاوندانم نمی‌خواهم».

محبت و رزیدن به ذوی القربی (خویشان پیغمبر)، مصادیق متعددی دارد که یکی از مصادیق با ارزش این است که در شادی آنان، شاد و در حزن ایشان، اندوهناک باشیم؛

۴. کمال‌خواهی و فضیلت‌طلبی: عزاداری‌ها پیوند قلبی و ارتباط باطنی با حجت‌های الهی و ائمه معصومین علیهم السلام را در پی دارد؛ چراکه شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام با تمام احساس و عواطف و با همه وجود، در مجالس امام حسین علیه السلام شرکت می‌کنند، به‌گونه‌ای که بین خود و آن حضرت پیوند معنوی برقرار ساخته‌اند و همین امر، به‌طور محسوس، در رفتار و اخلاق ایشان

تأثیر گذاشته و آنان را به صراط مستقیم هدایت کرده و کمال جویی و فضیلت را در آن‌ها ایجاد می‌کند؛

۵. دعوت به دین و آگاه شدن از حقایق آن و فراخوانی مردم به صلاح و اصلاح و دوری از انحرافات؛

۶. اثبات حقانیت نهضت حسینی بر ضد طاغوتیان و آشنا کردن مردم با ویژگی‌های قیام امام حسین علیه السلام: به همین جهت، امامان معصوم علیهم السلام، پیروان خود را تشویق نموده‌اند مراسم عزاداری داشته باشند و برای حسین بن علی گریه کنند تا حقانیت حضرت اثبات شود و هدف امام حسین، زنده بماند و مکتبی که او به وجود آورد، باقی بماند؛

۷. یاد مصیبت اهل بیت علیهم السلام، موجب آسان شدن مصائب و سختی‌های دوستداران آنان است؛

۸. همدردی با رسول الله و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و سایر ائمه علیهم السلام؛

۹. فراموش نشدن خاطره عاشورا؛ چراکه اگر عزاداری‌ها نبود، نسل‌های آینده نمی‌دانستند امام حسین علیه السلام را یزید بن معاویه، ظالمانه به شهادت رسانده و حقانیت و ظلم‌ستیزی، به فراموشی سپرده می‌شد؛

۱۰. افشاگری جنایات ستمگران، به ویژه بنی‌امیه و بنی‌عباس؛

۱۱. الگوپذیری از جریان عاشورا؛ وقتی در بیان واقعه کربلا، ظلم‌ها و انحرافات و منکرات بیان شود، اذهان شنوندگان و خوانندگان، به وضع جامعه خود معطوف می‌شود و آن‌را نیز مورد توجه قرار داده و با خود می‌گویند که آیا حکومت در عصر ما و جامعه ما، با حکومت در عصر حسین بن علی علیه السلام شباهتی دارد؟ این امر،

باعث می‌شود با مشاهده و درک ظلم‌ها و انحرافات و منکرات، به عکس‌العملی شبیه عکس‌العمل مولای خود دست بزنند و با حکومت‌های ستمگر به مبارزه برخیزند و همین امر بوده که قیام‌های فراوانی علیه حکومت‌های فاسد، توسط شیعیان را در طول تاریخ رقم زده و در آینده نیز چنین خواهد بود. استعمارگران و حکومت‌های فاسد، همیشه در صدد بوده‌اند عزاداری‌ها و مراسم را به تعطیلی بکشانند و یاد امام حسین علیه السلام را از خاطره‌ها محو کنند؛ ولی نه تنها در کار خود موفق نمی‌شوند؛ بلکه روز به روز بر شکوه و عظمت عزاداری‌ها افزوده می‌شود؛

۱۲. گرامی‌داشت ائمه و ارزش‌ها: در مراسم عزاداری، مقام و شخصیت ائمه معصومین علیهم السلام گرامی‌داشته شده و به مردم معرفی می‌شوند و همه ارزش‌ها و خوبی‌هایی که در شخصیت معصومان، ظهور و بروز داشته، ستایش شده و مورد تمجید قرار می‌گیرند. همین امر، باعث تقویت این ویژگی‌های نیک در اخلاق و کردار مردم می‌گردد؛

۱۳. رشد فضائل و کرامت‌های انسانی و الهی و پرورش روحیه شهادت‌طلبی: هر قطره اشک، کلامی است که شهادت را چون پیامی به مردم ابلاغ می‌کند و گریه و عزاداری، نشانه آن است که فاجعه‌ای روی داده و ظلمی صورت گرفته، عزاداری نه یک روز، نه ده روز، نه یک ماه؛ بلکه در تمام سال، برای این است ملتی که در شهادت زندگی می‌کند باید عزادار باشد و در مجالس عزایا بیان فلسفه شهادت و با یادآوری شهیدانش، روحیه شهادت‌طلبی را همچنان تازه نگه دارد. به خاطر نشر فلسفه شهادت و ایثار و کرامت‌های انسانی است که شیعه به بهانه مرگ برادر، عمو، دایی و ...، جلسه برگزار می‌کند و یک باره به کربلا گریز می‌زند و از حسین علیه السلام سخن می‌گوید؛

۱۴. زنده نگه داشتن اسلام با استفاده از ابزار عزاداری: سوگواری اسلام را زنده

کرد و اگر امام حسین علیه السلام قیام نمی‌کرد، اثری از اسلام باقی نمی‌ماند. اساس شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران نیز از نهضت امام حسین علیه السلام است. امام خمینی رحمته الله علیه درباره تجدید و تکرار عزاداری‌ها می‌گوید: «... اصلا نمی‌فهمند مکتب سیدالشهدا چه بوده و نمی‌دانند این منبرها، گریه‌ها و سینه‌زنی‌ها، حدود ۱۴۰۰ سال است که ما و مکتب را حفظ کرده و تا حالا اسلام را آورده. این عده از جوان‌ها، این‌طور نیست که سوءنیت داشته باشند. آن‌ها خیال می‌کنند که ما باید حرف روز بزنیم، حرف سیدالشهدا حرف روز و همیشه حرف روز است. اصلا حرف روز را سیدالشهدا آورده و دست ما داده است و سیدالشهدا را این گریه‌ها و مکتب وی را این مصیبت‌ها و سخنرانی‌ها و نوحه‌ها و مرثیه‌خوانی‌ها و این سینه‌زنی‌ها و این دسته‌جات حفظ کرده است. اگر فقط مقدسی بوده و توی اتاق و توی خانه می‌نشست و برای خودش هی زیارت عاشورا می‌خواند و تسبیح می‌گفت، چیزی نمانده بود ... همین‌هاست که این نهضت را پیش برده. اگر سیدالشهدا نبود، این نهضت را کسی پیش نمی‌برد»^۱.

بنابراین، عزاداری حسین بن علی علیه السلام حرکت و موج و مبارزه اجتماعی است. عزاداری‌ها، سبب می‌شود شور و عاطفه، از شعور و شناخت برخوردار گردد و ایمان را در ذهن جامعه هوادار، زنده نگه دارد و مکتب عاشورا به عنوان یک فکر سازنده و حادثه الهام‌بخش، همواره تأثیر خود را حفظ کند. خون و شهادت و عزاداری، احیای خط و رساندن صدای مظلومیت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، به گوش تاریخ است ... هم بر مظلومیت امام گریه می‌شود و هم در سایه آن، هدف امام حسین علیه السلام از نهضت و حرکت شناخته می‌شود. جلسات سخنرانی و موعظه،

۱. رک: معاونت پژوهش موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه، قیام عاشورا در کلام و پیام امام، ص ۱۶؛ روح

الله خمینی، صحیفه امام، ج ۸، ص ۵۲۷.

روضه‌های خانگی و دسته‌های عزاداری و هیأت‌های زنجیرزنی، پوشیدن لباس مشکی و پرچم به دست گرفتن و شربت و آب دادن و تلاش در برپایی مجالس و عزاداری‌ها، با آن شور و عشق و صفای باطن، هر یک به نوعی، سربازگیری جبهه حسینی است و این پیوند قلبی را عمق و غنای می‌بخشد.

ظهور پس از گسترش ستم!

چرا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف زمانی ظهور می‌کند که دنیا پر از ظلم شده است؟

در پاسخ لازم است به نکاتی اشاره شود:

أ) ظهور امام زمان، شرایطی دارد. از جمله مواردی که شرط تحقق ظهور به شمار آمده و برای ظهور بایسته است، آمادگی جامعه و مردم برای پذیرش این امر است، یعنی باید مردم جهان، از نظر رشد فکری و کمالات روحی، به حدی برسند که بتوانند ارزش وجود امام را درک کرده و شایسته ظهور و حضور او گردند.

مانع اساسی ظهور حضرت، عدم آمادگی است و آمادگی روحی جامعه، جز با تحول روحی و خودسازی ممکن نیست. تغییر و دگرگونی روحی و خودسازی و تهذیب اخلاق، نقش مهمی در ایجاد انقلاب بزرگ و به پیروزی رساندن آن دارد و با تحولات بیشتر در روحیه انسان‌ها و ساخته شدن نیروهای با صلابت، می‌توان اذعان داشت که یکی از زمینه‌های ظهور فراهم آمده است. امام زمان (عج) هم به انتظار لحظه‌ای است که تحولات درونی در قلب و روح انسان‌ها به وجود آمده و به حد کمال خود برسد تا ظهور برای حضرت میسر شود.

نشانه‌هایی که در احادیث برای ظهور ذکر شده، دو دسته هستند: برخی، موضوعات مخصوص منطقه‌ای خاص است، مثل خروج سفیانی که از یک نقطه خاص کار خود را شروع می‌کند؛ اما برخی موضوعات، عام و فراگیر هستند مانند گسترش فحشا و ظلم و ستم و حرام شدن حلال و ...

بعضی از امور، از علائم است که باید فراگیر و جهانی باشند، نه منطقه‌ای مثلاً درباره ظلم و ستم در جهان، آن‌چه که در روایات در این مورد وارد شده، عنوان «مأله»

پیر شدن» است. امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام می‌فرماید: «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا؛ دنیا را از عدل و داد پر می‌کند، هم چنان‌که از ظلم و ستم پر شده بود»، یعنی پس از پیر شدن دنیا از ظلم و ستم، حضرت قیام می‌نماید.

امام علی علیه السلام، یکی از نشانه‌های ظهور را با عنوان «مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا» ذکر کرده‌اند و «مُلِئَتْ»، از ریشه «مَلَأَ»، یعنی جماعت زیادی از مردم که هیبت و هیأت آن‌ها، چشم و قلب را پر می‌کند.^۱ وقتی آدمی چشم می‌دوزد، به هرجا می‌نگرد، جماعت و انسان‌ها را می‌بیند و آن‌قدر فراوان هستند که قلب از هیبت آن‌ها پر می‌شود، گویا به چیز دیگری نمی‌تواند فکر نماید.

«ملئت ظلماً و جوراً»، یعنی جهان هستی پر از ظلم و ستم گشته، به‌گونه‌ای که انسان هرجا پای می‌گذارد، آثار بیداد و ستم را می‌بیند. وجود ظلم و ستم در یک شهر و کشور و حتی یک قاره، نشانه ظهور نمی‌باشد؛ بلکه فراگیر شدن دنیا از ظلم و ستم، نشانه ظهور است که آن حضرت، عالم هستی را از عدل و داد پر می‌نماید: «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا».

در حدیث آمده که «زمین» پر از ستم می‌شود، معنایش این نیست که همه ظالم باشند؛ بلکه انسان‌های مؤمن و وارسته هم وجود دارند.

چون در مقابل ظالم، مظلوم است. وقتی که عالم پر از ظلم باشد، یعنی عده‌ای ظلم می‌کنند و عده دیگری، مظلوم هستند. مظلومان چند دسته‌اند:

- عده‌ای در دین حق هستند و خواهان عدالت و برای اعتلای اسلام و حقیقت تلاش و جهاد می‌نمایند و به همین دلیل مورد ظلم واقع می‌شوند.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸، باب فی الغیبة.

۲. فخرالدین بن محمد طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۹۷.

- عده‌های مستضعف فکری هستند که دین حق را نشناخته‌اند و از سوی دیگر، مورد استعمار واقع شده‌اند و به آن‌ها ظلم می‌شود.

در چنین وضعی که ظالمان، قدرت یافته‌اند و ظلم می‌کنند، افراد مؤمن و صالحی هستند که خواهان برپایی عدل و داد می‌باشند و ایمان و اخلاص خود را حفظ می‌نمایند. وجود چنین انسان‌هایی، یکی از زمینه‌های ظهور است که پس از ظهور آن حضرت، این‌گونه افراد، با ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بیعت می‌کنند و به کمک حضرت می‌شتابند.

دلیل بر این مطالب، احادیثی است که بیان می‌نماید وجود انسان‌های مؤمن در آخر الزمان، زمینه‌ساز ظهور حضرت است. پیامبر بزرگ اسلام می‌فرماید: «مردمی از مشرق خروج می‌کنند و برای حضرت مهدی، زمینه‌سازی می‌نمایند»^۱. یعنی آن‌که ظلم و ستم فراگیر و جهانی می‌شود، چنین انسان‌هایی با خروج و شورش خود، زمینه‌ساز قیام حضرت می‌گردند، که عمدتاً از مشرق هستند.

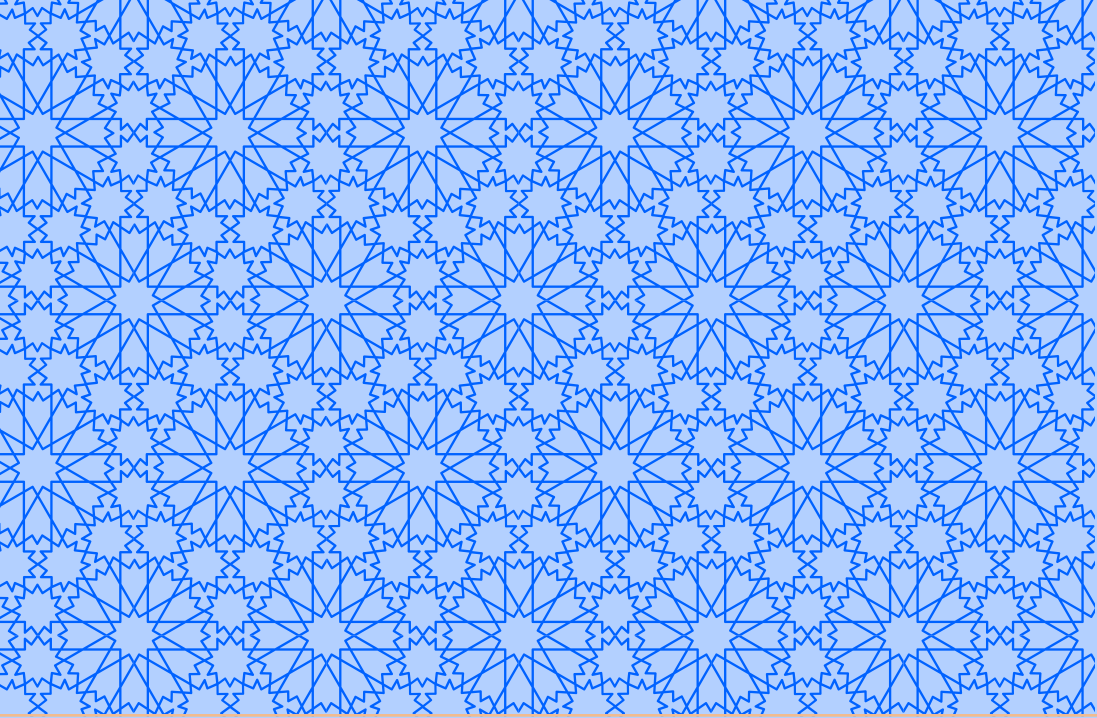
نتیجه این‌که طبق حدیث شریف امیرالمؤمنین، وقت ظهور، زمانی است که همه عالم، پر از ظلم و ستم باشد، نه یک منطقه. در چنین زمانی، افراد صالح هم یافت می‌شوند و وجود انسان‌های مؤمن و صالح، منافاتی با پر شدن جهان از ظلم و ستم ندارد. چه آن‌که مراد از پر شدن عالم از ظلم، چیرگی و سیطره ظلم می‌باشد.

البته مصادیق ظلم و ستم، ممکن است حرام شدن حلال‌ها و حلال شدن حرام‌ها باشد. ممکن است قتل و خونریزی باشد، ممکن است فحشا و فراگیر شدن آن‌ها باشد. لازم نیست همه این مصادیق، در همه جا باشد.

۱. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمة فی معرفة الانمه، ج ۲، ص ۴۷۷، باب ۵.

بر این اساس، آن دسته از علائمی که از روایات فراگیری و عمومی بودن آن‌ها فهمیده می‌شود، در صورتی نشانه ظهورند که در ابعاد جهانی باشند.

هیچگاه زمین به گونه کامل، پیش از ظهور، پر از عدل نخواهد شد تا گفته شود دیگر نیازی به ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیست؛ زیرا بینش عمیق برای مدیریت جهان، تنها از عهده معصوم بر خواهد آمد، چه این که غیر معصوم در طول تاریخ زندگی بشر، عدالت را حتی در سطح یک کشور به وجود نیاورده، چه رسد در سطح جهان. از این رو، چنین تصویری ناممکن خواهد بود. آری! برابر آموزه‌های دینی، بشر موظف به رعایت موازین انسانی و دینی بوده تا بستر را برای عدالت جهانی آماده سازد. در غیر این صورت، به وظیفه خود عمل نکرده است.



فصل سوم: معادباوری در زندگی





درآمد

باور به رستاخیز (معاد)، یکی از اصول دین اسلام است. با وجود ایمان به معاد، زندگی هدف دار می شود و همه اعمال و رفتار انسان مؤمن به معاد، به سوی تأمین معاد، جهت می یابد. ایمان به معاد، موجب جلوگیری از کم فروشی و فریب دادن مشتریان در بازار تجارت می شود. ادای حق، ایجاد عدالت در جامعه، ثبات حکومت، یاری نمودن مظلومان، مبارزه با ستمگران و به طور کلی، اطاعت از قوانین دینی و الهی، نتیجه ایمان حقیقی است و هر اندازه اعتقاد انسان ها کامل تر باشد، عمل به دستورات اسلام بیشتر است و ثمره آن، اجتماعی سالم و مترقی خواهد بود و انواع ستم ها و جنایت ها، نتیجه نداشتن ایمان به خدا و معاد است و در همین راستا، نقش مهم و اساسی اعتقاد به رستاخیز، نمایان می شود.

در بعضی از جوامع بشری، دین و اعتقادات دینی را مقوله ای جدا از زندگی انسان در دنیا گرفته اند و امور دینی را مسائلی شخصی و رابطه فردی انسان با معبود تلقی کرده اند و حال آن که بنا بر اندیشه و اعتقاد اسلامی، ایمان به خدا و روز قیامت در زندگی معمولی انسان، نقش غیر قابل انکار دارد. باور نداشتن به معاد و بازگشت به سوی خداوند، به معنای بیهوده پنداشتن آفرینش و به تبع آن، فروغلتیدن در دام پوچی است. به عبارت دیگر، باور نداشتن به معاد، فرد را به باوری غلط در حوزه اندیشه می کشاند که همین جهان بینی او، رویکردی نادرست

را در حوزه اندیشه، در پی خواهد داشت و ظهور نحله‌های نیهیلیستی در غرب را می‌توان نمونه بارزی از پیامدهای همین باور برشمرد.

اصولاً، بر اساس این عقاید، زندگی، معنا، مفهوم، هدف، شکل و چارچوب ویژه‌ای پیدا می‌کند که تفاوت‌های اصولی و بنیادی با نوع زندگی انسان‌هایی دارد که دارای چنین عقیده‌ای نیستند. انسان با زندگی اجتماعی، می‌تواند به خواسته‌های خویش دست یابد و به ناچار، برای ایجاد روابط اجتماعی صحیح، نیاز به قانون دارد و اگر چنین اضطراری نباشد، روابط اجتماعی درستی بین انسان‌ها برقرار نخواهد شد و هر کس و گروهی سعی می‌کند، منافع جامعه را به خود اختصاص دهد؛ لیکن مهم این جاست که اگر ایمان به مبدأ و معاد نباشد، خود همین قوانین، ضمانت اجرایی نخواهد داشت و سیاستی انسانی، اتخاذ نخواهد شد و اگر باشد، بسیار کم‌رنگ است. خداوند به نحو آکید و لزوم، خواستار عدالت فردی و اجتماعی، حفظ وحدت و عدم ظلم و تعدی بر یکدیگر است و در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ خداوند فرمان به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان می‌دهد و از فحشا و منکر و ظلم و ستم نهی می‌کند، خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید».

انسان باورمند به معاد، در حقیقت، به وجود دنیایی گسترده‌تر از عالم ماده معتقد است که در آن، نعمت‌ها و عذاب‌هایی به مراتب بزرگتر وجود دارد که زمان و مکانی برای آن متصور نیست. در اندیشه انسان باورمند به معاد، سرایی بالاتر و

بزرگتر از این سرای مادی وجود دارد. آنان که حیات جاودان اخروی را پذیرفته‌اند و به زندگی، دیدی عمیق‌تر دارند و نیز به سعادت و رستگاری اخروی و رشد و تکامل معنوی توجه می‌کنند، زندگی خود را به آن مسیر هدایت می‌کنند. برای آنان، دنیا به منزله کشتزار آخرت است و در کنار بهره‌مندی از نعمت‌های آن، برای حیات جاودان خویش نیز بذر سعادت می‌کارند. حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «همانا دنیا، نهایت دیدگاه کوردلان است که آن سوی دنیا را نمی‌نگرند؛ ولی نگاه انسان آگاه، از دنیا عبور می‌کند و از پس آن، سرای جاویدان آخرت را می‌بیند. پس انسان آگاه، به دنیا دل نمی‌بندد و انسان کوردل همه توجهش دنیاست. بینا از دنیا، زاد و توشه برمی‌گیرد و نابینا برای دنیا، توشه فراهم می‌کند»^۱.

اعتقاد به معاد، در عرصه اجتماعی انسان نیز آثار ارزشمندی دارد. از مهم‌ترین آن‌ها، می‌توان به ضمانت اجرای قوانین الهی و عمل به تکالیف اجتماعی، رعایت حقوق دیگران و جلوگیری از ستم و تجاوز و به عبارت دیگر، برقراری عدالت اجتماعی اشاره کرد. آن‌که به قیامت و حسابرسی اعمال باور دارد و خود را در مقابل پروردگارش مسئول می‌شمارد، به قوانین الهی ملتزم و پای بند خواهد بود و اگر همه افراد جامعه چنین باشند، جامعه به سوی صلاح و رستگاری گام برخواهد داشت؛ زیرا همگان، وظیفه الهی انسانی خویش را به شکلی شایسته انجام می‌دهند و آثار این امر در عرصه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی آشکار می‌شود. در چنین جامعه‌ای همگان به حقوق هم احترام می‌گذارند و از ستم می‌پرهیزند. در چنین جامعه‌ای، ایثار، احسان و دیگر فضیلت‌های اخلاقی

۱. ترجمه نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳، ص ۱۳۲.

زنده و فضای الهی و معنوی بر آن حاکم می‌شود. در یک جمع‌بندی، معادباوری از انجام وظایف الهی فرد آغاز می‌شود که همان ترک محرمات و انجام واجبات است. تهذیب یک فرد، به تهذیب خانواده و تهذیب خانواده، به تهذیب جامعه می‌انجامد. جامعه‌ای که افراد آن از گناه، پلیدی، ریا و دیگر ویژگی‌های ناپسند دوری می‌کنند، جامعه‌ای مهذب است.

آخرت

آیا جهانی ماورای دنیا وجود دارد؟ چه اشکالی دارد زندگی پس از مرگ را در همین جهان تجربه کنیم؟

باور به جهان آخرت و معاد و عالم مجردات، یکی از اصول و ارکان دین مبین اسلام است و منکر آن، خارج از دین اسلام شمرده می‌شود. بنابراین، در وجود موجودات ماوراء الطبیعی شکی نیست؛ اما باور به آن کمی برای آدمی سخت است. سخت شدن پذیرش باورهای متافیزیکی برای انسان، به عوامل گوناگونی بستگی دارد، مانند: انس به محسوسات

ما انسان‌ها، به دلیل انس با محسوسات و غوطه‌وری در مادیات، مایلیم مفاهیم قدسی ماورای طبیعی را در حد محسوسات و وابسته به محسوسات تنزل دهیم و انتظار داریم با معیار و میزان عالم محسوس، حقایق عالم غیب را در تور معرفت خویش قرار دهیم. چنان‌که علامه طباطبایی می‌فرماید: «عادت ما چنین است که وقتی الفاظ را می‌شنویم، معانی مادی یا وابسته به ماده از الفاظ به ذهن متبادر می‌شود، پس وقتی الفاظی مثل حیات، علم، قدرت، سمع، بصر، کلام، اراده، رضا و ... را می‌شنویم، آن چه به ذهن متبادر می‌کند، وجودات مادی این مفاهیم است و وقتی می‌شنویم: ﴿إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَالَمَ وَفَعَلَ كَذَا وَعَلَّمَ كَذَا وَأَرَادَ أَوْ يَرِيدُ أَوْ يَشَاءُ أَوْ يَشَاءُ كَذَا﴾، فعل را مقید به زمان می‌کنیم؛ چون در زندگی روزمره، این‌گونه عادت کرده‌ایم»^۱.

به دلیل عادت و انس با عالم ماده است که وقتی مفاهیم ماورای مادی را

۱. محمد حسین طباطبائی، ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۵. ترجمه عبارت عربی: «خدا عالم را آفرید و چنان کرد یا دانست یا خواست یا می‌خواهد...».

می شنویم، نمی توانیم تصویری روشن از آن‌ها داشته باشیم، از این رو، دچار حیرت می شویم.

گاهی مطرح می شود: «بهشت و جهنم در دنیاست و روح که الان در بدن ما قرار گرفته، پس از مرگ، به بدن دیگری در همین دنیا منتقل می شود!». این باور در واقع، باور به تناسخ است که ریشه آن، در ادیان شرقی مثل بودایی است و در جهان اسلام و نیز فلسفه غرب، کسی به آن باور ندارد. باور به تناسخ را در چند محور، می توان نقد کرد:

أ) معنای تناسخ: تناسخ در لغت از ماده «نَسَخَ»، به معنای انتقال است^۱ و یا به معنای نابود کردن یک چیز به وسیله چیز دیگری که جایگزین آن می شود، مانند برطرف شدن سایه به وسیله نور خورشید و از بین رفتن جوانی به وسیله پیری^۲ و در اصطلاح عبارت است از انتقال نفس مادی و طبیعی به بدن دیگر.^۳

ب) اقسام تناسخ: به طور کلی، تناسخی که از طرف معتقدان به آن مطرح شده، سه قسم است:

۱. تناسخ مطلق: نفس در همین جهان، از یک بدن به بدن دیگر و نیز از آن بدن به بدن سومی منتقل شود، به طوری که این روند بی وقفه، برای همیشه ادامه یابد. بدنی که نفس به آن منتقل می شود، ممکن است بدن انسان، حیوان و یا گیاه باشد و غالباً، انتقال از طریق تعلق گرفتن به جنین انسان یا حیوان و یا سلول نباتی انجام می گیرد. اعتقاد به این گونه تناسخ، به فلاسفه قدیم، نسبت داده شده است.^۴

۱. سعید شرتونی، اقرب الموارد، ج ۲، ماده نسخ.

۲. حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۰.

۳. محمد شیرازی، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۹، ص ۴.

۴. جعفر سبحانی، الالهیات، ج ۳، ص ۷۹۷.

۲. تناسخ محدود (نزولی): انتقال و دگرگونی به بعضی از جان‌ها اختصاص داشته باشد، نه همه آن‌ها. این نوع تناسخ، همان‌گونه که از جهت افراد محدود است، از جهت زمان نیز محدود می‌باشد؛ زیرا نفس، سرانجام به مرحله‌ای خواهد رسید که دیگر به بدن منتقل نمی‌شود؛ بلکه به عالم نور و عقول می‌پیوندد.^۱

۳. تناسخ صعودی: عکس تناسخ نزولی، به این معنا که حیات ابتدا به موجودی که آمادگی بیشتری دارد، بخشوده و افاضه می‌شود و سپس به موجوداتی که استعدادشان کمتر است، به ترتیب به آن‌ها اعطا می‌شود. کسانی که به تناسخ صعودی باور دارند، معتقدند گیاه از استعداد بیشتری برای حیات برخوردار است و برای کسب فیض جدید، نسبت به حیوان و آدمی اولویت دارد و از سوی دیگر، انسان خواهان نفس شریف‌تری است، یعنی نفسی که مراحل گیاهی و حیوانی را سپری کرده باشد. بنابراین، حیات ابتدا به گیاه داده می‌شود و سپس به حیوان و به دنبال آن، به آدمی منتقل می‌شود.^۲

ج) دلایل بطلان تناسخ: بر ابطال تناسخ، دو برهان وجود دارد که همه انواع آن را در برمی‌گیرد و به نوع خاصی از تناسخ اختصاص ندارد. شرح این دو برهان به عبارت زیر است:

برهان اول: بطلان اجتماع دو نفس در یک بدن: هرگاه بدن صلاحیت و استعداد کامل برای حدوث نفس پیدا کند، بدون تأخیر نفس شایسته‌ای از طرف مبدأ متعال و بخشنده بر وی افاضه می‌شود. پس اگر نفس بدن دیگری بر آن تعلق بگیرد، لازم می‌آید با این یک بدن، دو نفس باشد و این باطل است؛ زیرا

۱. همان.

۲. همان، ج ۲، ص ۷۹۸؛ محمد شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۹، ص ۸.

اولاً: تشخص هر فرد، وابسته به نفس و روح وی است و فرض دو نفس برای یک شخص، به معنای فرض دو ذات و دو وجود برای یک وجود و یک ذات می‌باشد و ثانیاً: هر کس به روشنی در می‌یابد یک بدن در ذات خود، یک نفس بیشتر ندارد، وگرنه آثار مختلف آن دو آشکار می‌گردد.^۱

برهان دوم: نبودن هماهنگی میان نفس و بدن: تعلق نفس به یک بدن، امری ذاتی است و بین نفس و بدن، ترکیب طبیعی و اتحادی برقرار است و هر یک از آن‌ها با دیگری، دارای حرکت ذاتی و جوهری می‌باشد و از سوی دیگر، نفس در آغاز پیدایش، نسبت به همه حالاتش بالقوه می‌باشد و بدن نیز چنین است و در برابر هر یک از دوران‌های کودکی، نوجوانی، جوانی و پیری، شأن و حالات خاصی دارد و نفس و بدن، با هم از قوه به فعلیت می‌رسند و تا وقتی نفس به یک بدن تعلق دارد، درجات قوه و فعل آن، متناسب با درجات قوه و فعل در همان بدن خاص می‌باشد. پس هنگامی که نفس در نوعی از انواع بالفعل باشد، محال است بار دیگر قوه محض گردد، همان‌گونه که محال است حیوان پس از کامل شدن خلقتش، نطفه و علقه شود. چون این حرکت جوهری ذاتی بدن و نفس حیوانی است و ممکن نیست به طبع یا قسر و به اراده یا جبر یا اتفاق این حرکت ذاتی نابود یا دگرگون شود. پس اگر نفس تناسخ یافته‌ای، از بدن دیگری به این بدن تعلق گیرد، لازم می‌آید بدن یک نفس بالقوه و یک نفس بالفعل داشته باشد و نیز لازم می‌آید که بدن از همان جهت که بالفعل است، بالقوه هم باشد؛ زیرا ترکیب طبیعی اتحادی بین دو چیزی که یکی بالفعل و دیگری بالقوه باشد، محال است و یک چیز نمی‌تواند از یک جهت بالفعل و از جهت دیگر بالقوه باشد.^۲

نتیجه این‌که:

۱. محمد شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۹، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۲.

۱. تناسخ زیربنای عقیده آئین‌هایی مانند: بودایی و برهمنی را تشکیل می‌دهد؛
۲. در لغت، به معنای انتقال و در اصطلاح، به معنای انتقال و تعلق نفس مادی پس از زوال و جدا شدن از بدنی به یک بدن دیگر؛
۳. به طور کلی، تناسخی که از طرف معتقدان به آن مطرح شده، سه قسم (تناسخ مطلق، محدود (نزولی) و صعودی) است و هر سه قسم آن باطل است؛
۴. تناسخ به دو دلیل باطل است: اولاً، سبب اجتماع دو نفس در یک بدن می‌شود و ثانیاً، هماهنگی میان نفس و بدن را از بین می‌برد.

خودکشی

آیا کسی که خودکشی می‌کند، روحش سرگردان است؟ اگر انسان پاک و خوب خودکشی کند، به جهنم می‌رود؟

نخست باید دانست که چیزی به اسم روح سرگردان، در ادبیات دینی نداریم و هر کسی که از دنیا می‌رود، روحش وارد عالم برزخ می‌شود. چه خودکشی کرده باشد، چه دیگری او را کشته باشد یا به هر علت دیگری، از دنیا رفته باشد و اما درباره خودکشی، باید به نکات ذیل توجه کرد:

الف) خودکشی از نظر اسلام

خودکشی از گناهان بزرگ است و در دین مبین اسلام، به شدت محکوم شده و خدا در قرآن کریم آن را نهی کرده و نکوهش نموده است. خداوند در آیه ۲۹ سوره نساء می‌فرماید: **«وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا»**؛ ای اهل ایمان! خودتان را نکشید. به درستی که خداوند به شما مهربان است و هر کسی این کار را از روی دشمنی و شقاوت انجام دهد، به زودی وی را به آتش جهنم می‌کشانیم و این کار بر خدا آسان است».

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کسی خود را از روی عمد بکشد، برای اوست آتش پایدار دوزخ»^۱.

امام باقر علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَبْتَلَىٰ بِهِ بَكْلَ بَلِيَّةٍ وَيَمُوتُ بِكُلِّ الْإِثْمِ لَا يَقْتُلُ

۱. محمد بن حسن حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۲۹، ص ۲۴.

نفسه؛ مؤمن به هر بلایی مبتلا می‌شود و با هر نوعی از مرگ می‌میرد؛ ولی خودکشی نمی‌کند»^۱.

از روایات و آیات قرآن، استفاده می‌شود برای این عمل زشت، مجازات سختی در نظر گرفته شده و کسی حق ندارد خود را از بین ببرد؛ چون خداوند، آفریدگار حیات و زندگی می‌باشد و در خلقت انسان اهدافی دارد و جان آدمی مال خداست و کسی حق ندارد به حریم الهی تجاوز کرده و خودسرانه، اقدام به عملی کند که به او مربوط نمی‌شود و با این کار، نافرمانی خداوند را بکند.

ب) جایگاه اخروی

از روایات فهمیده می‌شود کسی که خودکشی کرده، مستحق آتش جهنم است؛ اما در جاودانه بودن وی در آتش جهنم، نمی‌توان به طور کلی حکم نمود؛ زیرا اگر با ایمان از دنیا رفته باشد، مستحق عذاب ابدی نیست، مگر این که عمل وی، او را از ایمان خارج نموده باشد و البته این بعید نیست، مخصوصاً کسانی که در دنیا دچار رنج و سختی می‌شوند و تحمل و طاقت ندارند. البته این سخن به معنای توجیه کار آن‌ها نیست و با این حال، آن‌ها گرفتار عذاب الهی هستند. سخن روی ابدی بودن یا نبودن عذاب است. برخی از روایات در باب خودکشی، عبارت‌اند از:

۱. از امام صادق علیه السلام نقل شده: «مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ مُتَعَمِّدًا فَهُوَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا؛ کسی که به طور عمدی، دست به خودکشی بزند، همیشه در آتش جهنم خواهد بود»^۲.

۲. ابوسعید خدری می‌گوید: «در یکی از جنگ‌ها که کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم،

۱. همان.

۲. محمد حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۲۹، ص ۲۴.

تقسیم کار کرده بودیم. هر کسی کاری انجام می داد. در میان دوستان، فردی بود که کار سه نفر را انجام می داد؛ هم هیزم جمع می کرد و هم آب می آورد و هم غذا می پخت. فداکاری وی را برای رسول خدا ﷺ بازگو کردیم. فرمود: اهل جهنم است. تعجب کردیم تا این که وارد جنگ شدیم و او مجروح شد. بر اثر مشکلات جنگی و شدت زخم، نیزه ای برداشت و به وسیله آن، خود را کشت.^۱

۳. پیامبر خدا فرمود: «کسی که خود را خفه و یا حلق آویز کند، خداوند در روز قیامت او را در آتش جهنم خواهد انداخت»، و در جای دیگر می فرماید: «کسی که خودکشی کند، به هر وسیله که باشد، او را در روز قیامت، به همان وسیله عذاب خواهد کرد».^۲

با این همه، باید توجه کرد که این روایات، استحقاق عقاب را بیان می کنند، نه به فعلیت رسیدن عذاب و عقاب را، بنابراین، نباید کسی از رحمت پروردگار ناامید باشد؛ زیرا ممکن است خداوند شخص خودکشی کننده را نیز مورد عفو و رحمت خویش قرار دهد. به خصوص که همه کسانی که خودکشی می کنند، شرایط مساوی ندارند و علت کار آن ها متفاوت است و برخی ممکن است به دلیلی، شرایط روحی و روانی خاص اراده و آگاهی روشنی نسبت به عمل خود نداشته باشند.

۳) بهشت و پیروان دین ها

کسانی که دین ندارند یا پیرو دین های دیگر هستند، آیا بهشت می روند؟

یکی از پرسش های مطرح در حوزه مباحث عقیدتی که دارای پیشینه ای بسیار طولانی است، نقش ایمان و کفر در سعادت و شقاوت ابدی انسان و رابطه

۱. قطب الدین راوندی، الخرائج و الجوارح، ج ۱، ص ۶۱، ح ۱۰۴.

۲. علی بن حسام متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۵، صص ۳۵ - ۳۶، ح ۳۹۹۶۱ و ۳۹۹۶۵.

میان ایمان و عمل صالح است که از دیرباز، بخشی از مباحث کلامی را به خود اختصاص داده است.

این مسئله، در طول تاریخ علم کلام اسلامی، هر از چند گاهی، در قالبی نو و با عنوان جدید و با مجموعه‌ای از پرسش‌های متفاوت و متناسب با ویژگی‌های عصر خود، جلوه‌نمایی کرده است.

در نخستین قرن تولد و ظهور اسلام، این پرسش از اهمیت خاصی برخوردار بوده که آیا هر یک از ایمان و عمل صالح، عامل مستقلی برای سعادت ابدی است یا مجموع آن‌ها، موجب سعادت می‌شود؟

در این میان، برخی همچون خوارج، چنان راه افراط را پیمودند که در مقام پاسخ‌گویی، هیچ جایگاهی برای ایمان لحاظ نکردند و معتقد شدند که ارتکاب گناه، عامل مستقلی برای شقاوت ابدی است؛ بلکه موجب کفر و ارتداد می‌شود؛ ولی گروه دیگر، مانند مرجئه، در نقطه‌ی مقابل معتقد شدند وجود ایمان برای سعادت ابدی کافی است و ارتکاب گناه، ضرری به سعادت مؤمن نمی‌زند و در حقیقت، عمل بشری نقش چندانی در سرنوشت وی ندارد.

در طی یک قرن گذشته و به‌ویژه در دهه‌های اخیر، در سایه آسانی و فزونی ارتباطات میان ملل مسلمان و غیرمسلمان و رشد فزاینده‌ی وسایل ارتباطی و تبدیل جهان بیکران به دهکده‌ی جهانی، این مسئله در میان عموم طبقات، خصوصاً روشنفکران، مورد پرسش و گفتگو قرار گرفت که آیا شرط حتمی قبول شدن اعمال صالح، ایمان خاص همچون ایمان اسلامی است؟

برخی با مطالعه‌ی زندگی مخترعان و مکتشفان بزرگ غیر مسلمان که خدمات عظیمی به بشر و پیشبرد علم کرده‌اند، سؤال می‌کنند که اگر بهشت را تنها از

رهگذر ایمان صحیح به دین اسلام دست یافتنی بدانیم، پس اعمال خیر این گروه چه می شود و آیا این امر، با عدالت پروردگار سازگار است؟ چگونه معقول است گروهی بدون خدمت به بشر، در روز حسابرسی، سرافرازانه به سوی بهشت موعود هدایت شوند؛ اما این دسته افراد که تمام عمر خود را صرف خدمت به بندگان خدا کرده اند، سرنوشت شومی را پیش روی خود داشته باشند؟! آیا این امر، منافات صریحی با عدالت پروردگار ندارد؟

در این میان، گروهی نیز طرح کرده اند اگر قرار باشد تنها ایمان به دین اسلام و آن هم یکی از مذاهب آن، موجب رستگاری باشد، پس می بایست غضب الهی بر رحمتش سایه بیفکند و پیشی بگیرد که این امر، با صفات الهی و رحمت بیکران او ناهمگون است. از این رو، این عده با طرح مطلب فوق و متأثر از اندیشه های مغرب زمین، تبلیغ پلورالیسم دینی را وجهه همت خود قرار داده اند. در مقابل، عده ای نیز با دیدگاهی بسیار تنگ نظرانه و سختگیرانه و با استناد به برخی آیات قرآن، سعادت اخروی را تنها بر گروه اندکی از مسلمانان که ایمان و عمل صالح را قرین ساخته باشند، اختصاص داده و اکثریت مردم جهان را اهل دوزخ معرفی کرده اند؛ اما باید دید منطق صحیح اسلام، چه راهی را به ما معرفی کرده است.

پیش از توضیح تفصیلی پاسخ، تذکر این نکته لازم است که کلیدواژه اصلی این بحث، «اتمام حجت» است، یعنی بهشت و جهنم رفتن افراد، تابع این نکته است که چه مقدار برای آن ها، حجت تمام شده است و چقدر به حقایق دسترسی دارند. کسی که حجت بر او تمام نشده باشد، تکلیفی ندارد و بنابراین، مؤاخذه ای هم نخواهد داشت. برای راه یافتن به پاسخ، لازم است به چند مطلب اشاره کنیم:

أ) دینی جز اسلام پذیرفته نیست

دین حق، تنها یکی است و مصداق آن نیز در این زمان اسلام است و این گونه

نیست که همهٔ ادیان حق بوده و پیروی از آن‌ها، بتواند انسان را سعادتمند بنماید. آری! ادیان آسمانی و توحیدی، هر یک در زمان خود و پیش از نسخ و فسخ، به وسیلهٔ آئین آسمانی بعدی، حق بوده و تنها مسیر وصول به سعادت به شمار می‌آمدند. از این رو، پیروان راستین انبیا در زمان مربوط به خود، اهل نجات و رستگاری هستند و اعمال آن‌ها در قیامت با توجه به دین، مربوط به زمان خودشان حسابرسی می‌شود.

قرآن کریم می‌فرماید: **﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ مِنَ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلُوا صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾**؛^۱ کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده‌اند و یهود و نصاری و صابئان (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم) آن‌ها که ایمان بخدا و روز رستاخیز آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است و هیچ‌گونه ترس و غمی برای آن‌ها نیست».

اما پس از بعثت پیامبر اسلام ﷺ که تمام ادیان گذشته نسخ شد، تنها از رهگذر عمل به فرمان جدید الهی است که سعادت انسان تأمین می‌شود و خداوند به همین حقیقت، تصریح کرده و می‌فرماید: **﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾**؛^۲ و هر کس غیر از اسلام دینی بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در سرای دیگر از زیانکاران است».

پس روشن شد که دین حق، منحصر در اسلام است. اینک این پرسش به وجود می‌آید که آیا ایمان شرط حتمی قبول عمل نزد خداست، به طوری که هیچ کار

۱. بقره، ۶۲.

۲. آل عمران، ۸۵.

نیکی غیر از مسلمانان و بلکه غیر شیعه پذیرفته نیست؟

ب) تأثیر ایمان در سرنوشت انسان و قبولی اعمال وی

هر عملی، دارای دو جنبه است و هر یک از دو بعد آن، از نظر خوبی و بدی، حسابی جداگانه دارد:

۱. شعاع اثر مفید و یا زیانبار عمل در خارج و اجتماع بشر؛

۲. انتساب عمل به شخص فاعل و انگیزه‌های نفسانی و روحی او که موجب آن عمل شده است؛

از نظر اول، باید دید اثر مفید و یا زیانبار عمل تا کجا کشیده شده و از نظر دوم، باید دید که عامل، در نظام روحی و فکری خود، چه سلوکی کرده و به سوی کدام مقصد رفته است؟

اعمال بشر از نظر گستره اثر سودمند و یا زیانبار، در دفتر تاریخ ثبت می‌شود و تاریخ درباره آن قضاوت می‌کند؛ ولی از نظر شعاع انتساب با روح بشر، تنها در دفاتر ملکوتی ثبت و ضبط می‌شود. قرآن می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»؛ آن‌که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را مورد امتحان نیکوترین و صواب‌ترین عمل قرار دهد».

در این آیه، فرمود «درست‌ترین» عمل و فرمود «بیشترین عمل»؛ زیرا عمده این است که بدانیم آن‌گاه که تحت تأثیر انگیزه‌های روحی، عملی انجام می‌دهیم، گذشته از پیکر عمل که سلسله حرکتی است و از نظر اجتماعی، دارای ارزش

است، از نظر معنوی، واقعا و حقیقتا، به چه سویی می‌رویم و چگونه طی طریق می‌کنیم.

از نظر قرآن، شخصیت حقیقی ما، روح ما است. روح ما با هر عمل اختیاری از قوه به سوی فعلیت گام برمی‌دارد و اثر و خاصیتی متناسب با اراده و هدف و مقصد خود کسب می‌کند. این آثار و ملکات، جزء شخصیت ما می‌شود و ما را به عالمی متناسب خود می‌برد. البته مقصود این نیست که حساب حسن فاعلی از حسن فعلی به کلی جداست و انسان از نظر نظام روحی و تکامل معنوی، نباید کاری به کارهای مفید اجتماعی داشته باشد. مقصود این است که کار مفید اجتماع، بی‌آن‌گاه از نظر نظام روحی و تکامل معنوی مفید است که روح با انجام آن عمل، سیر و سفر معنوی کرده باشد. نسبت حسن فعلی با حسن فاعلی، نسبت بدن به روح است. یک موجود زنده، ترکیبی از روح و بدن است و باید در پیکر عملی که حسن فعلی دارد، حسن فاعلی دمیده شود تا آن عمل زنده گردد و حیات یابد!

پس با توجه به این‌که کمال حقیقی انسان، در سایه قرب الهی تحقق می‌یابد و متقابلا، سقوط آدمی در اثر دوری از خدا حاصل می‌شود، می‌توان ایمان به خدا و ربوبیت تکوینی و تشریحی او را که مستلزم اعتقاد به معاد و نبوت است، نهال تکامل حقیقی انسان دانست که اعمال خداپسند، به سان شاخ و برگ‌هایی از آن می‌روید و میوه‌اش سعادت ابدی است که در جهان آخرت ظاهر می‌گردد. پس اگر کسی بذرايمان را در دل خود نیفشاند و این نهال پ برکت را غرس نکرد و به جای آن، بذر عصیان و کفر را در دلش پاشید، استعداد خدادادش را ضایع

کرده و درختی را به بارآورده که میوه اش زقوم دوزخی خواهد بود. چنین کسی، راهی به سوی سعادت ابدی نمی برد و تأثیر کار نیکش، از مرز این جهان فراتر نمی رود.^۱ از اینرو، قرآن کریم ایمان را به عنوان شرط تأثیر اعمال نیک در سعادت اخروی، مورد تأکید قرار داده و می فرماید: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ قَالُوا لَكِ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا»؛^۲ هر مرد و زنی که از کارهای شایسته انجام دهد، در حالی که مؤمن باشد، چنین کسانی وارد بهشت خواهند شد.

از سوی دیگر، دوزخ را برای کافران مقرر فرموده و اعمال ایشان را تباه و بی ثمر دانسته و آن ها را به خاکستری تشبیه کرده که باد شدیدی آن را پراکنده سازد و اثری از آن به جای نگذارد: «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ الصَّلَاةُ الْبَعِيدُ»؛^۳ مثل اعمال کافران، مانند خاکستری است که در یک روز طوفانی، باد به سختی بر آن بوزد، به چیزی از دستاوردهایشان دسترسی نخواهند داشت و این است گمراهی دوری.

در آیه دیگری، آن ها را به سرابی تشبیه کرده که شخصی تشنه به آن دل می بندد؛ ولی همین که به آن می رسد، آبی نمی یابد: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا...»؛^۴ اعمال کافران، همانند سرابی در بیابان همواری است که شخصی تشنه، آن را آب می پندارد تا هنگامی که نزد آن بیاید، آن را چیزی نمی یابد.

۱. محمد تقی مصباح یزدی، آموزش عقائد، ج ۳، ص ۱۳۰.

۲. نساء، ۱۲۴.

۳. ابراهیم، ۱۸.

۴. نور، ۳۹.

ج) بین جاهل قاصر و مقصر و مستضعف و غیر مستضعف فرق است.

مستضعف کیست؟ امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «عنوان استضعاف، بر کسی صادق است که حجت خدا به گوش او نرسیده باشد و گوش او آن را نشنیده و عقلش آن را درک نکرده باشد»^۱.

خدا در آیاتی از سوره نساء، به این مطلب پرداخته، از جمله آیه: **﴿الْأَلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾**^۲. خداوند، جهل به دین و هر نوع ممنوعیت از برپایی شعائر دینی را ظلم می داند که عفو الهی شامل آن نمی شود، آن گاه از این قانون کلی و عمومی، مستضعفان را استثنا نموده است.^۳

به عبارت دیگر، جهل این افراد، دو گونه قابل تصور است: جهل ناشی از کوتاهی بوده و می توانسته دنبال فهم حقیقت برود؛ ولی چنین نکرد، گنهکار و مسئول است و امیدی به ورود وی به بهشت نیست؛ اما گاهی جهل، از خود شخص نیست و برخلاف حالت قبل، ترک وظیفه ننموده، در نتیجه، گنهکار نخواهد بود. این افراد، مشمول آیه شده و استضعاف بر آن ها صادق می باشد. از این رو، چنین افرادی، با توجه به این که به خوب و بد دانا نبوده اند، امرشان واگذار به خداست. در آیه سوره نساء می فرماید: **﴿قَالَ لَيْكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفُورَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفْوًا غَفُورًا﴾**^۴، آن ها را شامل عفو خود قرار می دهد و یا مورد غفران قرار نخواهد داد. امام صادق علیه السلام می فرماید: «هر کسی که ما را نه بشناسد و نه انکار کند و اگر بر

۱. نهج البلاغه، ترجمه حسین انصاریان، خطبه ۱۸۶.

۲. نساء، ۹۸.

۳. محمد حسین طباطبائی، ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۷۹.

۴. نساء، ۹۹.

همین امر از دنیا برود، امرش واگذار به خداست و هر طور که خدا بخواهد، در مورد وی انجام خواهد داد»^۱.

د) کافران اهل خیر از عمل خود بهره‌مند می‌شوند.

با توجه به مطالب گذشته، از این نکته نباید غافل شد که عمل خیر کفار، اگرچه عمق نداشته و باعث بالا رفتن درجات و دستیابی به سعادت اخروی نمی‌گردد؛ اما در عین حال، با توجه به آیات قرآن که هیچ عمل خیری را بدون پاداش نمی‌داند و تصریح می‌فرماید: «إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا»^۲؛ ما اجر کار نیک هیچ‌کسی را از بین نمی‌بریم» و یا «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»^۳. اعمال خیر کافران، آثاری خواهد داشت که البته بسیار نسبت به اعمال همدوش با ایمان ناچیز است. برخی از روایات، همین حقیقت را بیان داشته‌اند. حضرت موسی بن جعفر، از پدرانش آورده که پیامبر فرمود: «از اهل آتش آن که عذابش از همه آسان‌تر است، ابن جذعان است؛ چون عادت او این بود که مردم را غذا می‌داد و اطعام می‌نمود»^۴.

کلینی از محمد بن یحیی از حضرت باقر روایت کرده: «مرد مؤمنی تحت قدرت و سلطنت حاکم ستمگر و مملکت بیدادگری بود که به حقوق او ستم می‌شد و مورد اهانت قرار می‌گرفت، از این رو، از آن جا به دارالشک فرار کرد و در منزل یکی از مشرکان وارد شد، مرد مشرک او را تحت حمایت خود قرار داد و با او مهربانی کرد. چون وقت مرگ مرد مشرک فرا رسید، خداوند به او وحی فرستاد: به عزت و جلال

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۸۱، ح ۱۱.

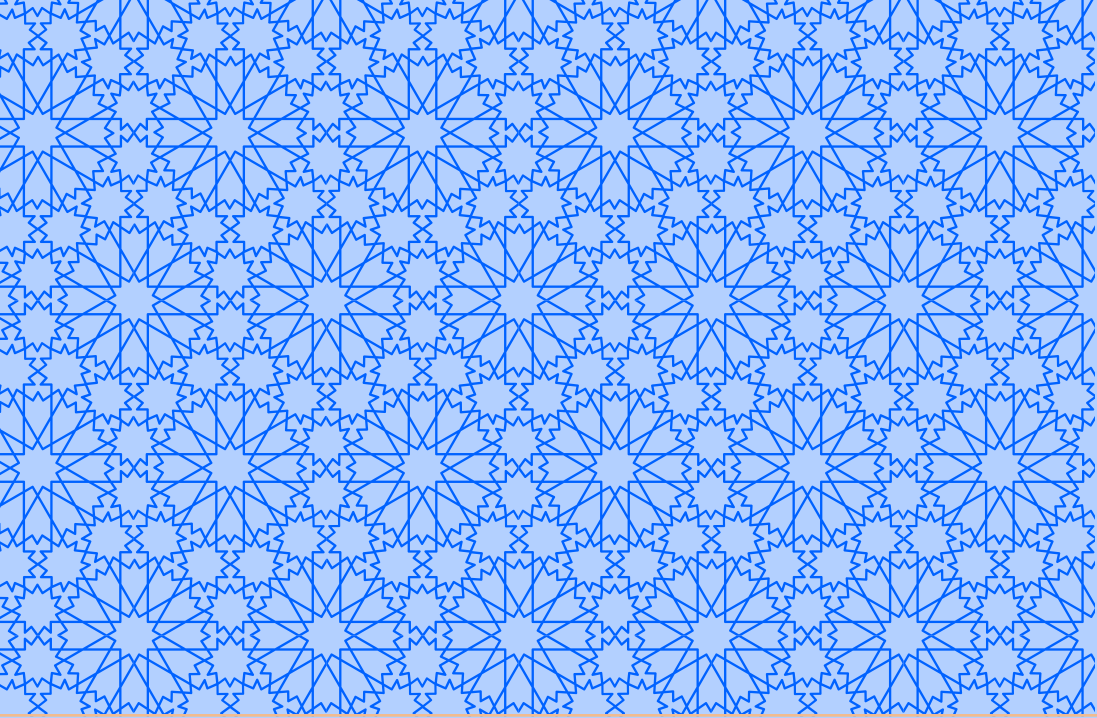
۲. کهف، ۳۰.

۳. زلزله، ۷.

۴. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۱۶، باب ۲۴، حدیث ۹۶.

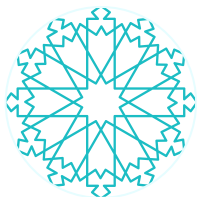
خودم سوگند! اگر در بهشت جایی برای تو بود، تو را در آن جا سکنی می‌دادم؛ اما بهشت بر هر کسی در حال شرک بمیرد، حرام است؛ لکن خطاب به آتش نمود که او را حرکت مده و آزار مرساں و ناراحت مکن و صبح و شب رزق و روزی او را برایش می‌آوردند. راوی حدیث می‌گوید که پرسیدم: آیا رزق و روزی او را از بهشت می‌آورند؟ حضرت فرمود: از آن جایی که خدا خواسته است»^۱.

همان، ج ۸، ص ۳۱۴، حدیث ۱۰۹۲.



فصل چهارم: دینداری در زندگی







درآمد

تعریف دینداری،^۱ دشوار است؛ اما طبق نظر محققان مختلف، این مفهوم به‌طورگسترده، در مورد جهت‌گیری‌ها و دخالت مذهبی است و شامل ابعاد تجربی، آئینی، ایدئولوژیکی، فکری، نتیجه‌ای، اعتقادی، اجتماعی، اعتقادی، اخلاقی و فرهنگی می‌شود. عمل به دین، به معنای پای‌بندی عملی به آموزه‌های دینی است. نخستین وظیفهٔ مسلمانان، دینداری و حفظ دین خویش است.^۲ دینداری، آفت‌ها و آسیب‌هایی دارد که سرچشمهٔ آن‌ها، دنیاپرستی و تعلقات مادی است، چنان‌که در برخی روایات آمده است که آفت دینداری، ترس است و شکم‌بارگی و شهوت‌پرستی.^۳ دینداری، به‌ویژه در روزگار غیبت، بسیار دشوار است. در برخی روایات آمده است که در این روزگار، حفظ دین همانند آن است که آدمی آتشی بر کف دست خود نگاه دارد.^۴ دینداری، پیامدهای خجسته‌ای نیز دارد. دینداران، همواره در آرامش‌اند و با وقار و استوارند و از شخصیتی مستقل برخوردارند و اهل فروتنی و قناعت و رضایند و اندوه دنیا و کالای دنیوی

۱. Religiosity.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۸.

۳. همان، ج ۶۶، ص ۳۳۵.

۴. همان، ج ۵۲، ص ۱۲۴ و ج ۲۸، ص ۴۷.

نمی‌خورند. آثار دینداری در زندگی اجتماعی انسان نیز بسیار چشم‌گیر است. دینداران به مردم محبت می‌ورزند و اهل کینه و عداوت نیستند.^۱ در مقابل دینداری، واژه دین‌گریزی است که از دو قسمت دین و گریز تشکیل شده است. از این رو، شایسته است هر یک از این اجزا را جداگانه محل تأمل قرار دهیم.

دین: دین به مجموعه تعالیمی گفته می‌شود که از سوی خدا و توسط انسان‌هایی برگزیده، برای بشر ارسال شده و مشتمل بر سه حوزه عقاید، اخلاق و احکام است. در این جا مراد ما از دین، تنها دین اسلام است که توسط آخرین سفیر الهی، محمد مصطفی ﷺ، بر بشریت عرضه شده است:

الف: عقاید، یعنی حقایق بزرگی که باید به آن‌ها باور داشت و آن‌ها را در ذهن و دل خویش پذیرفت؛

ب: اخلاقیات، صفات نفسانی پایداری است که آدمی، باید در جان خویش ایجاد کند و گوهر نفس خود را به آن بیاراید؛

ج: احکام، مجموعه دستورالعمل‌هایی است که انسان مؤمن دیندار، به آن‌ها موظف است و باید در عمل به‌کار گیرد و با اعضا و جوارح ظاهری خود انجام دهد.

دینداری به معنای باورداشتن آن عقاید و تخلق به آن اخلاق و التزام عملی به آن احکام است. البته انسان دیندار در زبان و ظاهر خویش، به این دینداری، اعتراف و افتخار می‌کند و آن را آشکار می‌گرداند؛ اما در مقابل، درباره مفهوم واژه «گریز»، دست کم موارد ذیل باید مورد توجه قرارگیرد:

الف: دورشدن و فاصله گرفتن، نوعی مواجهه و آشنایی اولیه، نوعی نفرت و دلزدگی اند

تا انسان با چیزی مواجه نشود و درکی از آن نداشته باشد، از آن فرار نمی‌کند. همچنین تا آن چیز، نوعی دلزدگی و انزجار در جان آدمی نیافریند و خاطر انسان را مکدر و آزرده نسازد، دلیلی برای گریز وجود ندارد. از این رو، گریز به معنای دور شدن و فاصله گرفتن ناشی از احساس تنفر و دلزدگی پس از یک مواجهه اولیه است. یک جوان، بلکه یک انسان، در مناسبت با دین خدا، این چند حالت را می‌تواند داشته باشد:

۱. ناآشنایی

یعنی هیچ تصویری از باورهای دینی، اخلاقیات مطلوب دین و واجب و حرام شرعی نداشته باشد. گویا استعمال واژه دین‌گریزی در چنین موردی نابه‌جا باشد؛ زیرا تا هنگامی که نوعی آشنایی و آگاهی وجود نداشته باشد، گریز رخ نمی‌دهد. مفهوم گریز، مشتمل بر نوعی مواجهه و آشنایی است.

۲. نوعی مواجهه و آشنایی، بدون هیچ‌گونه گرایش درونی و علاقه

این حالت، ناشی از جهل به حقیقت دین است، وگرنه نفس آشنایی با یک پدیده کامل، جذاب و دلربا، علاقه را به دنبال می‌آورد.

۳. نوعی آشنایی همراه با نفرت و انزجار

این حالت، از این گمان برخاسته که دین خدا، نوعی محدودیت و سختگیری و بی‌منطقی روا داشته و ما را به کارهای شاق و تقیدات دشوار، ملزم ساخته است. در این حالت، یقیناً عمل دینی تنها با نوعی قوه قهریه، تحمیل و فشار تحقق می‌یابد. بنابراین، گریز از دین به معنای گریز از اعتقاد و عمل دینی تحقق می‌یابد.

۴. آشنایی و علاقه، اما بدون انگیزش

در این صورت، ضمن اعتراف به حقانیت و سودمندی معارف و احکام شریعت و باورمندی نسبت به مطلوبیت آن، انگیزش لازم برای حرکت و تنظیم نوع زندگی بر مدار دین وجود ندارد. گرچه یک نوع ملامت مستمر درونی و درد وجدان، شخص را آزار می‌دهد. بدین معنا نیز گریز از دین تحقق نیافته است؛ زیرا در مفهوم گریز، نفرت (نقطهٔ مقابل علاقه) باید وجود داشته باشد.

۵. گریز از نام دین، نه حقیقت آن

در این صورت، انسان به هر جهت، علاقه ندارد که به دینداری و ایمان (اعتقاد دینی، اخلاق دینی، عمل به احکام دین یا ترکیبی از این‌ها) مشهور شود و ضمن این‌که در اندرون خود، بسیار مؤمن و معتقد است و در خلوت، به مناسک و آداب دینی، مقید؛ اما از ابراز و اظهار آن، ناخوش است. شاید منشأ چنین ویژگی، پرهیز از زهد و ریا و عدم صداقت باشد و شاید مشاهدهٔ رفتار برخی دینداران ناپارسا، مانع از اظهار انتساب به آن‌ها شده باشد.

۶. دشمنی با دین و تلاش برای برافکندن پایه‌های آن

گویا برای این معنای واژه، دین‌گریزی کوتاه و ناساز است و مناسب‌تر، استعمال واژهٔ دین‌ستیزی و خصومت است. نسل جوان امروز، مثل همهٔ انسان‌های تاریخ، دارای فطرت الهی است و این فطرت و سرشت خداساخته، او را به سوی ایمان دعوت می‌کند. باور قلبی که رکن اول دینداری است، به صورتی غیر اکتسابی؛ اما عمیق در جان جوانان ما وجود دارد که نمود آن، گرایش به حق، کمال‌جویی، معنویت‌خواهی و تحسین کار خیر است. به این معنا و در این شاخه، جوانان ما از بسیاری از بزرگترها دیندارترند؛ زیرا این فطرت الهی، دست ناخورده و پاک باقی مانده است. این اعتقاد درونی، علی‌القاعده، باید منشأ رفتار شود و در

زبان و عمل نمود یابد. در این مرحله، موانعی وجود دارد، عصری که ما در آن واقع شده‌ایم، محل تراکم این موانع است. بدین جهت، نمود خارجی دینداری، در قشری از نسل جوان کم‌رنگ شده است. از جمله این موانع، «وفور ابزارهای غفلت و دستیابی آسان به فضای گناه» است. گناه، به معنای مخالفت با فرمان خدا و عمل کردن برخلاف مقتضای آن اعتقاد است که معمولاً با نوعی شیرینی و جذابیت اولیه همراه است. باید اعتراف کرد که انسان به طبع اولی خود، در مقابل جذابیت دنیا و فریبندگی گناه، ضعیف است و اگر سیستم امنیتی و گارد حفاظت بسیار قوی، پیرامون خویش کار نگذاشته باشد (تقوی) و دائم مراقب احوال نفس لذت‌جوی راحت طلب خود نباشد (ذکر و مراقبه)، بی‌گمان به سیاه‌چاله معصیت فرو می‌افتد. جوان در موقعیتی است که نه آگاهی مناسبی از احوال نفس خود دارد (انسان‌شناسی و خودشناسی) و نه به مکاید شیطنانی، به خوبی آشناست (دشمن‌شناسی)؛ بلکه گاهی تحت تأثیر جذابیت‌های فراوان دنیا، دشمن خویش را دوست می‌پندارد و به او اعتماد می‌کند.

انسان که عقل و شعور دارد و خوب و بد را تشخیص می‌دهد، چه نیازی به دین دارد؟

نکته اصلی در پاسخ به پرسش فوق، آن است که کارکرد دین، فقط شناخت خوب و بد و رفع نیازهای شناختی انسان نیست؛ بلکه به جز نشان دادن راه درست در برخی از حوزه‌های شناختی، برخی دیگر از نیازهای انسان را نیز تأمین می‌کند که ارائه یک جهان‌بینی درست، نیاز به معنویت و تعالی معنوی، ترویج و تشویق زیست اخلاقی و برخی از قوانین زندگی اجتماعی و خانوادگی را می‌توان نمونه‌های آن دانست.

توضیح آن‌که خاستگاه گرایش به دین، فطرت آدمی است. یعنی گرایش به

دین و توحید، مانند عدالت خواهی، دانستن مجهولات، زیبادوستی و امثال این امور، در سرشت انسان نهاده شده است. به عبارت دیگر، منشأ گرایش به دین، حتی ادیان باطل و محرک اصلی انسان به سوی دین، حتی خاستگاه اعتقاد به رب النوع‌ها و پرستش بت‌ها، فطرت است؛ بنابراین، وجود ادیان مختلف، از همین ویژگی ذاتی آدمی نشأت گرفته است. انسان همواره و برحسب فطرت، در برابر کسی که بر او بزرگی می‌کند و در وی اثر می‌گذارد، خاضع و تسلیم است. از سوی دیگر، با فطرت خود برای عالم آفریدگاری اثبات می‌کند، صانعی که برحسب تکوین و تدبیر، در عالم اثر می‌گذارد.

انسان، چه متدین به دین توحیدی باشد و چه به تعدد خدایان معتقد باشد و یا اصلاً منکر صانع باشد، بالاخره، فطرت خودش را نمی‌تواند منکر شود و بر اساس آن عمل می‌کند. هر چند امکان وجود دارد که فطرت بشر، مورد غفلت قرار گیرد، یعنی انسان، در اثر عواملی، از فطریات خود غافل بماند.

با نگرشی به تاریخ دینداری انسان، حقیقت مذکور روشن‌تر می‌شود. توضیح این‌که انسان‌های ساده اولیه، از آن جاکه هر چیزی را با وضع خود مقایسه می‌کردند و از سوی دیگر، کارهای مختلف خود را می‌دیدند که به قوا و اعضای مختلفشان مستند است نیز می‌دیدند افعال مختلف اجتماعی هم به اشخاص مختلف در اجتماع مستند است. همچنین حوادث مختلف، به علت‌های مختلف، نزدیک به هر حادثه مستند است، ناگزیر برای انواع مختلف حوادث، رب النوع‌های مختلف قائل شدند و گاه برای این رب النوع‌ها، مجسمه‌هایی ساخته و آن‌ها را پرستش می‌نمودند تا بت‌ها نزد خدای بزرگ از آنان شفاعت کنند. حتی ادعای ربوبیت پادشاهان و حاکمان نیز مبتنی بر فطرت انسان است. به این معنا که برخی از سلاطین و دیکتاتورها، از اعتقاد فطری عوام سوءاستفاده نموده و در

شئون مختلف زندگی مردمان، تصرفاتی نموده و رفته‌رفته با این فکر که مردم سنگ و چوب را خدا می‌دانند، آنان که از سنگ و چوب کمتر نیستند، به طمع به دست آوردن مقام الوهیت می‌افتادند، چنان‌که تاریخ، این مطلب را از فرعون و نمرود و دیگران نقل کرده و در عین حالی که خود بت می‌پرستیدند، خویش را در سلک رب، جا می‌زدند.^۱

با توجه به آن‌چه بیان گردید، روشن می‌شود که دقیقاً، انسان به دلیل این‌که عقل و شعور دارد، گرایش به دین پیدا کرده است. همان عقل می‌گوید وقتی در نهاد انسان، گرایش به دین وجود دارد، پس خداوند، باید دینی را برای هدایت مردم بفرستد تا مردم از ادیان باطل خودساخته پیروی نکنند.

نکته دیگر، آن است که انسان در زندگی، دارای دو نوع نیاز است: یک نوع، نیازهای مادی است که خود آدمی، عهده‌دار برآوردن آن‌هاست. نوع دوم، نیازهای معنوی که مربوط به سرنوشت انسان و سعادت دنیا و آخرت او می‌شود. عقل و شعور آدمی، توان و استعداد تأمین نیازهای معنوی انسان را ندارد تا او را از گمراهی نجات دهد و سعادت اخروی او را تضمین نماید. در واقع، دایره دخالت عقل آدمی محدود است و به همه حقایق دسترسی ندارد.

انسان به مرور زمان، طبق نیازهای مادی و با پیشرفت علوم طبیعی، اکتشافات و اختراعات شگفت‌انگیزی را از خود بر جای گذاشته است. به همین دلیل، هیچ‌کسی از هیچ دینی انتظار ندارد قوانین جهان مادی را برای بشر کشف نموده و وسایلی را برای برطرف کردن نیازهای مادی جامعه، اختراع کند؛ اما عقل و شعور آدمی، در بعد هدایتگری و حصول معنویات که باعث رستگاری انسان می‌شود،

۱. رک: محمد حسین طباطبائی، ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۳۴.

محتاج به دین است. علامه طباطبایی در تفسیر آیه «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ»^۱ ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است»، می‌فرماید: «چون قرآن کریم، کتاب هدایت برای عموم مردم است و جز این کار و شأنی ندارد، از این رو، مراد از «لِّكُلِّ شَيْءٍ» در ظاهر، همه آن چیزهایی است که برگشتش به هدایت باشد، از قبیل معارف حقیقی مربوط به مبدأ و معاد و اخلاق فاضله و شرایع الهی و قصص و مواعظی که مردم در هدایت و راه یافتنشان به آن محتاج‌اند»^۲.

در این‌که عقل انسان، خوب را از بد تشخیص می‌دهد، تردیدی وجود ندارد؛ ولی عقل، به تنهایی قادر به درک آموزه‌هایی نیست که موجب تزکیه نفوس او گردیده و حقایقی را درباره انسان و نیازهای واقعی وی بیان کند. از این رو، قرآن کریم فرموده: «... أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»^۳؛ رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد و آن چه را نمی‌دانستید، به شما یاد دهد».

از طرف دیگر، عقل به ناتوانی خود در بسیاری از معارف جهان هستی آگاه است و ضرورت معلم غیبی را درک نموده و آن را می‌پذیرد.^۴ عقل و هوش، انسان را از دین الهی که برای هدایت بشر نازل شده، بی‌نیاز نمی‌کند.

۱. نحل، ۸۹.

۲. محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲ ص ۴۶۵.

۳. بقره، ۱۵۱.

۴. رک: عبدالله جوادی آملی، انتظار بشر از دین، ص ۵۶.

ب: معنای «لااکراه فی الدین»

مگر خود خدا نفرموده «لااکراه فی الدین»، پس چرا با اجبار باید نماز بخونیم و روزه بگیریم و حجاب داشته باشیم؟

پیش از ورود به اصل پاسخ، لازم است به عنوان مقدمه، یک نکته روش شود و آن تفاوت بین وجوب و اجبار است. در اسلام، اموری مثل نماز، روزه، خمس، زکات، حجاب و ... واجب هستند، یعنی هر فردی در برابر خداوند، نسبت به آن کار مسئول است و باید آن را انجام دهد و اگر انجام ندهد، در قیامت مؤاخذه خواهد شد. بنابراین، وجوب، مفهومی است فقهی که حکایتگر تکلیف فرد در برابر خداوند است، چنان که حرام، مستحب و مکروه نیز همین طور هستند؛ ولی اجبار، مفهومی است که بین دو انسان یا یک انسان و یک سیستم حکومتی، معنا پیدا می کند، مثل قوانین راهنمایی و رانندگی که اگر کسی رعایت نکند، با مجازاتی دنیوی روبه رو خواهد شد.

حال باید بدانیم که برخی از احکام شرعی، مثل وجوب و حرمت غیر از این که جنبه فردی دارند، ممکن است از سوی حاکمیت نیز قانونی و اجباری باشد. نماز و روزه واجب هستند؛ ولی اجباری نیستند؛ اما حجاب غیر از این که واجب است، ممکن است از سوی حاکمیت، قانونی و الزامی نیز باشد.

از آن جا که در دیدگاه اسلام، هدف از حکومت، علاوه بر تأمین نیازهای مادی مردم، توجه به مصالح معنوی و حفظ ارزش های اخلاقی و دینی است، حکومت اسلامی موظف است، بستری مناسب جهت رشد و تعالی معنوی افراد جامعه فراهم نماید. به تعبیر دیگر، «در جامعه اسلامی، قوانین باید آهنگ قرب الی الله داشته باشد و تأمین مسائل و ابعاد حیات انسانی، در صورتی دارای ارزش است

که به مثابه مقدمه‌ای در جهت رشد و تکامل معنوی انسان تلقی گردد».^۱

قرآن کریم ویژگی‌های حکومت اسلامی را چنین بیان فرموده: «الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^۲؛ کسانی که هرگاه در زمین به آن‌ها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و پایان همه کارها، از آن خداست».

در این آیه، مسئولیت‌هایی که بر عهده حکومت قرار داده شده، به ترتیب ذیل است:

۱. برپا داشتن نماز، نیرومند ساختن پیوند جامعه اسلامی با خداوند بزرگ؛
۲. پرداخت زکات، تنظیم برنامه‌های اقتصادی و رفاهی مردم؛
۳. امر به کارهای خوب و شایسته و گسترش خیر و صلاح در جامعه؛
۴. نهی از کار زشت و ناپسند و مبارزه با هر نوع فساد، ظلم و زور.

چنین حکومتی، به افراد لایق و شایسته برای شکوفائی استعدادها میدان می‌دهد و زمینه رشد و ترقی آنان را آماده می‌سازد و آنان را به سوی کمال سوق می‌دهد.^۳ از این رو، در قانون اساسی، دولت جمهوری اسلامی ایران، موظف شده همه امکانات خود را «برای ایجاد محیط مساعد برای رشد فضائل اخلاقی، بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی»^۴ به کار برد. از این رو،

۱. محمد تقی مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۱۶.

۲. حج، ۴۱.

۳. جعفر سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، ص ۴۴.

۴. قانون اساسی، اصل سوم، بند اول.

حکومت اسلامی، موظف است با هر عاملی که فضای جامعه را آلوده می‌سازد و مانع رشد و کمال معنوی افراد جامعه می‌شود، مبارزه نماید: «انسان از آن جا که یک موجود اجتماعی است و جامعه بزرگی که در آن زندگی می‌کند، از یک نظر، همچون خانه‌اوست و حریم آن، همچون حریم خانه‌ او محسوب می‌شود، پاکی جامعه به پاکی او کمک می‌کند و آلودگی آن به آلودگی اش. روی همین اصل، در اسلام، با هر کاری که جو جامعه را مسموم یا آلوده کند، شدیداً مبارزه شده است. اگر می‌بینیم در اسلام، با غیبت شدیداً مبارزه شده، یکی از دلیل‌های آن، این است که غیبت، عیوب پنهانی را آشکار می‌سازد و حرمت جامعه را جریحه‌دار می‌کند. اگر می‌بینیم دستور عیب پوشی داده شده، یک دلیل آن همین است که گناه، جنبه عمومی و همگانی پیدا نکند و می‌بینیم که گناه آشکار، اهمیّتش بیش از گناه مستور و پنهان است تا آن جا که در روایتی از امام رضا علیه السلام می‌خوانیم: **«الْمُذِيعُ بِالسَّيِّئَةِ مَحْذُولٌ وَ الْمُسْتَتِرُ بِالسَّيِّئَةِ مَغْفُورٌ لَهُ»**؛ آن کس که گناه را نشر دهد، محذول و مطرود است و آن کس که گناه را پنهان می‌دارد، مشمول آمرزش الهی است».

بنابراین، یکی از اموری که فضای جامعه اسلامی را آلوده می‌سازد، عدم رعایت پوشش اسلامی است و همین طور گسترش دامنه فحشا و افزایش فرزندان نامشروع، از دردناکترین پیامدهای بی‌حجابی است و دلائل آن، مخصوصاً در جوامع غربی، کاملاً نمایان و عیان است که حاجتی به بیان ندارد. البته نمی‌گوییم عامل اصلی فحشاء و فرزندان نامشروع، منحصرآبی‌حجابی است؛ بلکه می‌گوییم یکی از عوامل مؤثر آن، مسئله برهنگی و بی‌حجابی محسوب می‌شود».^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۲۸، باب ستر الذنوب، ح ۱.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۴۴.

در واقع، بی‌حجابی از آن‌جا که دامنهٔ فساد را در جامعه گسترش می‌دهد، تهدید بزرگی است برای امنیت روحی و روانی جامعه و پیامدهای آن را هرگونه حساب کنیم به زیان جامعه است. از این‌رو، حکومت اسلامی، موظف است با این تهدید مبارزه نماید؛ زیرا اسلام به‌عنوان پیشگیری از این پیامدها علیه زنان، حجاب را واجب نموده تا از این طریق، فضای جامعه سالم باقی بماند.

اگر نگاهی گذرا به فلسفهٔ حجاب داشته باشیم، به این واقعیت خواهیم رسید که اسلام می‌خواهد انواع لذت‌های جنسی، چه بصری و لمسی و چه از نوع دیگر را به محیط خانوادگی و در چارچوب ازدواج قانونی اختصاص دهد و اجتماع، منحصر برای کار و فعالیت باشد، برخلاف سیستم غربی عصر حاضر که کار و فعالیت را با لذت‌جویی‌های جنسی به هم می‌آمیزد. اسلام می‌خواهد این دو محیط را کاملاً از یکدیگر جدا کند.^۱ در سایه این کار، فضای جامعه را برای رشد و تعالی افراد آن، سالم و آماده نگاه دارد.

با این بیان، تفاوت حجاب و امثال آن با نماز و روزه (که فاقد هرگونه اجباری از سوی حکومت می‌باشند) روشن می‌شود؛ زیرا نماز و روزه و بعضی از عبادات، جنبهٔ فردی دارند و مربوط به رابطهٔ شخص با خدا هستند که اگر در آن‌ها کوتاهی شود، ضرر و زیان آن، تنها متوجه فرد می‌شود و جامعه، مستقیماً از آن آلوده نمی‌شود، برخلاف حجاب و سایر امور اجتماعی که لزوماً تنها مربوط به فرد نمی‌شود و پیامدهای اجتماعی دارند. از این‌رو، در مورد حجاب و برخی از امور اجتماعی، اجبار صورت می‌گیرد تا اگر فرد اعتقادی هم به آن‌ها ندارد، در سایهٔ این اجبار، از تبعات و آثار اجتماعی آن جلوگیری شود. هرچند اعتقاد به این امور،

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری (مسئله حجاب)، ج ۱۹، ص ۴۳۳.

در رعایت آن‌ها نقش اساسی دارد و ممکن است اگر فرد، اعتقاد مناسبی به این امور نداشته باشد، آن‌را به شیوه صحیح رعایت نکند؛ اما الزام و اجبار اجتماعی از آثار و پیامدهای اجتماعی عدم رعایت آن، به‌گونه زیادی جلوگیری می‌کند.

امور اجتماعی و حجاب اسلامی، حکم آن کشتی را دارد که یکی از مسافران بخواهد به دلخواه خود، به آن آسیب برساند که ضرر و خسارت آن، متوجه تمامی مسافران خواهد شد. این برخلاف نماز و روزه و عبادات فردی است که عدم رعایت آن‌ها، پیامدهای مستقیم اجتماعی ندارد. از این‌رو، در مورد آن‌ها، اجبار از سوی حکومت اسلامی صورت نمی‌گیرد؛ اما در مورد همین موارد هم اگر جنبه اجتماعی پیدا نماید، حکومت اسلامی می‌تواند با آن برخورد نماید. به‌عنوان نمونه، اگر کسی روزه نگیرد و در ظاهر هم کاری انجام ندهد که نشانگر روزه نگرفتن اوست، حکومت اسلامی اجبار و الزامی نسبت به او ندارد؛ اما اگر کسی روزه نگیرد و در ماه مبارک رمضان، علناً روزه‌خواری کند، حاکم اسلامی می‌تواند او را تعزیر نماید: «مَنْ أَفْطَرَ فِيهِ لَمْ يَسْتَجِلَّ عَالِماً عَامِداً يَعْزَّرُ بِخَمْسَةِ وَعَشْرِينَ سَوْطاً فَإِنْ عَادَ عَزَّزْ ثَانِيًا فَإِنْ عَادَ قُتِلَ عَلَى الْأَقْوَى؛ کسی که در ماه رمضان افطار نماید، از روی علم و عمد، حاکم اسلامی او را با ۲۵ ضربه شلاق تعزیر می‌کند و اگر مرتبه دوم مرتکب شد، باز تعزیر می‌شود و در مرتبه سوم، بنا بر اقوی کشته می‌شود».

این شدت برخورد به خاطر آلوده نمودن فضای جامعه اسلامی است. بنابراین، تفاوت آشکاری میان حجاب و دیگر تکالیف اجتماعی و بین نماز و روزه مسائل عبادی (که جنبه فردی دارد) است و این، به جهت اهمیتی است که اسلام به جامعه اسلامی می‌دهد. از این‌رو، در اسلام، اهمیت فوق‌العاده‌ای به امر

به معروف و نهی از منکر داده شده تا در راستای این وظیفه همگانی و مسئولیت عمومی افراد نسبت به جامعه، محیط جامعه پاک و خالی از هرگونه آلودگی باشد. بنابراین، با توجه به نکات یاد شده، حکومت اسلامی برای پیشگیری از اثرات ویرانگر بی‌حجابی و جلوگیری از مفساد اخلاقی و اجتماعی و به منظور حفظ سلامت جامعه اسلامی، حجاب را لازم دانسته و با متخلفان برخورد می‌کند، هرچند ممکن است با تمرکز بر برخورد، محدودیت و سلب آزادی افراد دیده شود؛ ولی با توجه به مجموعه جامعه، محدودیت و سلب آزادی در مورد برخی افراد، مصالح عمومی و تأثیرات سودمندی را برای کل جامعه، به ارمغان می‌آورد. از این رو، نباید تنها محدودیت را دید؛ بلکه باید با دیدی وسیع‌تر، مجموعه جامعه اسلامی و مصالح آن را در نظر گرفت، همان‌گونه که در عمل جراحی، ممکن است عضوی از بدن جدا شود؛ اما چنین عملی برای نجات دادن انسان، امری معقول و منطقی خواهد بود.

ما نیز معتقدیم یگانه راه رعایت حجاب، به‌کارگیری فشار و زور نیست؛ بلکه باید دختران و زنان مسلمان به‌گونه‌ای با فرهنگ اسلام و فلسفه حجاب آشنا شوند و ضرورت آن را احساس نمایند که با جان و دل آن را پذیرا باشند. البته در مورد عده اندکی که هواپرستانه، به دنبال آلوده نمودن جامعه اسلامی هستند، باید برخورد شود.

ج: اجبار مردم به دین در نظام اسلامی

با وجود تمامی آن‌چه در لزوم رعایت حجاب اسلامی در حکومت جمهوری اسلامی بیان شد، در زمینه دینی که مردم در این نظام باید بپذیرند، باید بگوییم که اساساً نظام اسلامی، هیچ‌کسی را به پذیرش دینی خاص مجبور نکرده؛ بلکه

آن چه در قوانین موجود دیده می‌شود، عبارت از این است که دین اسلام و مذهب شیعه اثنی عشری، به عنوان دین و مذهب رسمی کشور به رسمیت شناخته شده، علاوه بر آن، سایر مذاهب اسلامی به همراه اقلیت‌های دینی پذیرفته شده از نظر اسلام نیز در کشور آزاد بوده و از حقوق فراوانی برخوردارند. به عنوان مثال، بر اساس اصل ۱۲ قانون اساسی: «مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی، دارای احترام کامل می‌باشند و پیروان این مذاهب، در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاه‌ها، رسمیت دارند و در هر منطقه‌ای که پیروان هر یک از این مذاهب، اکثریت داشته باشند، مقررات محلی، در حدود اختیارات شوراها بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب».

همچنین در اصل ۱۳ قانون اساسی، در زمینه حقوق اقلیت‌های مذهبی آمده: «ایرانیان زرتشتی، کلیسی و مسیحی، تنها اقلیت‌های دینی شناخته می‌شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می‌کنند».

شاهد بر این نکته، آن است که در حال حاضر، ده‌ها هزار نفر از اقلیت‌های مذهبی، به همراه صدها هزار اهل سنت، در کشور آزادانه زندگی کرده و از حقوق به رسمیت شناخته خود استفاده می‌کنند، بدون این‌که نظام اسلامی، آنان را مجبور نماید دست از اعتقادات دینی خود برداشته و مسلمان یا شیعه گردند.

بر این اساس، نظام اسلامی، هرگز مردم را مجبور نمی‌کند که تنها دین اسلام را بپذیرند و از ادیان خود دست بردارند. جالب است بدانیم اگر فردی از دین

اسلام دست بکشد و در دین دیگری، حتی یکی از ادیان غیر آسمانی درآید و یا حتی به صورت مطلق کافر شود؛ ولی اعتقادات خود را اظهار ننماید، طبیعتاً هیچ فردی با او کاری ندارد؛ اما در صورتی که علاوه بر پذیرش اعتقادات دیگر، به اظهار اعتقادات بپردازد، عمل او از صرف اعتقاد خارج شده و ماهیت هنجارشکنی پیدا خواهد کرد و طبیعی است که نظام اسلامی در چنین وضعی، با اقدامات هنجارشکنانه برخورد خواهد کرد.

بنابراین، در چنین مواردی، برخورد صرفاً با کسانی صورت می‌گیرد که با اظهارات علنی ارتداد خویش، در صدد به انحراف کشاندن مردم باشند و هنجارشکنی انجام دهند و این، کاملاً مطابق با آموزه‌های دینی می‌باشد.

با توجه به مطالبی که بیان شد، اسلام با توجه به آیه «لا اکراه فی الدین»، در اصل اعتقاد به دین خاصی، کسی را اجبار نمی‌کند و اساساً چنین چیزی امکان ندارد؛ زیرا اعتقاد، امری قلبی است و با اجبار حاصل نمی‌شود؛ اما وقتی کسی دین اسلام را پذیرفت و در جامعه اسلامی زندگی می‌کند، باید به قوانین آن دین و کشور کردن نهد و آیه شریفه، این قسمت از احکام را نمی‌گیرد.

آیه شریفه نمی‌خواهد بگوید حال که من مسلمانم و در کشور اسلامی زندگی می‌کنم، حق دارم هر کاری بکنم و کاملاً آزاد هستم. این آزادی، در هیچ جایی وجود ندارد، حتی در کشورهای بی‌دین برای اداره کشور، وجود قوانینی لازم است و شخص نمی‌تواند بگوید من کاملاً آزاد هستم.

د: ارتداد

اگر مسلمانی بخواهد دینش را تغییر دهد چرا او را می‌کشند؟

پاسخ پرسش فوق، با توجه به سه نکته اصلی که در ذیل می‌آید، روشن می‌شود:

۱. کدام مرتد اعدام می‌شود؟

مرتد در بسیاری موارد، اعدام نمی‌شود. فقهای شیعه، مرتد را دو گونه می‌دانند: مرتد فطری و مرتد ملی.

مرتد فطری، کسی است که هنگام انعقاد نطفه‌اش، حداقل یکی از والدین او مسلمان بوده باشند.

مرتد ملی، کسی است که هیچ‌کدام از پدر و مادر او، هنگام انعقاد نطفه‌اش، مسلمان نبوده و همچنین پس از بلوغ، ابتدا غیرمسلمان بوده و سپس اسلام بیاورد و مدتی بعد مرتد شود.^۱

مرتد ملی، به صرف ارتداد اعدام نمی‌شود؛ بلکه به او فرصت داده می‌شود توبه نماید. همچنین در صورتی که مرتد، زن باشد، اعدام نخواهد شد؛ بلکه باید توبه کرده و یا حبس شود؛ خواه مرتد فطری و خواه مرتد ملی باشد.^۲

باید افزود، ممکن است حد ارتداد در مواردی به اجرا درنیاید. در صورتی که مسلمانی بر اساس شبهه‌ای قوی و به جهت ناتوانی در رویارویی با شبهه مرتد شده باشد، به تعبیر دیگر بدون عناد مرتد شده باشد، راه برای اعمال قاعده «درأ»^۳ باز شده و مانعی بر سر راه اجرای حد خواهد بود. مثلاً انکار ضروریات دین، یکی از موجبات ارتداد به‌شمار می‌آید؛ ولی اگر خاستگاه آن، شبهه‌ای باشد که در

۱. حسین مروج، اصطلاحات فقهی، ص ۲۹-۲۸.

۲. جمعی از پژوهشگران، زیر نظر محمود هاشمی‌شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)، ج ۱، ص ۳۴۳.

۳. درأ یعنی راندن و ملغی کردن حدود (مجازاتها). در صورتی که حتی کمترین شبهه و شکی در وجوب اجرای حکم مجازات داشته باشیم، مجازات اجرائی نمی‌شود.

ذهن مرتد نقش بسته، نمی‌توان حکم او را قتل دانست؛ بلکه بر حاکم اسلامی لازم می‌شود شبهه او را برطرف کند. مثلاً باید کتابی را به وی معرفی کند و یا او را به کسانی که در این زمینه تخصص دارند، معرفی کند تا شبهه او برطرف شود.^۱ بنابراین، در صورتی مرتد، مستحق اعدام است که حق را بداند و از پذیرش آن خودداری نموده و به این امر هم بسنده نکند و با تبلیغات خود، دیگران را نیز از مسیر حق منحرف کند. علامه حلی در کتاب «قواعد»، دربارهٔ مرتد ملی می‌گوید: «ولو قال: حلوا شبهتی احتمال الإنظار إلى أن تحل شبهته و الزامه التوبة فی الحال، ثم یکشف له؛^۲ اگر فرد مرتد بگوید: شبهه‌ام را حل کنید، احتمال دارد به او مهلت داده شود تا شبهه‌اش حل شود. در عین حال، به توبه الزام می‌شود...».

صاحب جواهر در این زمینه، پس از نقل عبارت فوق از علامه، برای تعلیل سخن ایشان می‌گوید: «و لعل ... لوجوب حل الشبهة و کون التکلیف بالایمان معها من التکلیف بما لا یطاق؛^۳ [این‌که علامه احتمال می‌دهد تا زمان حل شبهه، باید به او مهلت داد] شاید به این خاطر است که حل شبهه واجب بوده و با وجود شبهه در فرد، مکلف کردن وی به ایمان، تکلیف به ما لا یتطاق (خارج از توان) است».

در واقع، اگر مرتد نسبت به محتوای اسلام، انتقاد و شبهه‌ای دارد، باید برای او مهلتی در نظر گرفت تا از اهل نظر و علمای اسلام سؤال کند تا اگر ارتداد او از روی شبهه باشد، شبهه‌اش برطرف شده و از اعدامش پرهیز شود.

۲. آزادی در پذیرش دین

در اسلام، اصل پذیرش دین اجباری نیست. اسلام پیش از دعوت به حق،

۱. عبدالکریم موسوی اردبیلی، فقه الحدود و التعزیرات، ج ۴، ص ۷۲.

۲. حسن بن یوسف حلی، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۳، ص ۵۷۵.

۳. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۴۱، ص ۶۱۴.

سعی دارد جو اختناق را از بین ببرد و فرصت تفکر و تعقل را برای انسان فراهم سازد؛ اما کسی حق ندارد پس از انتخاب دین آزادانه و آگاهانه، دین را به بازی بگیرد. به بیان دیگر، شخصی که به پذیرش دین اقدام می‌کند، باید به اصل ارتداد و پیامد آن، آگاهانه پای بند شود. در حالی که همان شخص، پیش از پذیرش اسلام، چنین تعهدی ندارد.

هر کس در اصل پذیرش اسلام آزاد است؛ اما باید بداند که با پذیرش اسلام، حق برگشت، از او سلب می‌شود. دینی که اصل آزادی در انتخاب عقیده را اصل می‌داند، می‌گوید که باید آگاهانه و با پای بندی به همه احکام دین، آن را پذیرا شوی و اگر پس از انتخاب، بدون دلیل انکار کنی، احکام ارتداد درباره تو جاری می‌شود. همان‌گونه که ارتکاب دیگر انحرافات اجتماعی مجازات دارد، به طور مثال، مسلمان نمی‌تواند شراب بنوشد و اگر مرتکب آن شود، حد بر او جاری می‌گردد و کسی که در کمال آزادی دین را پذیرفته و به حقانیت آن اذعان کرده باشد، نمی‌تواند به این بهانه که احکام آن را با اصل آزادی در تضاد می‌بیند، مرتکب کار ناروا شود. این، یک حکم عقلانی است.

در امور اجتماعی نیز چنین است. انسان در رانندگی و عدم آن آزاد است؛ اما اگر بخواهد رانندگی کند، باید به قوانین راهنمایی و رانندگی گردن نهد. همچنین اگر کسی به استخدام اداره‌ای درآمد، باید مقررات آن را بپذیرد. بدون شک، هیچ یک از امور ذکر شده، با آزادی او منافات ندارد. این امر در مورد دین، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. پذیرش آزادی مطلق در این زمینه، مساوی با قبول هرج و مرج و تعارض اجتماعی است که یقیناً، چنین پدیده‌ای را هیچ عاقلی نمی‌پذیرد.

پیشگیری از ارتداد، ضرورت داشته و به همین دلیل، عقوبت شدیدی برای ارتداد تعیین شده و حکم مرتد، به عنوان یکی از فروع آزادی عقیده و حق تدین مطرح شده؛ چون ارتداد، نه تنها اهانت به مقدسات دینی است؛ بلکه مایهٔ تزلزل در عقاید دیگران و در واقع، تجاوز به حقوق آنان است. در ارتباط با این بحث، قرآن کریم از گروهی یاد می‌کند که همواره به اسلام و مسلمانان عناد می‌ورزیدند و از شیوه‌هایی که به منظور بدبین کردن مردم به اسلام در پیش گرفتند، تظاهر به اسلام و پس از آن ارتداد بود. اهل کتاب، از گردانندگان اصلی این جریان بودند و خداوند از توطئهٔ پلید آنان، چنین پرده برمی‌دارد: «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛^۱ و جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: (بروید در ظاهر) به آن چه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید، و در پایان روز، کافر شوید (و باز گردید)! شاید آن‌ها (از آیین خود) بازگردند! (زیرا شما را، اهل کتاب و آگاه از بشارات آسمانی پیشین می‌دانند و این توطئه کافی است که آن‌ها را متزلزل سازد)».

در واقع، این گروه، با این شیوه، اسلام را به سخره گرفته و در جهت تضعیف دین، چنین روشی را در پیش گرفته بودند. اگر پذیرش و انکار افراد به هر دین و مکتبی، بدون ضابطه بوده و نظارتی در کار نباشد، آن دین و مکتب تحقیر شده و اقتدار خود را از دست خواهد داد. اسلام چنین چیزی را بر نمی‌تابد. رهبر معظم انقلاب می‌فرماید: «با توجه به آیات مربوط به ارتداد، این‌گونه به نظر می‌رسد که اسلام با این کار، در صدد آن است که حصار ایمان اسلامی را حفظ کند. در حقیقت، بعد از این‌که مردم ایمان آوردند، نظام اسلامی را مکلف کرده است که از ایمان مردم حفاظت و حراست کند ... علت خشم الهی بر مرتدین و کسانی که از

دین خارج شده‌اند، این است که این‌ها زندگی و عشرت دنیوی و هوای نفسانی را بر خواست معنوی و قلبی و فطرت انسانی خود و بر آخرت ترجیح داده‌اند. بنابراین، مسئله فقط عوض شدن یک اعتقاد نبوده است. مسئله این بوده که کسانی به خاطر جاذبه‌های مادی و تأمین هواهای نفسانی، حاضر شده‌اند به حیثیت نظام اسلامی لطمه بزنند و به آن پشت کرده، ایمان اسلامی را رها کنند. این، مقوله دیگری است و سخت‌گیری اسلام، در رابطه با این مقوله است.^۱

احکام ارتداد، نه تنها با اصل آزادی عقیده تنافی ندارد؛ بلکه در راستای تأمین آن بوده و ضامن امنیت اعتقادی پیروان دین می‌باشد.

۳. اهمیت امنیت جامعه و پاسداری از اعتقادات تک‌تک مؤمنان

فلسفه اعدام مرتد، حفظ امنیت داخلی جامعه اسلامی و جلوگیری از دریده شدن حریم اعتقادات دینی مردم است. اگر در برابر مرتد سکوت کرده و هیچ برخوردی با وی صورت نگیرد، بیم آن می‌رود که هر روز افرادی، مانند یهودیان صدر اسلام، به توطئه‌ای بر ضد مسلمانان برخیزند و با تظاهر به ایمان و ارتداد، موجب تزلزل در ایمان مؤمنان و در هم ریختن امنیت جامعه اسلامی شوند و این‌جا است که جامعه، به بحران فکری-اجتماعی مبتلا می‌گردد. به خصوص که چنین کارهای تخریبی، معمولاً آثار سریع دارند. از این رو، اسلام در برابر ارتداد، عکس‌العمل شدیدی نشان داده و حکم به قتل مرتد کرده است.

باید به این واقعیت توجه شود که احکام کیفری مرتد، مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد و در مقام اظهار آن برنیامده؛ بلکه تنها شامل کسانی است که به اظهار یا تبلیغ بپردازند. بنابراین، حکم اعدام مرتد، بدون ضابطه و فاقد حکمت و

۱. علی حسینی خامنه‌ای، آزادی از نظر اسلام و غرب، مجله اندیشه حوزه، سال چهارم، شماره ۲، ص ۳۹.

بی دلیل نیست. چه این که مجازات مرتد، یک فلسفه اساسی دارد و آن حفظ امنیت جامعه اسلامی و جلوگیری از متزلزل شدن آن و نفوذ بیگانگان و منافقان است. اگر به افراد اجازه داده شود، هر روز که مایل باشند خود را وفادار به اسلام معرفی کنند و روز بعد، از دین برگردند، جامعه اسلامی با هرج و مرج روبه رو خواهد شد.

از این گذشته، در اصل پذیرش دین اجباری نیست؛ همچنین گرویدن به اسلام، باید طبق منطق باشد. بسیار بعید به نظر می رسد کسی که از پدر و مادر مسلمان متولد شده و در محیط اسلامی پرورش یافته و آگاهانه این دین را برگزیده و یا کسی که چنین نبوده؛ اما در اثر تحقیق و تفحص اسلام را اختیار کرده باشد و محتوای دین را تشخیص نداده باشد. پس بازگشت چنین افرادی از اسلام، معمولا انگیزه پسندیده و دلیل منطقی ندارد. بنابراین، با عنایت به پیامدهای ارتداد، شایسته است مجازات سنگینی برای آن در نظر گرفته شود که از وقوع و فراگیری آن پیشگیری کند.

درباره اهمیت مجازات مرتدان، می توان بیان قرآن راجع به عملکرد گروهی را که قبلا یاد شد، اشاره کرد. آنان بر اساس نقشه و توطئه از پیش طراحی شده، در ابتدا اظهار اسلام کردند، سپس با این ادعا که چیز قابل ملاحظه ای در دین نیافته اند، به بازگشت از آن تظاهر نمودند، در صورتی که هدف اصلی آنان، این بود که بدین وسیله در ایمان مؤمنان، تزلزل ایجاد کنند. جمعی از یهود گفتند: ﴿وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَاصْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * وَلَا تَتَّبِعُوا إِلَّا مَن تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَن يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾؛ و جمعی

از اهل کتاب (از یهود) گفتند: (بروید در ظاهر) به آن چه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز، کافر شوید (و باز گردید)! شاید آن‌ها (از آیین خود) بازگردند! و جز به کسی که از آیین شما پیروی می‌کند، (واقعا) ایمان نیاورید! بگو: هدایت، هدایت الهی است! (و این توطئه شما، در برابر آن بی‌اثر است)! (سپس اضافه کردند: تصور نکنید) به کسی همانند شما (کتاب آسمانی) داده می‌شود، یا این‌که می‌توانند در پیشگاه پروردگارتان، با شما بحث و گفتگو کنند، (بلکه نبوت و منطقی، هر دو نزد شماست!) بگو: فضل (و موهبت نبوت و عقل و منطقی، در انحصار کسی نیست؛ بلکه) به دست خداست و به هر کس بخواهد (و شایسته بداند)، می‌دهد و خداوند، واسع [دارای مواهب گسترده] و آگاه (از موارد شایسته آن) است».

در چنین مواردی، نه تنها مدارای اسلامی به صلاح نیست؛ بلکه زمینه‌ساز توطئه‌های ویرانگر و فعالیت توطئه‌سازان حرفه‌ای. همانند سلمان رشدی. برای ضربه زدن به اسلام و مسلمانان خواهد بود. بنابراین، قاطعیت امام‌گونه، لازم است که فرمود:

«سلمان رشدی اگر توبه کند و زاهد زمان هم گردد، بر هر مسلمان واجب است، او را به درک واصل گرداند»^۱.

علاوه بر این، حکم اعدام برای مرتد، استبعاد عقلی ندارد و هر عقل سلیمی، اقتضای آن را دارد و بر آن مهر صحت می‌نهد؛ زیرا جامعه حق دارد برای جلوگیری از گسترش فساد، حفظ نظم عمومی و امنیت اجتماعی با عضو فاسد و ویرانگر جامعه برخورد متناسبی انجام دهد و در خصوص ارتداد، گاهی مناسبترین برخورد ممکن، اعدام مرتد است. به گفته گاروفالو: «همان طوری که در بدن انسان، اعضای ضعیف

۱. روح الله موسوی خمینی، صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۶۸، رک: فتوای مورخ ۶۷/۱۱/۲۸، امام خمینی (قدس سره)

در خصوص حکم اعدام مسلمان رشدی.

و فاسدی که قابل بقای نیستند، با عمل جراحی مصنوعی دفع می‌شوند، بعضی از افراد که توانایی زندگی قانونی و همگانی با جامعه را ندارند، به وسیلهٔ اعدام (که یک نوع عمل جراحی مصنوعی برای حفظ و سلامتی دیگران است) طرد می‌شوند.^۱

مجازات اعدام، یک وسیلهٔ موثر و بازدارنده است و در مقابل خطر دشمنان اسلام و کسانی که امنیت اعتقادی و فکری جامعه را خدشه‌دار می‌سازند، لازم و ضروری است.

ارتداد، از احکام ویژهٔ دین اسلام نیست؛ بلکه از موضوعاتی است که در ادیان مختلف، به عنوان «جرم» شناخته شده است. در متون مقدس مسیحیت نیز فراوان از قتل کسانی که دین را رها کنند، سخن به میان آمده است. فرقه‌های مختلف اسلامی نیز دربارهٔ کیفر مرتد، اتفاق نظر دارند. هرچند در شرایط و موارد آن، اختلافاتی بین آن‌ها وجود دارد؛ ولی در اصل حکم و حتی مجازات قتل تردیدی ندارند. ضمن آنکه در کشورهای دیگر نیز آزادی بیان، به طور مطلق پذیرفته نشده و هر کشور با توجه مجموعه اعتقادات و فرهنگ و آداب و رسوم خود، به‌گونه‌های آن را مقید نموده‌اند. برای مثال، روزه‌گارودی در فرانسه، به جرم انکار هولوکاست زندانی شد.

همچنین باید توجه داشت آزادی انسان، نمی‌تواند موجب تجاوز به حقوق دیگران شود و براین اساس، تجاهر به ارتداد و فسق و پرده‌داری و هتک مقدسات مردم و پایمال کردن حقوق آنان و آلوده کردن محیط سالم جامعه، به حکم عقل و شرع ممنوع است. اسلام، هیچ‌گاه کافران را به پذیرش دین مجبور نمی‌کند و

۱. محمد صالح ولیدی، حقوق جزای عمومی، ج ۴، ص ۱۶.

می‌دانیم که اصولاً دین و عقیده، با اکراه به دست نمی‌آید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾؛ ولی مسلمان سابقه‌دار در اسلام، اگر علناً مرتد شود و مقدمات دینی را زیر سؤال ببرد، همچون غده سرطانی خواهد بود که به تدریج، به پیکر سالم جامعه سرایت می‌کند و چون شرط ارتداد، داشتن عناد و لجاجت با حق است، چه بسا، ارتداد از بعضی توطئه‌های سیاسی علیه اسلام و جامعه مسلمانان حکایت می‌کند و در حقیقت، مرتد محارب با آنان می‌باشد.^۲

نتیجه: با عنایت به این چند مقدمه، باید گفت احکام شرعی و قوانین دنیوی مرتد، به جهت جلوگیری از آزادی تفکر، ترساندن مردم، جلوگیری از آزادی عقیده و یا کنترل کردن مردم نیست؛ بلکه این احکام، به خاطر پاسداری از اعتقادات دینی و پیشگیری از هرج و مرج و برای رعایت حال افراد جامعه است. همچنین همیشه ارتداد، موجب حکم اعدام نیست؛ بلکه اعدام، منوط به فطری بودن ارتداد و یا عدم توبه مرتد ملی است. ضمن آن‌که زنان مرتد هیچگاه اعدام نمی‌شوند. بنابراین، حکم اعدام مرتد را می‌توان مختص مردانی دانست که از روی عناد و اباحی‌گری، دین را به سخره گرفته و با اعتقادات جامعه مبارزه می‌کنند.

کسی که به هر دلیل، از دین اسلام برگشته؛ ولی اعتقاد خود را ابراز نمی‌کند و به مخالفت با دین نمی‌پردازد و همچنین کسی که بر اساس شبهه علمی، در اعتقادات اسلامی خود تردید نموده و عنادی با دین و اعتقادات ندارد، مستوجب قتل و اعدام نخواهد بود.

۱. بقره، ۲۵۶.

۲. حسینعلی منتظری، رساله استفتائات، ج ۲، ص ۵۷۳.

انتخاب دین

اگر دست خودم بود، دین زرتشت را انتخاب می‌کردم!

پذیرش دین و آئین، یک سرگرمی و امر دل‌بخوایی نیست تا بر اساس آن، هر دینی را که آدمی بخواهد، بپذیرد یا آن را ترک کند، به همین دلیل، تغییر دین با این معیارها، امر معقول و عقلانی نیست؛ زیرا انسان، به خاطر این‌که دارای عقل هدایتگر است، از حکم عقل پیروی می‌کند و برخلاف آن قدم بر نمی‌دارد.

توضیح: اول، داشتن دین، آئین و مذهب، مانند داشتن خانه، ماشین و دیگر وسایل زندگی نیست، تا آدمی آن را به میل و سلیقه خود بسازد؛ بلکه پذیرش دین، فلسفه و علت خاص خودش را دارد. به دیگر سخن، انسان برای این‌که بتواند در دنیا زندگی کند، به خانه و لباس و وسایل ضروری زندگی نیازمند است و هر نوع از وسایل را که بخواهد، می‌تواند انتخاب کند؛ اما این‌که می‌خواهد دین داشته باشد، علت و فلسفه آن، ملاکی نیست که در داشتن خانه و سایر نیازمندی‌های زندگی مطرح است؛ بلکه فلسفه و علت آن، برتر از این امور است. یعنی کسی‌که دینی را انتخاب می‌کند و به آن متدین می‌شود، برای این هدف است که با ایمان به آموزه‌ها و اصول اعتقادی آن و با عمل به دستورات آن، نجات یافته و رستگار شود و از خرافات و اموری که هیچ پایه و اساس عقلی و عقلایی ندارد، خود را رها کرده و تسلیم حق و واقعیات شود.

دوم، پذیرش و انتخاب دین، باید طبق دلائل و براهین عقلی صورت بگیرد، یعنی انسان عاقل و رشید، پس از این‌که در خانواده خود، هر دینی را از کودکی و نوجوانی پذیرفته، باید بعد از رشد علمی و عقلی، در مورد آموزه‌های آن تحقیق نموده و با علم و یقین، حقیقت یا بطلان آن‌ها را به دست آورد و از صورت کورکورانه و تقلیدوار، خود

را بیرون آورده و به دینی که به حقانیت آن علم و یقین پیدا می‌کند، ایمان بیاورد.

سوم، انسان عاقل و دانا، توانایی دارد از مقایسهٔ آموزه‌های ادیان مختلف، به دینی دسترسی پیدا کند که دارای برنامه‌های زندگی در ابعاد مختلف بوده و از امور معنوی معقول در جهت جلب سعادت اخروی سخن گفته و در این امور، کامل‌تر و بدون عیب و نقص از سایر ادیان باشد و پس از این، تشخیص عقل انسانی خودبه‌خود او را به تسلیم و پذیرش این دین وادار خواهد نمود، مگر این‌که از حکم عقل سرپیچی نموده و تسلیم هوا و هوس نفسانی خود باشد.

حال پس از این مقدمه، سؤال می‌شود: کسی که در خانواده مسلمان به دنیا آمده و در این خانواده بزرگ شده و از بدو تکلیف مسلمان بوده، پس از رشد عقلی و علمی تا چه اندازه‌ای دربارهٔ اسلام و تعالیم آن تحقیق نموده و نسبت به آموزه‌های معنوی و غیر معنوی آن، اطلاعات به دست آورده است؟ اگر واقعا از باب به دست آوردن راه حق و دوری از راه باطل و غیرمعقول در ابعاد مختلف، دربارهٔ آموزه‌ها و تعالیم اسلامی تحقیق کرده است، چه عاملی باعث شده از دین اسلام روگردان شده و به دین زرتشت علاقه‌مند شود؟

از طرف دیگر چه مطالبی در دین زرتشت، از روی تحقیق علمی و حق‌گرایانه، فرد را به خود جذب نموده که برای آن دین اسلام را ترک گفته و وارد این دین بشود؟ به عبارت کلی‌تر، چه عیب و نقصی را در اسلام دیده که آن را رها می‌کند و از آن طرف، چه مزیت و کمال را در دین زرتشت یافته که به آن گرایش پیدا کرده است؟ اگر کسی در مورد هیچ طرف، مطالعه و تحقیقی نداشته و اطلاع کافی از آموزه‌های اسلام و زرتشت ندارد، روی آوردنش به دین زرتشت، هیچ‌گونه اساس عقلی، علمی و عقلایی ندارد و انسان عاقل، برخلاف امور خردمندانه قدم بر نمی‌دارد.

اگر گفته شود دین زرتشت در قرن‌های گذشته، دین فارسی‌زبان‌ها و ایرانی‌ها بوده، این سخن برای گرایش به دین زرتشت کافی نیست؛ زیرا در حقانیت یا بطلان دین، زبان و قوم و نژاد، کمترین نقشی ندارد. دین یا حق است و یا باطل، حال در هر منطقه جغرافیایی باشد و از میان هر قوم و زبانی برخاسته باشد. امروزه غیر عرب که شامل اقوام مختلف می‌شود، بیشتر از عرب‌اند که به دین اسلام (که پیامبر و امامان آن از منطقه عرب‌زبان برای هدایت بشر برانگیخته شده‌اند) ایمان دارند و برای آن، فداکاری و خدمت بسیار نموده‌اند.

بنابراین، فارسی‌زبان‌ها و سایر غیرعرب‌ها، نمی‌توانند با این بهانه که چون پیامبر دین اسلام، عرب بوده و یا کتاب آن به زبان عربی است، از اسلام روی‌گردان شده و هر کدام به جستجوی دینی باشد که از نژاد یا زبان خودشان برخاسته باشد. به هر حال، هیچ‌کسی مجبور نیست به دین اسلام یا غیر اسلام متدین باشد. انسان اختیار خودش را دارد به شرطی که باعث انحراف در عقاید دیگران نشده و دیگران را به سوی دینی که پایه استوار عقلی و عقلایی ندارد، دعوت نکند؛ زیرا این کار از حد اختیار در انتخاب دین، از جمله دین زرتشت بیرون رفته و در میان مسلمانان، فتنه‌انگیزی به شمار می‌آید.

در آخر، پیشنهاد می‌شود پیش از انتخاب دین زرتشت، بهتر است درباره‌اش تحقیق انجام گیرد و برتری آن بر دین اسلام، در تمام عرصه‌های اعتقادی، عملی و اخلاقی ثابت گردد.

در این جا به عقاید و احکام عملی آیین زرتشت اشاره می‌کنیم. کسانی که مایل هستند دین زرتشت را بپذیرند، باید عقلانیت آن‌ها را به اثبات رسانده و سپس به این عقاید و احکام پای بند شوند:

عقاید مهم دین زرتشت

۱. ثنویت یا دو خدایی

یکی از عقاید زردشت، دو خدایی است. در سراسر گات‌های اهورامزدا، یگانه آفریدگار جهان، مینوی و مادی است و سرچشمه همه نیکی‌ها و خوبی‌ها است. در مقابل آن، آفریدگار و یا فاعل شری وجود دارد به نام انگره مینویا خرد خبیث که بعدها به مرور ایام اهریمن گردید و زشتی‌های جهانی از سوی اوست.^۱ در نتیجه، دو عنصر اهورامزدا و اهریمن، در این آئین نمایان شد که هر کدام، به نوعی دعوی خالقیت داشتند.

۲. تقدیس آتش

از دیگر عقاید این آئین، تقدیس آتش است. در ایران پیش از اسلام، آتشکده‌های فراوانی وجود داشت که آثار برخی تاکنون باقی مانده است. هرچند زرتشتیان، دلیل‌هایی را برای تقدیس آتش ذکر می‌کنند؛ ولی دلیلی عقلی و فلسفی برای تقدیس وجود ندارد و افراط غیرعقلانی در تقدیس آتش، باعث شده عده‌ای آنان را آتش پرست بنامند.^۲

۳. ازدواج با محارم

یکی از بدعت‌های بسیار معروفی که در ایران باستان رواج داشت و موبدان آن را به اصل دین زردشت نسبت می‌دادند، خویدوده یا ازدواج با محارم بود. تقریباً همه متون مفصل پهلوی که ناظر به احکام دینی دوره ساسانی هستند، خویدوده را تحسین کرده و از ثواب فراوان آن و این که کمر اهریمن را می‌شکنند، سخن گفته‌اند.

۱. ابراهیم پور داود، اوستا، ص ۱۷.

۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار (خدمات متقابل اسلام و ایران)، ج ۱۴، ص ۲۱۹.

در کتاب «دینکر»^د، به تفصیل علل دینی، عقلی و طبیعی آن توضیح داده می‌شود. در اوستا، به این نوع ازدواج اشاره شده است.^۱ در دورهٔ هخامنشیان، کمبوجیه، یکی از پادشاهان متهم به این بدعت‌گذاری است. در کتیبه‌های مربوط به دوره‌های اشکانی و ساسانی، برخی شاهان اشاره می‌کنند ملکه آن‌ها خواهر آن‌ها است.^۲ اردشیر، مؤسس سلسلهٔ ساسانی، با دخترش دینک خویوده می‌کند و دخترش، همسر و شهبانوی او می‌شود. شاپور پسر اردشیر نیز با دختر ارشدش آذرناهد ازدواج می‌کند.^۳ کردیر، روحانی بزرگ ساسانی، در کتیبه‌ای که بر کعبهٔ زردشت دارد، در جملهٔ ۴۵ می‌نویسد: «بسیار ازدواج‌ها میان محرمان برقرار نمودم».^۴

۴. احکام و اعمال خرافی

در کتاب اوستا که کتاب دینی زرتشتیان به‌شمار می‌آید، احکامی بیان شده که نه تنها غیرعقلانی است؛ بلکه گاهی، انجام دادن آن‌ها محال است و امکان وقوعی ندارد. احکامی مثل مجازات و محدودیت برای زنی که بچهٔ مرده به دنیا بیاورد،^۵ مجازات کسی که سگ آبی را بکشد با ده هزار تازیانه،^۶ جدا کردن زن در دوران قاعدگی از جمع خانواده و شست‌وشوی او با ادرار گاو،^۷ عاریه دادن زن به مرد دیگر،^۸ مجازات کسانی که بی‌زن و فرزند و خانه و خواسته هستند که بدنشان

۱. ویسپرد، کردهی ۳ بند ۳؛ یسنا ۱۲ بند ۹.

۲. آرتور کریستینسن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۳۴.

۳. ولادیمیر گریگوریچ لوکونین، تمدن ایران ساسانی، صص ۴۸ - ۱۰۸.

۴. هاشم رضی، وندیداد، ص ۳۳.

۵. رک: جلیل دستخواه، اوستا، ج ۲، ص ۷۱۵. هاشم رضی، وندیداد، فرگرد پنجم صص ۴۶ - ۵۷.

۶. همان، ص ۸۲۲؛ هاشم رضی، وندیداد، فرگرد چهارم.

۷. رحیم عقیفی، اساتیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی، ص ۵۱۲.

۸. کریستیان بارتمه، زن در حقوق ساسانی، صص ۵۶ - ۵۷.

با کاردهای آهنین بریده شود،^۱ دویست ضربه شلاق برای کسی که به زمینی که لاشهٔ سگ در آن است، آب جاری سازد، شلاق برای کسی که سگ مرده‌ای را روی زمین رها بکند و چربی بدن سگ روی زمین تراوش کند،^۲ کسی که به علتی مانند انداختن جسد در آب، محکوم به مرگ (مرگ ارزانی) می‌شد، پوستش را زنده‌زنده می‌کنند یا اعضای بدنش را تکه‌تکه می‌بریدند یا استخوان‌هایش را خرد می‌کردند،^۳ افراد ثروتمند می‌توانستند جرائم خود را بخرند و شلاق را به جریمهٔ نقدی تبدیل نمایند،^۴ گذاشتن مردگان در دخمه و بالای کوه‌ها تا درندگان آن‌ها را بخورند،^۵ احترام افراطی به عناصر، اربعه به طوری که به گفته مسعودی تاریخ‌نگار، مجوسان گرمابه ندارند؛ زیرا آب را محترم می‌شمارند. با گومیز (ادرار گاو) و یا آب آمیخته به ادرار گاو و آب گیاهان، یا شراب رقیق و نوعی روغن خود را می‌شویند و یا ازالهٔ نجاست می‌کنند،^۶ جایگاه مهم گومیز یا ادرار گاو در مراسم تطهیر و شست‌وشو و غسل به جهت خاصیت ضد دیوان،^۷ نیک بودن سگ و پرندگان و خارشست و شر بودن شیر، پلنگ، مور دانه‌کش و همهٔ حشرات و خزندگان موذی که آفریدهٔ اهریمن بوده و باید در تعداد هزار هزار کشته شوند.^۸

۱. هاشم رضی، وندیداد، فرگرد، ۴، بنده ۵.

۲. همان، فرگرد، ۶، بنده ۲۴.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۷۶.

۴. همان، ۳۷۳.

۵. همان، فرگرد، ۶، بندهای ۴۴.

۶. همان، ج ۱، ص ۳۷۸.

۷. همان، ج ۱، ص ۳۵۵.

۸. همان، ص ۱۲۲.

پیروی از دین عرب‌ها!

ما که خودمان دین داشتیم، چرا باید از دین عرب‌ها پیروی کنیم؟

این‌که ایرانی‌ها و فارس‌ها، زمانی پیرو دین زرتشت بوده و باید تا آخر بر همین دین باقی بمانند، دلیلی معقولی برای آن وجود ندارد؛ بلکه عقل حکم می‌کند از دینی باید پیروی شود که حق است و از جامعیت و کمال برخوردار بوده و باعث هدایت و مایهٔ سعادت بشر است؛ زیرا دین، سرنوشت ابدی آدمی را می‌سازد و هر دینی، نمی‌تواند مایهٔ سعادت و نجات ابدی انسان باشد؛ بلکه دینی دارای این ویژگی است که از طرف خداوند، پیروی آن بر مردم لازم شده باشد. در عصر حاضر، آن دین جز اسلام نیست که دلایل آن در جای خود بیان شده است. بنابراین، دین حق، عرب و غیرعرب و نیز آسیایی و اروپایی و امثال این‌ها نمی‌شناسد و انسان به حکم عقل، موظف است از دین حق پیروی کند، حال دین حق در هر کجا و با هر زبانی باشد.

اگر بپذیریم که دین زرتشت، دین آسمانی بوده، در عصر حاضر، این دین قابل پیروی نیست؛ زیرا:

اول، آموزه‌ها و دستورات عملی آن عقل‌ستیز بوده و بسیاری از احکام این دین قابل‌اعمال نیست که یا از اول چنین بوده و یا ممکن است در معرض تحریف قرار گرفته باشند، همان‌گونه که دین‌های حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام تحریف شدند.

دوم، با آمدن دین اسلام (که از هر جهت جامع و کامل و پیراسته از عقل‌ستیزی و خرافه‌گرایی است)، به حکم عقل، جایی برای پیروی از دین زرتشت و هر دین دیگری نمی‌ماند.

افزون بر این‌ها، طبق سنت خداوند با آمدن دین بعدی، دین قبلی از رسمیت

می‌افتد، چنان‌که دین حضرت موسی و حضرت مسیح علیه السلام، پس از آمدن دین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله از طرف خداوند، منسوخ شده و قابلیت پیروی ندارند. همچنین با هیچ دلیلی نمی‌توانیم ثابت کنیم حتی در گذشته به دستور خداوند، پیامبر فارسی‌زبان‌ها زرتشت بوده و دین او، از سوی خداوند نازل شده است. آن‌چه در قرآن آمده، دین مجوس است، نه دین زرتشت.

افزون بر این‌ها، زرتشت اصلاً ایرانی و فارسی‌زبان نبوده است. پروفیسور بویس می‌گوید: «زرتشت پیش از مهاجرت اقوام هندو به ایران، در شمال قزاقستان کنونی و در جامعه‌ای روستایی و بسیار ابتدایی، به دنیا آمده است»^۱.

بدیهی است این پیامبر، ایرانی نبوده، بنابراین، آموزه‌های پیامبری که در جامعه سادۀ روستایی و در سرزمینی دور از ایران آموزش می‌داده، نمی‌توانسته پاسخ‌گوی نیازهای جوامع پیچیده بعدی باشد و از این رو، به مرور زمان، برتعالیم او افزوده شد. سوم، هیچ آثار قابل توجهی از کتاب و دستورات زرتشت، در دست نیست تا طبق آن عمل شده و از وی پیروی شود؛ زیرا کتاب اوستا که امروزه در دست ما است، دارای پنج بخش است که عبارت‌اند از: یسناها، یشت‌ها، ویسپرد، خرده اوستا و ونیدداد.

یسناها، شامل هفده سرود قدیمی، به نام گاتاها یا گاهان است که به خود زرتشت منسوب است. از میان این پنج بخش، فقط هفده سرود را سروده خود زرتشت دانسته‌اند که برخی محققان، آن مقدار را نیز از خود زرتشت نمی‌دانند.^۲ به‌طور مثال، «موله» اعتقاد داشت گاتاها، اثر مؤلفان گمنامی بوده که از اسم

۱. مری بویس، زردشتیان، باورها و آداب دینی آن‌ها، ص ۱۷.

۲. رک: هاشم رضی، زرتشت و تعالیم او، ۱۳۶۰ فصول اول تا سوم.

زرتشت (خواه وجود تاریخی داشته و یا نداشته باشد)، به عنوان انسانی «پیش نمونه» استفاده کرده‌اند.^۱ به هر حال، یسنها یا گاتاها که منسوب به زرتشت است، در کتاب اوستا، تنها بخش کوچکی را تشکیل می‌دهد و بر فرض این که زرتشت پیامبر بوده و این بخش از کتاب اوستا آسمانی باشد، نمی‌تواند نیازهای مادی و معنوی بشر را پاسخ دهد.

چهارم، در آموزه‌های زرتشت، به آمدن سوشیانت پس از او بشارت داده شده که مردم باید از او پیروی کنند. سوشیانت از نظر صرفی، اسم فاعل مضارع است و وقتی به عنوان اسم (یا لقب) به کار می‌رود، به معنای «آن کسی که سود خواهد رساند» است.^۲ به عبارت دیگر، سوشیانت‌ها در گاتاها سودرسانانی هستند که مقرر بود سود و منفعتشان در آینده به مردم برسد. محققان گاتاشناس، معتقدند زردشت در گاتاها خودش را جزء سوشیانت‌ها و نخستین آن‌ها می‌داند. همچنین از سوشیانت‌هایی یاد می‌کند که در آینده خواهند آمد و همانند خود زردشت، دعوی دین و نبوت خواهند داشت. پس زرتشت پیروان خود را به پیامبران پس از خود دعوت کرده است.

در یسنای ۱۱-۴۵ و ۲-۵۳، اصطلاحی با عنوان «دین سوشیانت» آمده، با این که معنای کلی یسنها به نظر محققان مبهم است؛ اما اکثریت پژوهشگران می‌پندارند منظور از دین سوشیانت در این یسنها، دینی است شبیه آن چه خود زردشت آن را معرفی می‌کرد. به سخن دیگر، سوشیانت هر کسی می‌تواند باشد که دین و شریعتی یکتاپرستانه و قائل به زندگی پس از مرگ، یعنی شبیه دین زرتشت، معرفی کند و از نظر زمانی نیز پس از زرتشت خواهد آمد.

۱. مری بویس، تاریخ کیش زرتشت، ج ۱، ص ۲۶۶.

۲. همان، ص ۳۲۵.

محققی به نام «لومل» که یکی از بزرگ‌ترین مترجمان و شارحان گاتاها بود، می‌گفت: «زردشت در این عبارات، اشاره به پیامبر (یا پیامبران) بزرگ‌تری می‌نماید که انتظار دارد پس از او ظهور کنند تا تلاش‌های او را که ناتمام مانده بود، به ثمر برسانند».^۱

مری بویس، استاد معروف مطالعات ایرانی که کتاب‌های او در حال حاضر، معتبرترین منابع مطالعات زردشتی است، این تفسیر «لومل» را تأیید می‌کند. او می‌گوید: «تفسیر سوشیانت به پیامبر یا پیامبران بعدی، تفسیر درستی است؛ زیرا با سنت و تاریخ آئین زردشت سازگار است. زرتشتیان در طول تاریخ خود، در آرزوی پیدا شدن مسیح موعود بوده‌اند. پس بنا بر تفسیر لومل، زرتشت در گاتاها، به ظهور پیامبران دیگری به غیر از خودش، تصریح کرده است».

مری بویس بر همین نکته تأکید دارد و بر اساس همین مبنا، یسنای ۳-۴ را چنین ترجمه می‌کند: «کسی که خواهد آمد، بهتر از مردی نیک است. کسی که هم برای هستی دنیوی و هم برای هستی مینوی، صراط مستقیم را خواهد آموخت».^۲

آموزه‌های زرتشتی، مردم را به ادیانی دعوت می‌کند که پس از او می‌آید و هرگز در آموزه‌های زردشت گفته نشده که دین زردشت، برای فارسیان و یا اقوام غیر عرب است و باید این قوم تا روز قیامت از آن پیروی کنند.

۱. همان، ص ۳۲۶.

۲. همان.

اسلام اجباری!

اسلام با زور شمشیر گسترش یافت و ایرانی‌ها برای این‌که جزیه پرداخت نکنند یا کشته نشوند، مسلمان شدند. حالا چرا ما باید مسلمان باشیم؟

در پرسش، دو نکته به هم متصل شده‌اند و از مدعای زوری بودن اسلام ایرانیان در قرون اولیه، به نوعی نتیجه گرفته شده که گویا نسل‌های بعدی، دلیلی برای مسلمان شدن ندارند. نخست باید روشن شود که این دو نکته با هم ارتباطی ندارند. ما به عنوان انسان‌هایی که خود صاحب درک و تحلیل هستیم، با دینی به نام اسلام روبه‌رو هستیم و می‌توانیم با ارزیابی آن، آن‌را بپذیریم و به حقایق آن ایمان بیاوریم. این‌که در گذشته (بر فرض که درست باشد)، کسانی به زور اسلام آورده‌اند در تصمیم امروز ما نمی‌تواند تأثیری داشته باشد. هر فردی خود تکلیفی فردی و منحصر به فرد دارد که عملکرد گذشتگان اسلام و ایران ارتباطی ندارد.

دین اسلام و امور وابسته به آن، از دو گونه حقایق تشکیل شده است: یک سری آموزه‌های بنیادین (که به منزله اصول و زیر بنای فکری و عقیدتی دین به حساب می‌آید)، مانند اعتقاد به توحید، نبوت، دنیای پس از مرگ و... و گونه دوم، آموزه‌های عملی و فروع فقهی دین است که به منزله روبنای نظام دین محسوب می‌شود.

گسترش و رسوخ هر دینی در ابعاد مختلف اجتماعی فرهنگی و جغرافیایی، نخست با اصول فکری و اعتقادی و ایمانی آن انجام می‌پذیرد، یعنی هر دینی در روند گسترش و توسعه جغرافیای خود، نخست با عناصر و آموزه‌های ایمانی و اعتقادی خود پا می‌گذارد و سپس آموزه‌های فرعی و عملی آن نمود می‌یابد.

رسوخ و گسترش اصول فکری و اعتقادی دین (که با جان و روان انسان‌ها

سروکار دارد)، از حیث واقعیت‌های انسان‌شناسی، قابل اجبار و تحمیل نیست؛ بلکه باید آزادانه و داوطلبانه انجام شود. همان حقیقتی که آیه شریفه ﴿لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...﴾^۱ در صدد تبیین آن است؛ زیرا به زور و اجبار، هرگز نمی‌توان فردی یا جمعی را نسبت به امری، مؤمن و معتقد ساخت.

گسترش اسلام در ایران با معرفت اجتماعی، نه زور شمشیر

اما از حیث تاریخی، جای تردید نیست که توسعه و گسترش دین اسلام در ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی، مرهون آموزه‌های بلند، خردپسند و انسانی آن است، نه در اثر قهر و فشار. تاریخ فتوحات اسلامی که از زمان رسول اکرم ﷺ با فتح مکه آغاز شد، به خوبی بر این حقیقت گواهی می‌دهد. پیشرفت پرسرعت دین اسلام در ایران نیز معلول عوامل دینی، فرهنگی و اجتماعی بوده که به طور کلی، می‌توان دو عامل را نام برد:

عامل اول: جذابیت آموزه‌ها

جذابیت آموزه‌های برجسته، نورانی و خردپسند اسلام است که موجب جذب و شیفتگی اقوام و ملل دیگر می‌شد. آموزه‌های دین اسلام، چه در حوزه اعتقادات و چه در فروع عملی و مسائل اجتماعی، دارای جذبه و امتیازات فراوان است. این آموزه‌ها از حیث محتوا، از مزیت‌هایی چون سازگاری با فطرت آدمی، سادگی و آسانی احکام و دستورات آن، توجه به واقعیت‌ها و ضرورت‌های اجتماعی و از حیث روش تبلیغ، مبتنی بر روش دعوت با حکمت و جدال احسن و آغاز دعوت با طرح مسائل اعتقادی و پس از آن، طرح مسائل عملی، برخوردار بوده‌اند که موجب رسوخ سریع در دل‌ها و تسخیر شتاب‌آور جان‌ها می‌شد.^۲

۱. بقره، ۲۵۶.

۲. عبدالحسین بینش، مقایسه دو دوره جاهلیت و اسلام، ص ۱۲۰.

عامل دوم: نارضایتی مردم ایران، از وضع سیاسی و اجتماعی آن زمان

نارضایتی مردم ایران از وضع موجود سیاسی و اجتماعی آن زمان ایران و شکافی که در اثر ظلم و استبداد طبقه حاکم، بین حاکمیت و بدنه جامعه ایرانی ایجاد شده بود، باعث روی آوردن به اسلام شد. استاد مطهری می‌گوید: «حقیقت این است که مهم‌ترین عامل شکست حکومت ساسانی را باید ناراضی بودن ایرانیان از وضع دولت و آئین و رسوم اجحاف‌آمیز آن زمان دانست. این نکته از نظر مورخین شرقی و غربی مسلم است که رژیم حکومت و اوضاع اجتماعی و دینی آن روز، به قدری فاسد و خراب بود که تقریباً همه مردم از آن ناراضی بودند. جامعه آن روز ایران، یک جامعه طبقاتی عجیبی بود با همه عوارض و آثاری که در این‌گونه جوامع هست تا آن جا حتی آتشکده‌های طبقات مختلف با هم فرق داشت. فرض کنید که میان ما، مساجد اغنیا از مساجد فقرا جدا باشد، چه روحی در مردم بیدار می‌شود؟! جامعه ایرانی، دارای طبقات بسته بود. هیچ‌کس حق نداشت از طبقه‌ای وارد طبقه دیگر بشود. کیش و قانون آن روز، هرگز اجازه نمی‌داد که یک بیچه کفشدوز و یا کارگر بتواند باسواد شود، تعلیم و تعلم تنها در انحصار اعیان زادگان و موبد زادگان بود»^۱.

یکی از نویسندگان معروف (برخلاف بعضی که روحیه «ملی‌گرایانه» شدید آن‌ها را از اعتراف به حقیقت باز می‌دارد)، در مورد علت گرایش ایران آن روز به اسلام می‌گوید: «توده‌های مردم، نه تنها در خود در برابر جاذبه جهان بینی و ایدئولوژی ضد طبقاتی اسلام، مقاومتی احساس نمی‌کردند؛ بلکه درست در آرمان آن، همان چیزی را می‌یافتند که قرن‌ها به بهای آه و اشک و خون، خریدار و جان نثار و مشتاق آن بودند و عطش آن قرن‌ها در خود احساس می‌کردند»^۲.

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری (خدمات متقابل اسلام و ایران)، ج ۱۴، ص ۹۵.

۲. زین العابدین قربانی، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، ص ۱۳۸.

جهاد برای برطرف کردن موانع، نه اجبار به پذیرش اسلام

آری در کنار این دو عامل، اسلام جهاد با شمشیر را هم دارد؛ اما شمشیر در برابر حکومت‌ها و حاکمان ستمگری بوده که به عنوان مانع گسترش اسلام و جلوگیری از دستیابی توده مردم به آموزه‌های نورانی آن عمل می‌کرده‌اند، نه اقشار مستضعف و محروم مردم که همواره به دنبال عدالت، مساوات، برابری و برادری موجود در اسلام هستند.

آنان که می‌گویند گسترش اسلام در سرزمین ایران، با قهر و اجبار و در سایه شمشیر بوده، علاوه بر عدم آگاهی نسبت به تاریخ اسلام و فتوحات آن، به ایرانیان و اسلام آوردن آنان در واقع، توهین می‌کنند. به قول استاد مطهری: «از همه عجیب‌تر، این است که عده‌ای به نام حمایت از ملیت ایرانی و نژاد ایرانی، بزرگترین توهین‌ها را به ملت ایران می‌کنند. گاهی می‌گویند: ملت ایران، با کمال جدیت می‌خواست از حکومت و رژیم و آئین خودش دفاع کند؛ ولی با آن همه شوکت و قدرت و جمعیت صد و چهل میلیونی و وسعت سرزمین، در مقابل یک عده پنجاه شصت هزار نفری عرب شکست خورد. اگر راست است، پس چه ننگ بزرگی! گاهی می‌گویند: ایرانیان از ترس، کیش و عقیده و ایمان خویش را عوض کردند. واقعا، اگر چنین باشد، ایرانیان از پست‌ترین ملل جهانند. ملتی که نتواند عقیده قلبی خود را در مقابل یک قوم فاتح حفظ کند، شایسته نام انسانیت نیست»^۱.

نتیجه آن‌که هم ادعای زوری و تحمیلی بودن اسلام آوردن ایرانیان، ادعایی است که دلائل کافی ندارد و هم این‌که ما خود، موظف به ارزیابی دین اسلام و سخنان پیامبر آن هستیم و رفتار مسلمانان قرون گذشته، نباید تأثیری در ایمان آوردن یا نیاوردن ما داشته باشد.

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری (خدمات متقابل اسلام و ایران)، ج ۴، ص ۱۳۰.

دین، عامل کشتار!

چرا فقط مسلمانان هستند که یکدیگر را می‌کشند؟ آیا دلیل جنگ و خونریزی‌های مسلمانان دین نیست؟

این پرسش مبتنی بر یک انگاره نادرست است؛ پرسشگر ادعا کرده است که فقط مسلمانان هستند که یکدیگر را می‌کشند و از آن، نتیجه گرفته است که عامل اصلی این جنگ‌ها، دین اسلام است. هر دو مدعی این پرسش، ناصحیح است؛ زیرا اکثریت جنگ‌های دنیا، جنگ‌های غیردینی بوده است و جنگ‌ها دینی هم اختصاصی به مسلمانان ندارند و علت این جنگ‌ها هم لزوماً دین نیست.

توضیح آن‌که گذشته از کشتار جنایتکارانه همچون آتینا و نرون در گذشته بسیار دور، و یکی‌پدیا یا دانشنامه آزاد، در گزارشی تحت عنوان «جنگ‌های دولت‌ها و مردم اروپا»، به ۷۶ مورد جنگ در اروپا اشاره کرده که وقوع دو جنگ بزرگ و هولناک جهانی در غرب را با کشته شدن ده‌ها میلیون انسان باید به آن افزود. به درستی گفته شده که اروپا با طول و عرض جغرافیایی محدود، جنگ خیزترین نقطه دنیا است. همچنین، در گزارشی دیگر تحت عنوان «رده: جنگ‌های ایالات متحده آمریکا»، با تاریخ بسیار کوتاه خود، به ۳۸ مورد جنگ اشاره کرده است.

نگاهی به صفحات تاریخ، نشان می‌دهد آمریکا، انگلیس و فرانسه، همواره در عرصه مرادفات بین‌المللی، مترصد دستیابی به اهداف زیاد خواهانه خویش بوده و در این مسیر، از هیچ جنایتی فروگذار نکرده‌اند. سیاست ماکیاولیستی آمریکا و متحدان غربی‌اش نسبت به کشورهای جهان، با شعار انسان‌دوستانه و دموکراتیک به انجام می‌رسد؛ اما در پوشش حقوق بشر، آزادی، امنیت انسانی و ...، جنایاتی فجیع را در تاریخ کشورهای جهان ثبت کرده‌اند.

أ) مروری بر جنایت‌های آمریکا

برخی از مهم‌ترین جنایت‌های آمریکا، در طول حیات سیاسی این کشور، به شرح ذیل است:

۱. کشتار و نسل‌کشی ۱۰۰ میلیون سرخ پوست امریکایی

جنگ‌های آمریکا، با اولین حمله به سرخپوستان در شهر جیمزتاون، در سال ۱۶۶۲ میلادی آغاز شد که به دنبال آن، جنگ با سرخپوستان آلوکین، طی سال‌های ۱۶۷۵ و ۱۶۷۶ را که منجر به ویرانی نیمی از شهرهای ماساچوست شد، در پی داشت. دیگر جنگ‌ها و حملات آمریکا به سرخپوستان تا سال ۱۹۰۰ ادامه داشت. در مجموع، امریکایی‌ها حدود ۱۰۰ میلیون سرخ پوست را به قتل رساندند.

۲. جنایت جنگی آمریکا در «درسدن»

با توجه به این‌که متفقین در جنگ جهانی دوم پیروز شده بودند، نیروهای امریکایی، تمام آلمانی‌های عضو وافن اس‌اس را که در داخائو در سال ۱۹۴۵ به اسارت گرفته بودند، تیرباران کردند. نیروهای لشکر ۴۵ پیاده نیروی زمینی ارتش آمریکا، همچنین ۷۵ اسیر جنگی ایتالیایی را در منطقه بیسکاری قتل عام کردند.

در بمباران درسدن، در جنگ جهانی دوم، بمب افکن‌های نیروی هوایی ارتش آمریکا و متحدانش، ۳۹۰۰ تن بمب انفجاری قوی و بمب‌های آتش‌زا را طی ۴ یورش، در کمتر از ۱۵ ساعت، بر روی درسدن ریختند و ۳۴ کیلومتر مربع از شهر را کاملاً ویران کردند. در آتش‌سوزی بزرگی که در نتیجه بمباران رخ داد، بقایای شهر نیز نابود شد.

بنابر گفته «ارهارد موندرا»، عضو کمیته باتزن (مؤسسه زندانیان سیاسی سابق در جمهوری دموکرتیک آلمان) در روزنامه «دی‌ولت»، بر اساس اظهارات سرهنگ

دوم، دی ماتس افسر سابق ستاد مشترک ارتش آلمان در منطقه نظامی درسدن، ۳۵۰۰۰ نفر از قربانیان، کاملاً شناسایی شدند، هویت ۵۰۰۰۰ نفر تا حدودی آشکار شد؛ اما در حدود ۱۶۸۰۰۰ نفر به هیچ وجه قابل شناسایی نبودند.

۳. فاجعه هیروشیما و ناکازاکی

بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی، دو عملیات اتمی بود که در زمان جنگ جهانی دوم، به دستور هری ترومن، رئیس جمهور وقت امریکا، علیه امپراتوری ژاپن انجام شد. در این دو عملیات، دو بمب اتمی، به فاصله سه روز، بر روی شهرهای هیروشیما و ناکازاکی انداخته شد که باعث ویرانی و کشتار گسترده شهروندان این دو شهر گردید.

انفجار اتمی در دو شهر هیروشیما و ناکازاکی، به مرگ آبی ۲۲۰ هزار تن منجر شد و صدها هزار تن نیز طی سال‌های پس از آن، بر اثر تأثیرات آن فاجعه ضد بشری، دچار بیماری‌های حاد شدند.

۴. کشتار سه میلیون ویتنامی با مشارکت امریکا

جنگ امریکا علیه ویتنام، در زمان ریاست جمهوری لیندون جانسون آغاز شد و بر اساس آمار، در طی ۱۶ سال جنگ، حدود سه میلیون ویتنامی کشته شدند. «کشتار می‌لای»، سم پاشی مناطق ویت کنگ‌ها با ماده شیمیایی، فرو ریختن سالانه ۵۰۰ هزار تن بمب بر این سرزمین نیز از جنایات امریکاست که جنگل‌ها را با ناپالم سوزاندند و انسان‌ها را زنده زنده بریان کردند.

۵. کشتار مردم کره توسط امریکا در سال ۱۹۵۰

کشتار غیرنظامیان، از جنایات‌های امریکا در جنگ کره بود که حدود ۳۰۰ شهروند کره‌ای توسط نیروهای ارتش امریکا، بین ۲۶ تا ۲۹ ژوئیه ۱۹۵۰، در روستای

نوگون ری کشته شدند. این کشتار توسط واحدهای لشکر یک مکانیزه آمریکا و در زیر پل آن روستا انجام شد. این رخداد را دومین واقعه تلخ، پس از کشتار می لای می دانند.

۶. جنایت آمریکا در افغانستان

جنگ آمریکا در افغانستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴، دوره‌ای از جنگ است که به بهانه حمله القاعده به نیویورک و واشنگتن در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز شد. در حال حاضر، آمار دقیقی از تعداد کل کشته شدگان این جنگ در دست نیست؛ اما طبق مطالعات «مارک هرولد» که در روزنامه گاردین منتشر شد، فقط در سه ماه اول جنگ، بیش از ۴۰۰۰ تن کشته شدند. تنها در سال ۲۰۰۹، بمب‌های دست‌ساز و مین‌های کنارجاده‌ای، ۱۰۵۴ نفر قربانی گرفته است. در عین حال، ده‌ها هزار غیرنظامی، از زمان آغاز حملات هوایی آمریکا، در سال ۲۰۰۱ تا زمان حاضر در افغانستان جان باخته‌اند..

۷. جنایت آمریکا در عراق

جنگ عراق، یک عملیات نظامی بود که در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ با حمله یک ائتلاف بین‌المللی به رهبری ایالات متحده آغاز شد. شمار نظامیان امریکایی که در جنگ آمریکا در عراق کشته شدند، به ۴ هزار و ۷۹۵ نفر رسید و هزینه جنگ در عراق ۷۸۰ میلیارد دلار برآورد شده است.

بر اساس جنگ افروزی آمریکا در عراق، تا سال ۲۰۰۷، سوءتغذیه کودکان به ۲۸٪ رسید و گزارش‌ها، بیانگر آن بود که حدود ۶۰ تا ۷۰٪ از کودکان عراقی، دچار مشکلات روانی شده‌اند. بیشتر عراقی‌ها به آب آشامیدنی سالم دسترسی نداشتند.

بنابر آمارهای کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان، ۴/۴ میلیون عراقی تا پایان ۲۰۱۵ آواره شدند. در طول جنگ، جمعیت مسیحیان عراقی به شدت کاهش پیدا کرد، به طوری که از ۵/۱ میلیون نفر در ۲۰۰۳، به ۵۰۰ هزار نفر در ۲۰۱۵ رسید.

طبق آمار ویکی لیکس، درباره گزارش های روزانه طبقه بندی شده جنگ عراق، از ژانویه ۲۰۰۴ تا دسامبر ۲۰۰۹ نیز ۶۶۰۸۱ غیرنظامی کشته شدند. این در حالی است که بر اساس پژوهش مؤسسه نظرسنجی ORB که در تاریخ اوت ۲۰۰۷ منتشر شده، ۱۰۳۳۰۰۰ مرگ خشونت بار ناشی از جنگ در کشور عراق اتفاق افتاده است.

ب) جنایات های انگلستان در طول تاریخ

۱. جنایت انگلیس در افغانستان در (۱۸۳۹-۱۸۴۲) در بخش جنوبی دره هلمند

۲. اشغال هند و قحطی های کشنده

طی اشغال هند توسط نیروهای بریتانیا، بر اساس منابع مختلف تاریخی، در دهه ۱۷۷۰ میلادی، بیش از ۱۰ میلیون هندی تنها در ایالت بنگال این کشور، بر اثر قحطی، گرسنگی، بیماری، بدرفتاری و شکنجه، به دست نظامیان انگلیس و یا بر اثر فشار کار اجباری، جان خود را از دست دادند.

از سال ۱۹۴۲ نیز قحطی دیگری، به دلیل تصمیم استعماری دولت بریتانیا و شخص «چرچیل» در هندوستان، به وقوع پیوست که حدود ۵ میلیون هندی دیگر را به کام مرگ کشاند.

کشتار آمریت سر در پنجاب هندوستان، به تاریخ ۱۹۱۹، یکی دیگر از فجایع جنگی انگلیس است. در طی این کشتار نیروهای انگلیسی در عرض ۱۰ دقیقه، حدود ۱۰۰۰ نفر را کشته و همین میزان را به شدت زخمی کردند.

۳. جنگ بوئر در افریقای جنوبی

انگلستان در طول جنگ‌های بوئر (۱۹۰۰ تا ۱۹۰۲)، چندین هزار انسان بی‌گناه را فقط برای جلوگیری از خطرات احتمالی شورش داخلی، در اردوگاه‌های کار اجباری زندانی کرد. در عرض یک سال، ۱۰ درصد از مردم این کشور، در مریضی و گرسنگی مردند تا دولت بریتانیا به اهداف استعماری و اقتصادی خود در آفریقا برسد.

سیاست‌های انگلیس برای کنترل مردم افریقای جنوبی، حدود ۴۸ هزار کشته غیرنظامی، شامل زنان و کودکان برجای گذاشت. این آمار، جدای از ۳۰ هزار کشته شده جنگ بوئر است.

۴. نسل‌کشی ایرانیان در سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹

در طول تاریخ، انگلیس جنایات متعددی را در کشور، مرتکب شد. یکی از آن‌ها، کشتار تقریباً ۴۰٪ از جمعیت ایران در طول سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ میلادی بوده است. انگلیس تقریباً ۹ تا ۱۰ میلیون نفر از جمعیت کشور عزیز ما را در طول این سال‌ها قتل عام کرد.

بر اساس اسناد وزارت امور خارجه آمریکا، جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴ میلادی، ۲۰ میلیون نفر بوده که این جمعیت در ۵ سال بعد، یعنی در سال ۱۹۱۹، به ۱۱ میلیون نفر کاهش یافته و علت آن، سیاست نسل‌کشی انگلیس بوده است.

۵. بمباران شیمیایی عراق توسط انگلیس

بمباران شیمیایی عراق به دستور «چرچیل»، یکی از فجایع انسانی در طول تاریخ است. انگلیسی‌ها، سلاح‌های شیمیایی خود را در عراق آزمایش نمودند که مقدمات اشغال این کشور، در سال ۲۰۰۳ را فراهم کرد.

۶. قتل عام مردم آلمان، توسط انگلیس در جنگ دوم جهانی

انگلستان و فرانسه در سوم سپتامبر ۱۹۳۹، علیه آلمان رایش اعلان جنگ دادند. دوازده روز پس از این رخداد، انگلستان بمباران شهرها و جمعیت غیرنظامی آلمان را آغاز کرد. در ۵ سپتامبر ۱۹۳۹، اولین حملات هوایی علیه شهرهای کوکس هاون و ویلهلم شاون انجام گرفت. در ۱۲ ژانویه ۱۹۴۰، شهر وسترنلند بمباران شد. در ۲۰ مارس، ۱۱۰ بمب انفجاری و آتش‌زا بر فراز شهرهای کیل و هرنوم رها شدند. در این حمله، یک بیمارستان به کلی تخریب گردید.

در آوریل ۱۹۴۰، بمب افکن‌های ارتش بریتانیا، حملاتی فزاینده علیه شهرهایی انجام دادند که دارای هیچ نوع تأسیسات و اهمیت نظامی نبودند. وینستون چرچیل در ۱۱ می ۱۹۴۰ و درست یک روز پس از انتصاب به عنوان نخست‌وزیر و وزیر جنگ، تصمیم گرفت دستوری مبنی بر انجام حملات هوایی وسیع علیه مردم غیرنظامی آلمان صادر کند. با این حال، وی مردم انگلستان را از اتخاذ این تصمیم آگاه نکرد. قربانیان بمباران درسدن، تلفات و نحوه کشته شدن قربانیان، فגיע‌تر و فراتر از یک عملیات و بمباران ساده نظامی بود. هدف نیروهای متفقین، نابود کردن مردم آلمان، به ترسناک‌ترین شکل ممکن بود. وی در صبح روز پس از بمباران، به هواپیماهای سبک دستور داد بازماندگان بمباران‌ها را در ساحل رودخانه آلب به رگبار ببندند.

۷. کشتار مردم ایرلند شمالی

در شمال ایرلند، شواهد معتبری در پیوند با تعداد موارد کشتار شهروندان غیرنظامی، از سوی سربازان انگلیسی موجود است. بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۲۰۰۰، پرسنل نظامی انگلیس، بیش از ۳۰۰ شهروند مرد، زن و کودک را به قتل رسانده‌اند. تمامی قربانیان، غیرمسلح بودند و هیچ‌یک خطر جانی برای سربازان انگلیسی

به شمار نمی‌رفتند. در میان کشته شدگان، کشیشان کاتولیک، زنان مسن، کودکان و حتی دختران نوجوان به چشم می‌خورند. اسنادی از دولت انگلیس منتشر شده که در سال ۱۹۷۲، به تمامی سربازان انگلیسی متهم به کشتار شهروندان غیرنظامی در شمال ایرلند، بخشودگی تعلق گرفت.

۸. کشتار مردم یمن

شکنجه‌گاه‌های عدن در یمن طی سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۶، یکی دیگر از جنایت‌های انگلستان است. در دهه ۱۹۶۰، یمنی‌ها برای در دست گرفتن بندرگاه یمن، دست به کار شدند. انگلیسی‌ها، بهترین راه سرکوب مخالفان را در ایجاد شکنجه‌گاه‌های مخوف دیدند. نگهداری مخالفان در سلول‌های یخچالی با بدنی کاملاً برهنه، موجب شد بسیاری از آن‌ها ذات‌الریه بگیرند و از بین بروند. سوزاندن بدن‌ها با سیگار، نشانیدن زندانیان برهنه روی نیزه و تجاوز جنسی از دیگر شکنجه‌های این مراکز بود.

ج) جنایت‌های فرانسه

۱. جنگ الجزایر

در ۱۸ مه ۱۸۳۰، فرانسه به بهانه آن‌که فرمانروای الجزایر، سه سال پیش از آن، برای وصول هفت میلیون فرانک طلب این کشور از فرانسه، پاریس را تهدید کرده بود، دستور حمله به الجزایر را صادر کرد. در سال ۱۹۶۲، پس از یک جنگ استقلال‌طلبانه خونین که طی آن بین ۵۰۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰۰۰ نفر، به دست ارتش فرانسه و جبهه ملی آزادی کشته شدند و کشور الجزایر به پایتختی الجزیره، اعلام استقلال کرد.

۲. جنایات فرانسه در جنگ جهانی دوم

کشتار آندلوت، یکی از فجایع جنگی فرانسوی‌ها در ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۴ است. در این تاریخ، نیروهای فرانسوی، حدود ۵۰۰ اسیر آلمانی را در انباری جمع و به دستور فرمانده با تانک به جمعیت شلیک کرده، دست و پای قربانیان به همه سو پراکنده می‌شد و آن‌هایی را که هنوز نفس می‌کشیدند، با مسلسل تیرباران نمودند.

۳. عملیات هوایی، نظامی و اطلاعاتی فرانسه علیه لیبی

فرانسه در سال ۲۰۱۱، نقش مهمی در حملات هوایی ناتو به لیبی داشته است. پاریس همچنین تأیید کرده یک پایگاه نظامی پیشرفته را در شمال نیجر در مرز لیبی احداث نمود. حمله هوایی علیه ارتش لیبی، اولین بار توسط نیروی هوایی فرانسه انجام شد و بسیاری از غیرنظامیان کشته شدند.

البته این‌ها، جدای از کشتار و جنایت‌های دیگر کشورهای غربی است. از باب نمونه: کشتار ایتالیا در لیبی، یا بلژیک در کنگو که لئوپولد دوم پادشاه بلژیک در طول ۲۳ سال حکومتش (۱۹۰۸ - ۱۸۸۵)، نزدیک به ۱۰ میلیون افریقایی را قتل عام کرد. این‌ها تنها گوشه‌های از جنایت‌های غرب است که هنوز ادامه دارد.

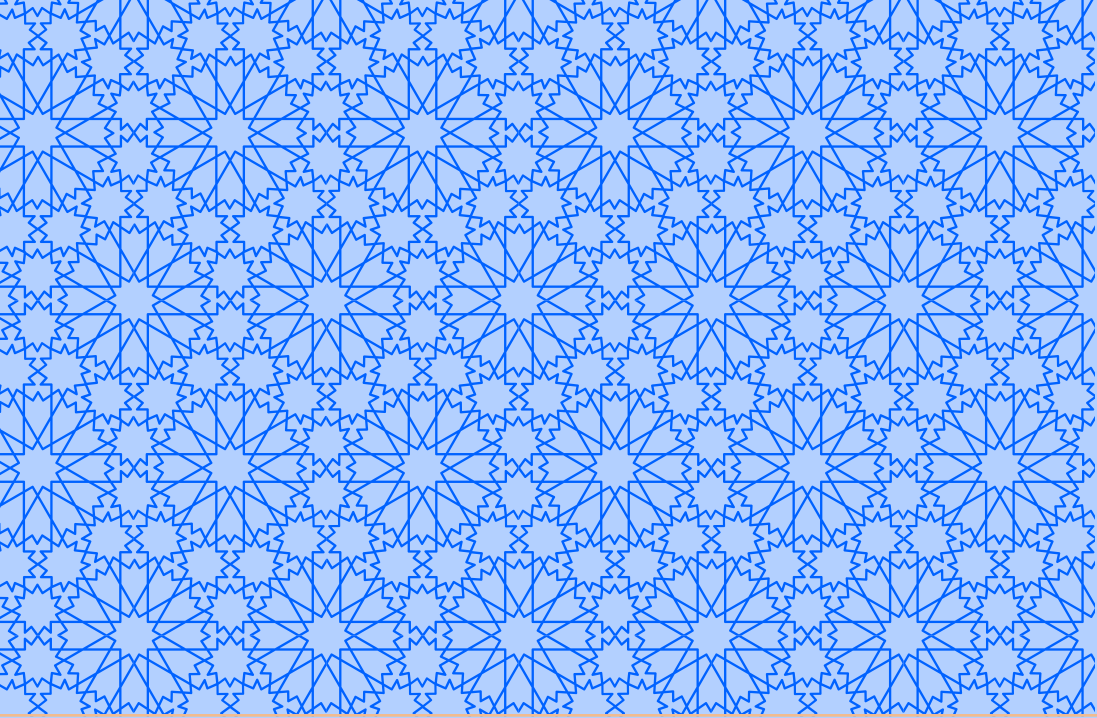
در این میان، یک پرسش باقی می‌ماند و آن این‌که آیا کشتار ادعایی دربارهٔ مسلمانان، قابل پذیرش است؟ تعداد کدام کشتار بیشتر است؟ آیا این تعداد کشتار ادعایی با سلاح سرد، یا تعداد کشتار غریبان که با سلاح‌های سرد، شروع و با سلاح‌های گرم ساده و بعد با سلاح‌های گرم پیشرفته و بسیار پیشرفته، همچون بمب اتم که به صورت کشتار جمعی است، ادامه پیدا کرد؟ بر این

کشتارهای نظامی، کشتارهای دیگری همچون ایجاد قحطی و آزمایش‌هایی که بر روی انسان‌ها انجام دادند، باید افزود. «ولتر» دانشمند و شخصیت معروف فرانسوی می‌گوید: «دین اسلام، وجود خود را به جوانمردی‌های بنیانگذارش مدیون است، در صورتی‌که مسیحیان با کمک شمشیر و تل آتش، آئین خود را به دیگران تحمیل می‌کنند ... پروردگارا! کاش تمام ملت‌های اروپا، روش ترکان مسلمان را سرمشق قرار می‌دادند»^۱.

سر توماس آرنولد می‌گوید: «این مطلب که اسلام با زور پیش رفت، عاری از حقیقت است؛ بلکه مسئله درست برخلاف آن است، برای آن‌که پیشرفت اسلام در آفریقا، از روزی شروع گردید که اروپاییان شمشیر به دست بر آفریقا مسلط شدند»^۲.

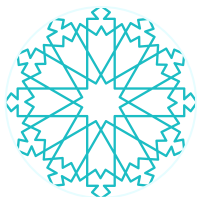
۱. کلیات آثار ولتر، چاپ پاریس، ج ۱۱، صفحه ۲۰۷. برای مطالعه بیشتر به کتاب اسلام از نظر ولتر، تألیف حدیدی، چاپ مشهد مراجعه شود؛ به نقل از سیدهادی خسروشاهی، اسلام ستیزی توطئه غرب و کلیسا، صص ۸۹-۹۰.

۲. تامس واکر آرنولد، الدعوة الی الاسلام، ص ۴۰۰؛ به نقل از اسلام ستیزی توطئه غرب و کلیسا، صص ۸۹-۹۰.



فصل پنجم: قرآن‌گرایی در زندگی







درآمد

دین مبین اسلام، برترین و کامل‌ترین ادیان الهی است؛ چه از جهت شخصیتی که قرآن بر قلب او نازل شد که برترین مردم عالمیان حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد و چه از نظر خود قرآن که پروردگار آن را نازل فرموده و تاکنون هیچ‌کس نتوانسته نه کتابی مثل آن بیاورد و بلکه حتی یک آیه شبیه به آن را نیز نتوانسته و نمی‌توانند بیاورند. کتابی که از ویژگی «تبیان لكل شیء» برخوردار است. آن چه مورد نیاز بشر بوده و تا قیامت مورد نیازشان می‌شود، اعم از راهکارهای مختلف و شیوه‌های گوناگون، در آن وجود دارد و مختص گروه خاصی نیز نیست. به این معنی که اگر به کمک «ذکر»، یعنی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و «اهل ذکر» که معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَام، باشند، بیان شود، قابل فهم برای همگان است. از این رو، باعث تعجب است که بعضی از مسلمانان، از آن دوری می‌جویند و حتی با هشدار دشمنان دین و خدا، باز هم بیدار نمی‌شوند تا با آموزه‌ها و برنامه‌های آن، زندگی سعادت‌مندانه‌ای داشته باشند. وقتی قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّاي فَاتَّقُونِ * وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ و آیات من را به بهای ناچیزی نفروشید! (و به خاطر درآمد مختصری، نشانه‌های قرآن و پیامبر اسلام را که در کتب شما موجود است، پنهان نکنید!) و تنها از من (و مخالفت

دستورهایم) بترسید (نه از مردم)! و حق را با باطل نیامیزید! و حقیقت را با این که می‌دانید کتمان نکنید».

معصومین، به عنوان شخصیت‌های معصوم و دلسوزانه در تفسیر و تبیین مفاهیم قرآنی، این کتاب را به عنوان راهنمایی کامل برای زندگی معنوی ترویج دادند. اهمیت قرآن از دیدگاه آن‌ها، بر اساس این است که قرآن نه تنها یک کتاب مقدس است؛ بلکه یک راهنمای کامل برای زندگی معنوی، اخلاقی، اجتماعی و دینی محسوب می‌شود. به بیانات معصومین علیهم‌السلام، قرآن به عنوان نوری روشن، ریسمانی محکم و مایه شفا و سعادت برای انسان توصیف شده است. آنان بیان کرده‌اند که خواندن، درک و عمل به آموزه‌های قرآن، باعث روشنایی روحی، پیشرفت در مقامات الهی و نجات در دنیا و آخرت می‌شود. با توجه به توصیه‌های معصومین، انسان‌ها باید به خواندن، درک و عمل به آموزه‌های قرآن، توجه ویژه‌ای داشته باشند. این کتاب به عنوان یک راهنما و نور، از اهمیت بسیاری برخوردار است و در برقراری رابطه انسان با خداوند و محیط اطرافش، نقش بسیار مهمی دارد. از این رو، قرآن به عنوان اسناد قدسی که به مسیر موفقیت و سعادت در دو دنیا هدایت می‌کند، باید به آن احترام و توجه شود.

قرآن کریمی که هدف همه ما، ترویج آیات نورانی و مفاهیمش است، از ریشه «قرأ» و به معنای خواندن است. از این رو، می‌بینیم اولین آیه‌ای که بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شد، «اقرأ بسم ربك الذی خلق» بود. حضرت امام خمینی رحمته‌الله‌علیه فرمودند: «منظور این آیه، آن است که قرآن بخوانید با قرائتی که خدایی باشد». پس بدانیم همه فعالیت‌های قرآنی، زمانی ارزش می‌یابد که خدایی باشد. فعالیت قرآنی ارزشمند است، زمانی که هم از خدا خط بگیرد و هم به خدا ختم شود؛ چراکه اثرگذاری و ماندگاری کار، به دلیل خدایی بودنش است. کسی که می‌خواهد قرآن را ترویج دهد،

باید خودش خدایی باشد، پس قدم اول، آن است که قبل از هر کسی، دلسوز خود باشد و برای قرآنی شدن خودش تلاش کند. اگر امام خمینی رحمته الله علیه توانست انقلاب اسلامی به پا کند، به سبب آن بود که ایشان ابتدا انقلابی در درون خود به پا کردند و وجودشان را متحول ساختند و پس از آن، در دیگران تحول ایجاد کرد. یکی از فلسفه‌های وجوب نماز، فراموش نکردن قرآن است. پس اهمیت تلاوت قرآن بسیار زیاد است. از این رو، در قرآن نیز آمده که هر چه می‌توانید قرآن بخوانید. بزرگان نیز برنامه ثابت قرآنی داشتند، چنان‌که خانم دباغ نقل می‌کنند که امام راحل رحمته الله علیه، هرگز و در هیچ شرایطی، برنامه قرآنی خود را ترک نمی‌کردند، به همین دلیل، اثر کلام امام، بیشتر از کلام ما است، چنان‌چه امروز نیز رهبر معظم انقلاب، هم خودش اهل تلاوت بسیار قرآن هستند و هم بر ترویج قرآن تأکید دارند.

تفاوت حدیث با قرآن

چرا احادیث نمی‌توانند به عنوان آیات قرآن قرار بگیرند؟ مگه احادیث پیامبر و اهل بیت کلام خدا نیستند؟

پیامبر اسلام، سخنی بدون وحی نمی‌فرمود: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۱. حتی خداوند، تهدید نموده: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ»^۲؛ هرگاه او سخنی دروغ بر ما می‌بست، ما او را با قدرت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم و احدی از شما نمی‌توانست مانع شود و از او حمایت کند.

در شریعت اسلام، برای هدایت مردم، دو گونه وحی نازل شده است:

۱. وحی قرآنی

در این نوع وحی، الفاظ و محتوا، همه از طرف خداست و از نظر بلاغت و فصاحت، نظم و نثر، محتوا، عدم اختلاف و پیشگویی از گذشته، حال و آینده، دانش‌های مختلف و ...، در سرحداعجاز است. افزون بر این، دارای ویژگی‌هایی چون محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ و ... بوده و اصول شریعت اسلام در آن آمده است.

۲. وحی بیانی یعنی حدیث

حدیث مانند قرآن کریم، وحی الهی است؛ اما الفاظ آن، توسط پیامبر بیان شده و وحی اصطلاحی اعجاز نیست و فقط مضمون و محتوای آن، به پیامبر اکرم وحی شده است. قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ

۱. نجم، ۴-۳.

۲. الحاقه، ۴۷-۴۴.

قُرْآنَهُ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ؛^۱ چراکه جمع و خواندن آن بر عهده ماست و هنگامی که ما آن را خواندیم از آن پیروی کن. سپس بیان (و توضیح) آن نیز بر عهده ماست». این بیان، همان است که به پیامبر وحی شده و او برای مردم بیان فرموده است.^۲ قرآن کریم، به عنوان یک کتاب آسمانی، گنجایش همه جزئیات و تفصیلات احکام و معارف را ندارد و فقط به بیان احکام و معارف اصولی و کلی پرداخته و بقیه را به پیامبر واگذار نموده است. بنابراین، قرآن کریم نیاز به تفسیر دارد؛ ولی با توجه به این که پیامبر از پیش خود سخن نمی‌گوید و لازم بود از طرف خداوند به او وحی می‌شد، این «وحی بیانی» است.

خداوند با فرستادن حدیث و وحی بیانی، آیات قرآن را در موارد لازم تفسیر کرده، مثلاً در آیه «۷۸» سوره «اسراء» آمده: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكَ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾؛ نماز را از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب (نیمه شب) برپا دار و همچنین قرآن فجر (نماز صبح) را، چراکه قرآن فجر، مورد مشاهده (فرشتگان شب و روز) است.^۳

چون خداوند در این آیه، درباره رکعات نماز سکوت کرده و فقط حکم کلی نماز را بیان نموده، ضرورت داشت با وحی دیگری، رکعات نماز را تبیین و تفسیر نماید.^۳

۱. قیامت، ۱۷-۱۹.

۲. جعفر سبحانی، الحدیث النبوی بین الروایه و الدرایه، ص ۷۴.

۳. رک: مرتضی عسگری، بررسی تطبیقی احادیث شیعه و سنی، فصلنامه علمی تخصصی علوم حدیث، سال چهارم، شماره دوم، تابستان ۷۸، شماره ۱۲، ص ۸-۲؛ جعفر سبحانی، نقد محتوای حدیث، صص ۳-۲۵؛ همان، الحدیث النبوی بین الروایه و الدرایه، ص ۷۴.

قرآن، دارای بطن‌ها و لایه‌های درونی است^۱ که خداوند با آگاه نمودن پیامبر از آن‌ها و او نیز مردم را آگاه می‌کرد. علاوه بر این، بعضی از مسائل اجتماعی و امور مورد نیاز مردم، در قرآن نیامده؛ ولی خداوند با حدیث قدسی جبران نموده است. بنابراین، قرآن کلیات و به مثابه قانون اساسی است و روایات نیز وحی است و فرقی با قرآن ندارد؛ اما همانند قانون عادی، جدا از قانون اساسی نوشته می‌شود.

۱. محسن فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۲۹.

تحریف قرآن

چگونه بفهمیم قرآن که امروزه در دست ماست، قرآن زمان پیامبر است و تحریف نشده؟

تحریف در لغت، به معانی دگرگونی، میل، گشتن از چیزی، کرانه و لبه ذکر شده^۱ و مفسران، در بیان مفهوم لغوی آن، بدین معانی اشاره کرده‌اند.^۲ در اصطلاح، تحریف به معنای دگرگون کردن و وارونه‌سازی است و مصادیق گوناگونی دارد.^۳

مرحوم طبرسی در تفسیر آیه **﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾**^۴ می‌نویسد: «یعنی مسیحیان و یهودیان، کلام الهی را بر غیر آن چه نازل شده بود، تفسیر می‌کردند و صفات پیامبر اسلام را که در کتاب‌هایشان ذکر شده بود، تغییر می‌دادند. در نتیجه، تحریف به دو شکل صورت می‌گیرد: یکی سوء تأویل و دیگری تغییر و تبدیل».^۵

علل عدم تحریف قرآن

مطابق برخی از ادله، هیچ تحریفی در قرآن به صورت کم یا زیاد شدن و یا به صورت تبدیل کلمات و آیات، صورت نگرفته است.

۱. گواهی تاریخ

قرآن از روز نخست، به طور ویژه، مورد توجه همه مردم به خصوص مسلمانان

۱. حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۲۸.

۲. رک: طوسی، محمد، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۹۶؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۵۱۶.

۳. رک: ابوالقاسم خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۹۷.

۴. نساء، ۴۶.

۵. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۶۷.

بوده است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شخصا محافظ قرآن بود و پیوسته دستور حفظ، ثبت و ضبط آن را می داد و مسلمانان موظف بودند آن را ثبت و حفظ کنند.^۱

۲. تواتر قرآن

از نظر علمای اسلام، اعم از شیعه و اهل سنت، تمام قرآن، آیات و کلمات آن متواتر بوده و دست تحریف در آن راه پیدا نکرده است. عده کمی از هر دو طرف، معتقد به تحریف اند که پاسخ آن ها، به صورت مفصل داده شده است.^۲

۳. روایات

برخی از روایاتی که از حضرات معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام، به دست ما رسیده، بیانگر آن است که در قرآن، هیچ تحریفی صورت نگرفته است. مانند: «ابوبصیر از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می پرسد: مردم می گویند چرا خداوند فرموده: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ ولی نامی از علی و خاندان او نبرده؟ حضرت فرمودند: در قرآن، فریضه نماز نازل گردید؛ ولی از رکعات و شرایط آن نامی برده نشد تا آن که پیامبر بیان نمودند».^۳

روایت متواتر و معروف ثقلین^۴ که وقتی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور تمسک و چنگ زدن به آن تا روز قیامت را می دهند، روشن می شود قرآن برای همیشه و تا روز قیامت محفوظ است؛ زیرا اگر تحریف شده باشد، به آن نمی توان تمسک نمود.^۵

۱. حسن حسن زاده آملی، قرآن هرگز تحریف نشده، ص ۲۸.

۲. محمد هادی معرفت، مصونیت قرآن از تحریف، ص ۳۱.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۸۶.

۴. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۱۳.

۵. حسین جوان آراسته، درسنامه علوم قرآنی، ص ۳۲.

همچنین روایاتی که ما را در حوادث و فتنه‌های روزگار، به قرآن ارجاع داده^۱ و یا احادیث عرضه روایات بر قرآن^۲ که اگر قرآن تحریف شده بود و یا این که حتی امکان تحریف در آن وجود داشت، چنین روایاتی معنا نداشت.

۴. دلیل عقلی

قرآن، کتابی است که برای هدایت و راهنمایی بشر نازل شده و به تصریح آیات آن، خداوند انسان را از مراجعه به قرآن ناگزیر می‌داند. به ضرورت عقل نیز باید آموزه‌های دینی و اصول کلی و قانون اساسی اسلام، در قالب یک کتاب مدون، همواره در اختیار بشر باشد، همان‌گونه که در ادیان گذشته نیز وجود داشته است. حال معقول نیست خداوند کتابی را در اختیار بشر قرار دهد، سپس آن را رها کند تا هرکس به میل خود، از آن کم نماید و یا بر آن بیفزاید. به عبارت دیگر، نقض غرض الهی می‌شود.^۳

۵. وجود کاتبان وحی

علاوه بر همه، پدیده نویسنده‌گان وحی نباید فراموش شود، یعنی کسانی که پس از نزول آیات بر پیامبر، آن‌ها را یادداشت می‌کردند. بنابه نقل ابو عبدالله زنجانی در کتاب «تاریخ قرآن»، پیامبر ﷺ نویسندگان متعددی داشت که وحی را یادداشت می‌کردند و چهل و سه نفر بودند که بیش از همه، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و زید بن ثابت، در امر نوشتن قرآن ملازم پیامبر بودند.^۴

آن‌ها در برخی موارد، آن چه را که نوشته بودند، برای پیامبر می‌خواندند تا هرگونه

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۳۹۸.

۲. محمد حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۹ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۲۹، ۱۹ و ۳۵.

۳. حسین جوان آراسته، درسنامه علوم قرآنی، ص ۳۲۲.

۴. ابو عبدالله زنجانی، تاریخ القرآن، ص ۲۴.

اشتباه احتمالی رفع شود. کتابی که این همه نویسنده داشته، چگونه ممکن است تحریف شود؟

با توجه به این دلیل‌ها و ادله دیگر، می‌توان نتیجه گرفت که در قرآن، علاوه بر این‌که تحریف صورت نگرفته، امکان تحریف هم وجود نداشته و ندارد.

۶. کتاب بودن قرآن در زمان رسول الله

واژه «کتاب»، بیش از دوست بار در قرآن به کار رفته است. در موارد بسیاری، مراد از کتاب، قرآن کریم است و در مواردی هم منظور تورات، انجیل، نامه عمل، نوشته، لوح محفوظ و ... است.^۱

در کتب لغت، یکی از معانی ریشه کتاب، به معنای نوشته آمده^۲ و روشن است در آیات قرآن، کتاب به معنی مکتوب است.

اما این‌که چرا به «قرآن»، «کتاب» اطلاق شده؟ برهانالدین زرکشی نوشته: «قرآن از آن رو «کتاب» نامیده شده که انواع قصص، آیات، احکام، اخبار و معارف را به‌گونه‌ای ویژه، در خود جمع کرده است».^۳

شایسته است بگوئیم چون قرآن کریم، جامع تمام انواع علوم است: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾^۴ بدان کتاب اطلاق شده است.^۵ صبحی صالح

۱. یحیی بن سلام تیمی، التصاریف لتفسیر القرآن مما اشتبهت أسماءه وتصرفت معانیه، ص ۱۷۲؛ محمد بن یعقوب فیروزآبادی، بصائر ذوی التمییز فی لطائف الکتاب العزیز، ج ۴، ص ۳۳۰؛ محمد حسین طباطبائی، ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۳۴۹.

۲. حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۹؛ محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۶۹۸.

۳. محمد بن بهادر زرکشی، البرهان، ج ۱، ص ۳۷۳.

۴. نحل، ۸۹.

۵. رک: محمد نهاوندی، نفحات الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۹؛ محمد بن طاهر ابن عاشور، التحریر و

ضمن اشاره‌ای به نام‌های قرآن، در این باره می‌نویسد: «عنوان «کتاب» برای قرآن، اشاره به جمع و فراهم آوردن آن در سطور نگاشته‌ها است؛ چون کتابت، به معنی جمع حروف و رسم و شکل دادن الفاظ است»^۱.

روشن می‌شود وقتی می‌فرماید ما این کتاب را نازل کردیم، به معنای نوشته شدن است، در آن زمان قرآن به دستور پیامبر نوشته می‌شده که در سطور بالا بدان اشاره شد.

این بحث که قرآن محاوره‌ای بوده و قرار نبوده به صورت متن درآید، ادعایی و بدون دلیل می‌باشد، چراکه ادله گوناگونی بیانگر نوشته شدن قرآن بوده و مطابق خاتمیت دین اسلام، اصل بر این بوده این کتاب تا آخرالزمان باقی بماند.

در این زمینه، می‌توان به برخی از کتب مانند: البیان از آیت‌الله خوئی، علوم قرآنی از آیت‌الله معرفت و تاریخ قرآن از محمود رامیار و ... مراجعه کرد.

با این وصف، تحریف به معنای دگرگون ساختن و وارونه کردن معانی و الفاظ است که به دلایل مختلف مانند گواهی تاریخ، تواتر قرآن، روایات، وجود کاتبان وحی و ...، در قرآن صورت نگرفته و حتی امکان آن هم وجود ندارد؛ چراکه با توجه به خاتمیت اسلام و قرآن، این کتاب باید از هرگونه تحریفی مصون بماند. این که ادعا شود کتب بسیاری پیش از قرآن هم چنین بوده، بدون دلیل است.

قرآن کتابی بوده که از ابتدا بر حفظ و نگهداری آن از طریق حفظ و نوشتن تأکید می‌شده و جدا کردن آیات از هم و یا خود آیه را گلچین کردن برای برداشت مقصود دلخواه، کاری ناپسند است.

التنوير، ج ۱، ص ۷۲.

۱. صالح صبحی، مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۷.

جن در قرآن

جن در قرآن چیست؟ جنیان چند دسته‌اند و چه ویژگی‌هایی دارند و آیا جن‌ها می‌توانند به انسان صدمه بزنند؟

برای پاسخ، ابتدا باید مطالبی را درباره زندگی جن‌ها بیان کنیم.

۱. جن‌ها مانند ما انسان‌ها زن و مرد دارند. آن‌ها نیز بچه‌دار می‌شوند و مانند ما زندگی می‌کنند. خداوند از زبان جن‌ها می‌فرماید: **﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾**؛ و این‌که مردانی از انسان‌ها به مردانی از جن پناه می‌برند و جن‌ها سبب افزایش گمراهی و طغیان آدمیان می‌شدند».

۲. جنها مانند ما انسان‌ها، مؤمن و کافر، نیکوکار و زشت‌خو دارند:

أ) جن‌های مؤمن و نیکوکار: **﴿فُلٌ أَوْحَىٰ إِلَىٰ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾**؛ بگو (ای پیامبر) به من وحی شده جمعی از جن به سخنانم گوش فرا داده‌اند. پس گفته‌اند: ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم که به راه راست هدایت می‌کند، پس ما به آن ایمان آورده‌ایم و هرگز کسی را شریک پروردگاران قرار نمی‌دهیم».

ب) جن‌های کافر و زشت‌خو: **﴿وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا﴾**؛ و این‌که انسان‌ها گمان کردند. همان‌گونه که شما (جن‌ها) گمان می‌کردید. که خداوند هرگز کسی را مبعوث نمی‌کند».

در ادامه می‌فرماید: ﴿وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ﴾؛^۱ میان ما (جن‌ها)، افرادی صالح و افرادی غیرصالحین».

۳. جن‌ها با انسان‌ها ارتباط دارند: ﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾؛^۲ مردانی از بشر، به مردانی از جن پناه می‌برند (و ارتباط برقرار می‌کنند) و آن‌ها، سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می‌شوند».

قرآن برای این موجود ناپیدا، مشخصاتی را ذکر می‌کند، از جمله:

(۱) از شعله آتش آفریده شده، برخلاف انسان که از خاک آفریده شده ﴿وَخَلَقَ

الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ﴾؛^۳

(۲) دارای علم و ادراک و تشخیص حق از باطل و قدرت منطق و استدلال است

(آیات مختلف سوره جن)؛

(۳) دارای تکلیف و مسئولیت است (آیات سوره جن و سوره الرحمن)؛

(۴) گروهی از آن‌ها، مؤمن صالح و گروهی، کافرند: ﴿وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ﴾؛^۴

(۵) دارای حشر و نشر و معادند ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾؛^۵

۱. همان، ۱۱.

۲. همان، ۶.

۳. الرحمن، ۱۵.

۴. جن، ۱۱.

۵. همان، ۱۵.

۶) میان آن‌ها، افرادی یافت می‌شود که از قدرت زیادی برخوردارند، همان‌گونه که میان انسان‌ها چنین است: «قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ»^۱.

۷) قدرت بر انجام بعضی کارهای مورد نیاز انسان را دارند: «وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ... يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَاثِيلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ...»^۲؛

۸) آفرینش آن‌ها روی زمین، پیش از خلقت انسان‌ها بوده: «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ»^۳؛

۹) جن نیز مرد و زن دارند: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يُعُودُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا»^۴ و ویژگی‌های دیگر.

بنابراین، جن‌ها موجوداتی هستند که مانند ما انسان‌ها، زن و مرد دارند، عده‌ای از آن‌ها، به پیامبران الهی ایمان می‌آورند و عده‌ای، انکار می‌کنند و راه کفر در پیش می‌گیرند. همچنین گروه گمراهان‌شان، با انسان‌ها در ارتباطند.

آیا جن‌ها می‌توانند به ما زبانی برسانند؟ و اگر می‌توانند، چه نوع زیان‌هایی را می‌رسانند؟

جواب مثبت است، یعنی جنیان می‌توانند به انسان‌ها زیان برسانند و موارد محدودی نیز از آسیب و ضرر آن‌ها به انسان‌ها، نقل شده است؛ ولی باید توجه

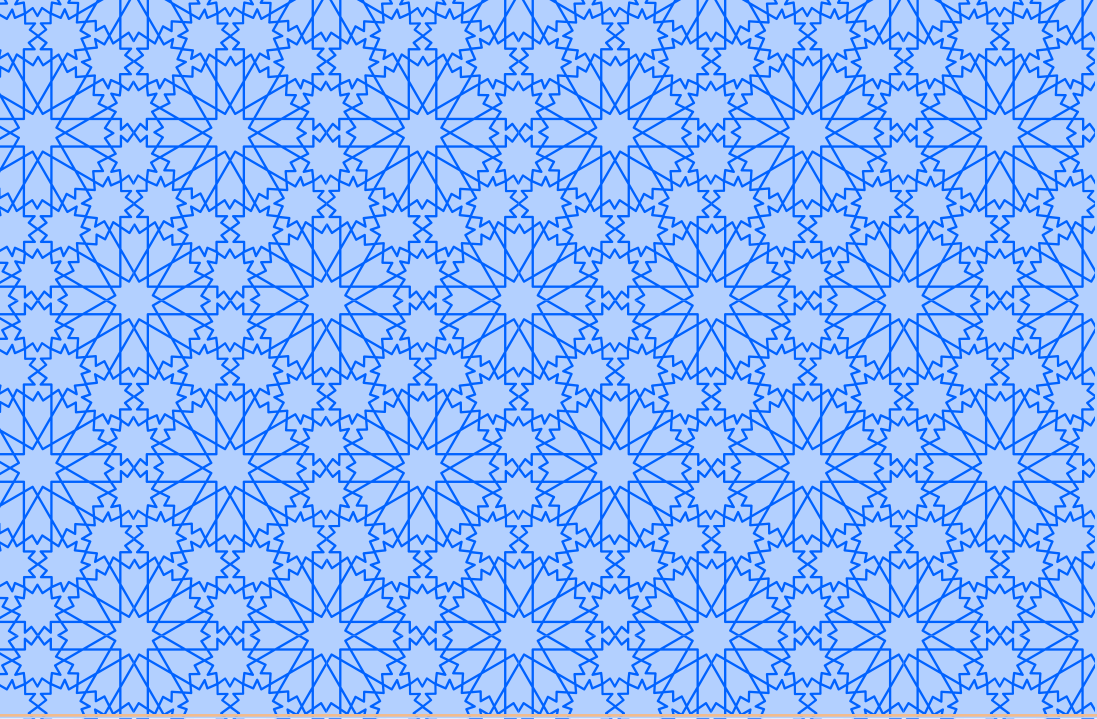
۱. نمل، ۳۹.

۲. سبأ، ۱۳-۱۴.

۳. حجر، ۲۷.

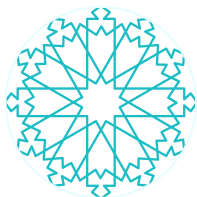
۴. جن، ۶.

داشت که زیان و آسیب اصلی جنیان به انسان‌ها، از طریق روانی و نفسانی و وسوسه است. چنان‌که در سوره ناس فرموده است: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ... مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ»؛ بگو (ای پیامبر) پناه می‌برم به پروردگار مردم ... از شر وسوسه‌گر پنهانکار که در درون سینه‌ها وسوسه می‌کند؛ خواه از جن باشد یا از انسان».



فصل ششم: فقه و زندگی







درآمد

با توجه به آن که زندگی از دو بخش اجتماعی و انفرادی تشکیل شده، دور بودن فقه شیعه از حکومت و اجتماع، در طی قرن‌های پی در پی، به رشد نامتوازن فقه، در حوزه فردی انجامیده است. این ناهماهنگی برای برخی، این توهم را به وجود آورده که فقه اختصاص به احکام فردی دارد و بیان مسائل اجتماعی، از حیطة وظایف فقه خارج است. پس از انقلاب صنعتی در اروپا و به دنبال آن موج قانون‌گرایی در غرب و سپس مشرق زمین، این توهم به وجود آمد که دین، صرفاً عهده‌دار حوزه مسائل فردی است. بنابراین تفکر، سردمداران کشورهای اسلامی، در دو قرن اخیر، نسبت به اقتباس از قوانین غربی، اقبال بیشتری نشان داده‌اند تا قوانین مذکور را جانشین احکام شریعت نمایند. این اقدام، در معاملات و حقوق تجارت و بازرگانی به سهولت انجام پذیرفت؛ اما در احکام مربوط به احوال شخصیه و حقوق خانواده، به دلیل مقاومت‌های شدید، با احتیاط و به کندی عملی شد. از سوی دیگر، فعالیت و کوشش اکثر اصلاح‌گران و احیاگران عالم اسلام، بر این محور می‌چرخیده که ثابت کنند، اسلام دینی اجتماعی است و برای اداره جامعه و نظم و نسق امور، برنامه و دستور دارد. آنان تلاش کرده‌اند تا این بعد فراموش شده اسلام را دوباره احیا کنند و مسلمانان را از سیطره فرهنگی، علمی و نظامی اجانب برهانند و آنان را به خودباوری و اعتماد به نفس برسانند. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، این فرصت فراهم شد تا فقه، بار دیگر به صحنه

بیاید و توانایی‌های خود را به منصفه ظهور برساند. اکنون که بیش از چهل سال از این رویداد مهم تاریخی می‌گذرد، علی‌رغم تلاش‌های گسترده برای اسلامی کردن قوانین، نارسایی‌ها و نواقص بسیاری وجود دارد که گاه زمینه‌ی بعضی نقدهای غرض‌آلود را به ساحت فقه به وجود می‌آورد.

فقیهان، حکم شرعی را متفاوت تعریف کرده‌اند. برخی نوشته‌اند: آن‌چه شارع مقدس با توجه به شارعیت، برای موضوعات مختلف اعتبار کرده، حکم شرعی است، مانند: وجوب، حرمت، مالکیت، زوجیت، پاکی، ناپاکی و ضمان؛^۱ اما شاید شهید صدر، بهتر از دیگران، حکم شرعی را تعریف کرده باشد: «حکم شرعی، تشریح صادر شده از سوی خداوند تعالی برای تنظیم زندگی انسان است و خطابات شرعی که در کتاب و سنت وارد شده، تنها آشکارکننده و کاشف حکم شرعی هستند، نه خود حکم شرعی». ایشان در توضیح می‌گویند: «حکم شرعی، همیشه متعلق به افعال مکلفان نیست؛ بلکه به خود آنان و یا چیزهای دیگر که در زندگی آنان داخل می‌شود نیز تعلق می‌گیرد؛ زیرا هدف از حکم شرعی، تنظیم زندگی انسان‌هاست و این هدف همچنان‌که با خطاب متعلق به افعال مکلفان، مانند: (نماز بخوان) و ... حاصل می‌شود، با خطاب متعلق به خود مکلفان و یا چیزهای دیگر داخل در زندگی آنان نیز حاصل می‌شود، مانند: احکام و خطابات که رابطه‌ی ملکیت را تنظیم می‌کند و شخص را با توجه به شروطی معین، مالک مال قرار می‌دهد. این‌گونه احکام، متعلق به افعال مکلفان نیست؛ بلکه زوجیت، حکم شرعی است که به خود مکلفان تعلق می‌گیرد و ملکیت نیز حکم شرعی است که به مال تعلق می‌گیرد».^۲

۱. ابوالقاسم گرگی، تاریخ فقه و فقها، ص ۱۷.

۲. محمد باقر صدر، المعالم الجدیدة للاصول، ج ۲، ص ۹۹.

در اسلام، به همه جوانب نیازهای انسانی، اعم از دنیایی یا آخرتی، جسمی یا روحی، عقلی و فکری یا احساسی و عاطفی، فردی یا اجتماعی توجه شده است.^۱ تعریف یاد شده از حکم شرعی، دو دسته حکم تکلیفی و وضعی را دربر می‌گیرد. حکم تکلیفی، به افعال انسان به طور مستقیم تعلق می‌گیرد، مانند: حرمت، وجوب، اباحه، استحباب و کراهت و حکم وضعی، به طور مستقیم متوجه افعال انسان نمی‌گردد؛ بلکه به وضعیتی تعلق می‌گیرد که به طور غیر مستقیم بر رفتار انسان تأثیر می‌گذارد، همانند: زوجیت، ملکیت و... بنابراین که تمام رفتار و کردار آدمی، به گونه مستقیم، اعم از رفتار فردی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و... تحت حکومت حکم شرعی است.

بنابراین، احکام اسلام، صرفاً جنبه فردی ندارد؛ بلکه به مسائل اجتماعی نیز اهمیت بسیار می‌دهد. به تعبیر دیگر، تمام احکام اعم از عبادی و معاملاتی، برای رساندن انسان به (حیات معقول) است که قرآن کریم از آن، به حیات طیبه یاد می‌کند. مرحوم علامه جعفری در این زمینه می‌گوید: «با نظر به مجموع منابع و مآخذ دین اسلام، این یک حقیقت ضروری است که محور اصلی دین اسلام، عبارت است از انسان در (حیات معقول) که هدف از آن به ثمر رسیدن شخصیت اوست در حرکت به سوی ابدیت. به همین جهت است که حق حیات شایسته در ستاسر منابع فقهی، اصیل‌ترین حکم شناخته شده است و اخلال به آن، از هر جهت که تصور شود، حرام (ممنوع جدی) است».^۲

وضع حکم برای اموری که به طور مستقیم یا غیرمستقیم با زندگی انسان ارتباط پیدا می‌کند، دلیلی برای زندگی‌گرا بودن احکام اسلام است که برای مثال، از

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۶۳.

۲. محمدتقی جعفری، فلسفه دین، ص ۱۳۷.

توصیه‌ها و روایات در باب محافظت از محیط زیست و طبیعت و احکام مربوط به حقوق حیوانات، می‌توان نام برد.^۱ به تعبیر دیگر، ایدئولوژی اسلامی، همواره انسان را به زندگی سالم‌تر و بهتر راهنمایی می‌کند. زندگی پاکیزه یا حیات طیبه که در آن، انسان از نعمت‌های الهی در حد معقولی بهره‌مند می‌گردد، از آرمان‌هایی است که اسلام برای پیروان خویش ترسیم می‌کند.

۱. مرتضی مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۲۹۲.

اختلاف مراجع تقلید

اگر اسلام یک دین ثابت و کامل است، پس چرا مراجع باهم اختلاف دارند؟

سخن از عوامل اختلاف آرای فقهی و گستره آن با همه تنوعی که دارد، فقط در محدوده‌ای کوچک از آموزه‌های دینی اسلام است؛ زیرا آموزه‌های دین اسلام، در تقسیم‌بندی کلی، به سه دسته اعتقادات، آموزه‌های اخلاقی و احکام فقهی تقسیم می‌شود و با توجه به این‌که آرای مراجع تقلید، تنها در احکام فقهی، محل رجوع و تقلید است و با عنایت به این‌که نظرات ایشان، تنها در بخشی از احکام تفاوت دارد، نمی‌توان اختلاف نظر را موجب نقض ثابت بودن دین دانست؛ زیرا از یک سو، دستور واقعی اسلام در هر مورد، یک حکم بیشتر نیست و به همین خاطر، تنها یکی از چند نظریه در هر مسئله، دستور واقعی اسلام است. از سوی دیگر، تفاوت نظرات فقها، به مقداری نیست که چند شریعت متفاوت، پیش روی مؤمنان باشد.

نکته بسیار مهم در بحث اختلاف مراجع که گاه ممکن است باعث نگرانی مؤمنان باشد، این است که این اختلافات، باعث اشتباه در عمل شده و بخشی از مقلدان مراجع در واقع، اعمالشان را اشتباه انجام داده باشند؛ زیرا می‌دانیم که حکم خدا در هر مسئله، بیش از یکی نیست؛ ولی باید توجه داشت که خداوندی که انسان را خلق کرده است، خود حد و اندازه توانایی او را می‌داند و می‌داند که ممکن است در شناخت احکام الهی، گاه به خطا رود، به همین جهت، برای انسان‌ها راه حلی قرار داده است. این راه حل، در دو عبارت «اتمام حجت» و «تکلیف به اندازه توانایی» خلاصه می‌شود.

توضیح آن‌که خداوند چون می‌داند که انسان‌ها امکان اشتباه در شناخت

احکام را دارند، برای رسیدن آن‌ها به احکام، راه‌هایی در پیش‌روی ایشان قرار می‌دهد که همان مراجعه به قرآن و حدیث و عقل است. بنابراین، هر فقیهی که تمام تلاش خود را برای فهم دین، بر اساس این سه منبع به‌کار ببرد و به نتیجه‌ای روشن برسد، همان نتیجه بر او و مقلدانش «حجت» است، یعنی خداوند همان را از آن‌ها خواهد پذیرفت و افراد در قیامت، به خاطر اشتباه در عمل مؤاخذه نمی‌شوند، مگر این‌که در راه رسیدن و شناخت احکام کوتاهی کرده یا هوای نفس و انگیزه‌های دیگر را دخالت داده باشند. بنابراین، هم فقیه و هم مقلدان او، نزد خداوند، معذور و مأجور هستند.

برای توضیح و فهم چرایی ایجاد اختلاف بین مراجع، توجه به مطالب ذیل ضرورت دارد:

در دوران غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، برای فهمیدن احکام فقهی اسلام، تنها چهار منبع وجود دارد: ۱. کتاب خدا (قرآن کریم)؛ ۲. احادیث معصومان، یعنی سنت نبی اکرم و ائمه اطهار؛ ۳. عقل و ۴. اجماع.

دلیل اختلاف فتاوا

حکم الهی نسبت به هر موضوع، یکی بیش نیست. می‌دانیم شریعت واقعی اسلام و احکام و تکالیف و قوانین حیات بخشی که خداوند بر رسول گرامی اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل فرموده، یکی بیش نیست و اگر اختلافی در احکام فقهی و فتاوی فقیهان دیده می‌شود، ناشی از اختلاف برداشت آنان از منابع فقهی شریعت است.

سخن از عوامل اختلاف آرای فقهی و گستره آن با همه تنوعی که دارد، فقط در «محدوده اندکی» از «فقه و شریعت کامل اسلام» است و فقهای مذاهب اسلامی،

در اکثر مسائل فقهی، اتفاق نظر دارند. کلیات تمام ابواب فقهی، مانند: نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، انواع معاملات و قراردادهای اجتماعی و خانوادگی و نیز بسیاری از عناصر و احکام و شرایط اصلی هر کدام مانند: ارکان نماز، تکبیر، نیت، قرائت، رکوع، سجود، تشهد، سلام و شرایطی مانند طهارت و قبله و مانند آن‌ها و نیز تمام احکامی که صریح آیات قرآن یا احادیث متواتر نبی گرامی اسلام به بیان آن‌ها پرداخته و سایر ضروریات فقه اسلامی، همه از مشترکات فقه اسلام است که تمامی فقیهان مذاهب اسلامی، بر آن‌ها اتفاق نظر دارند.

البته برخی از مسائل فرعی این ابواب که فاقد دلیل قطعی و مورد اتفاق نظر همگان باشد، در «حوزه اجتهاد و استنباط فقیهان اسلام» قرار گرفته و هر مجتهدی، با سعی و تلاش، به جستجوی دلایل مناسب، جهت کشف حکم شرعی می‌پردازد و قوی‌ترین دلیل را برگزیده و طبق آن فتوا می‌دهد و اختلاف فتوا تنها در این حوزه است.

مسائل اختلافی، دو نوع است: برخی، اختلاف بین مذاهب است که مذاهب گوناگون اسلامی بر اثر اختلاف در مبانی مذهبی و فقهی، به اختلاف نظر فقهی می‌رسند و بعضی از مسائل، اختلافی بین فقهای یک مذهب است که عوامل جزئی‌تری موجب اختلاف رأیشان می‌شود. معمولاً کتاب‌های «فقه مقارن»، به معرفی نوع اول پرداخته و کتاب تفصیلی فقه هر مذهب، عهده‌دار عرضه نوع دوم مسائل اختلافی است.

اکثریت قاطع فقیهان مذاهب، بر اساس اصل «تخطئه اشتباه» در اجتهاد^۱ و نفی نظریه تصویب^۱، رأی مجتهد را خطا پذیر شمرده و هر مجتهدی که در مسائل

۱. پندار این‌که هر رأیی مجتهد بدان رسید، حکم خدا همان می‌گردد.

فرعی فقهی، حکمی را از دلایل غیرقطعی برداشت کرد، ادعا نمی‌کند «حکم خدا قطعا همین است و بقیه فتاوی فقیهان دیگر، ضد اسلام است»؛ بلکه فتوای خویش را که نزدیک تر به واقع می‌بیند، بر خود و پیروانش حجت دانسته، ضمن این‌که احتمال صحت فتوای دیگران را نیز می‌دهد و این ویژگی سلامت فقیهان از جمود (خودرایی)، از افتخارات فقاقت در اسلام است.

اختلاف فتوا، به علت هوی و هوس و منافع شخصی نیست؛ چراکه از شرایط فقیه و مجتهد و مرجع تقلید، این است که عادل باشد و تابع هوی و هوس نباشد. نباید گمان شود که اختلاف آرا و فتاوی فقیهان، بی‌اساس بوده و هر فقیهی، طبق میل و حدس خویش فتوایی به نام دین داده؛ بلکه خود را پیرو قرآن کریم و سنت و منابع دینی دانسته و فقط آنچه را از این منابع دریافت و برداشت می‌کند، به عنوان فتوا اعلام می‌دارد. حتی اگر در مسئله‌ای، فهم مطمئنی از منابع شرعی نداشته باشد، فتوا نداد؛ بلکه عدم موفقیتش را در فهم حکم شرعی آن مسئله با کلماتی مانند «احتیاط واجب، احتیاط مستحب و محل تأمل است» بیان می‌دارد. اگر فتاوی معدود و ناچیزی بر اثر هواهای نفسانی از فقیهی صادر شده، مورد محکومیت فقیهان قرار گرفته است.

با توجه به پای بندی شدید فقیهان اسلام، به پیروی از منابع و دلایل شرعی، می‌توان دریافت اختلاف فتاوی فقیهان درون هر مذهب، یا فقیهان مذاهب گوناگون، معلول عوامل فنی است که سبب می‌شود مجتهدان هنگام استنباط احکام از منابع شرعی و اختلاف نظر در اصول و قواعد گوناگون اجتهاد و استنباط، دچار اختلاف فهم و اختلاف فتوا شوند.

سرچشمهٔ اختلاف فتاوا را می‌توان در امور ذیل خلاصه کرد:

۱. اختلاف نظر در حجیت اسناد پاره‌ای از روایات، به جهت اختلاف در معیار وثاقت (اعتبار و مورد اعتماد بودن) راویان و مانند آن؛
۲. اختلاف در جهت صدور حدیث، مانند احتمال تقیه یا موقتی بودن حکم؛
۳. اختلاف در نسخ حکم، به سبب اختلاف در ضوابط نسخ احکام، مانند نسخ قرآن به خبر واحد؛
۴. اختلاف در قرائت بعضی از آیات از نظر اعراب و مانند آن و اختلاف در نقل متون بعضی از احادیث؛
۵. اختلاف در برداشت از آیات و روایات و فهم و تفسیر آن‌ها؛
۶. تعارض ادله و اختلاف در چگونگی مرجحات؛
۷. اختلاف نظر در پاره‌ای از اصول عملیه، مانند حجیت استصحاب و برائت در شبههٔ تحریمیه و غیر آن؛
۸. اختلاف نظر در مورد محدودهٔ قواعد فقهیه؛
۹. اختلاف در حکومت عقل در بعضی از مسائل؛
۱۰. اختلاف در کیفیت تحقق اجماع و حجیت آن.

ممکن است با نگاه به این همه عوامل اختلاف فتوا، گمان شود فقهای اسلامی در کمتر مسئله‌ای اتفاق نظر خواهند داشت؛ اما ملاحظهٔ کتب فقهی فقها و مذاهب، نشان می‌دهد این عوامل، موجب اختلاف ایشان در کلیات ابواب فقه نشده؛ بلکه فقها در کلیات فقهی اسلام، هم‌فکر و هم‌نظر بوده و تنها در برخی مسائل فرعی، اختلاف فتوا داشته‌اند. این اندازه اختلاف در شناخت

حکم شرع طبیعی است؛ علاوه بر آن که در تمام علوم نظری و عقلی نیز اختلاف نظر وجود دارد. حتی در علوم تجربی (که مبتنی بر آزمایش‌های حسی است و انتظار اختلاف نظر نمی‌رود)، نظرات متفاوتی وجود دارد. بسیار دیده می‌شود در تشخیص مریضی بیمار پس از معاینه و یا پس از آزمایشات متعدد، اختلاف رأی بین پزشکان وجود دارد.^۱

مگر در اسلام سفارش به مشورت نشده؟ پس چرا فقیهان اختلاف را با مشورت حل نمی‌کنند؟ آیا اصلاً مشورت صورت می‌گیرد؟

مجتهدان فتاوی خود را پس از تحقیق و بررسی لازم و مطالعه و مشورت با علما و فقها و بررسی نظرات دیگر فقها صادر می‌کنند، حتی آقایان مراجع، جلسات استفتا دارند که سؤالات مقلدان را در جلسات مطرح کرده و در اطراف آن، به بحث و بررسی می‌پردازند و پس از رسیدگی کامل و مشاوره‌های علمی، نظریه نهایی نوشته می‌شود؛ اما باید توجه داشت این شور و مذاکره‌ها، اگر چه فواید زیادی دارد و در بسیاری از موارد تا اندازه‌ای اختلاف نظر را برطرف می‌کند؛ اما بالاخره اختلاف نظر را نمی‌توان صد در صد برطرف کرد.^۲

نتیجه: اختلافات، طبیعی بوده و معیار و ملاک مشخص دارند. تنها یکی از نظرات متعدد در هر مسئله، نظر اسلام و حکم شرعی الهی است؛ ولی مهم این است که وظیفه ما مقلدان در موارد اختلافی، رجوع به مرجع تقلید است. پس در صورتی که وی فتوا داده باشد، باید به همان فتوا عمل شود؛ ولی در صورتی که احتیاط واجب نموده باشد، وظیفه ما، عمل به احتیاط و یا رجوع به مرجع دیگر (با لحاظ شرایط رجوع) است.

۱. ناصر مکارم شیرازی، دائرة المعارف فقه مقارن، ص ۳۳۲.

۲. محمد وحیدی، فلسفه و اسرار احکام، ص ۵۳.

دیة جنین دختر

چرا دیة جنین دختر، حتی از دیة جنینی که معلوم نیست دختر است یا پسر، کم تر است؟ و اصلاً چرا باید در دین، بین زن و مرد تفاوت باشد؟

میزان دیة جنین در ماده ۷۱۶ قانون مجازات اسلامی بیان شده، تا پیش از میده شدن روح در جنین، جنسیت معنا نداشته و این بحث مطرح نمی شود.

به موجب ماده یاد شده، دیة سقط جنین بر اساس مراحل رشد جنین متفاوت است:

در مرحله اول، پس از استقرار نطفه، دیة سقط جنین، چهار درصد دیة کامل است؛

در مرحله دوم، پس از تبدیل شدن آن به توده گوشتی، دیة آن، شش درصد دیة کامل خواهد بود؛

در مرحله سوم، پس از تبدیل آن به استخوان فاقد گوشت، دیة سقط جنین، هشت درصد دیة کامل است؛

در مرحله چهارم، پس از تکمیل استخوان بندی و روییدن گوشت بر اندام او، دیة سقط جنین، یک دهم دیة کامل خواهد بود.

در مرحله پنجم، همین که روح در جنین دمیده شد، دیة سقط جنین، به اندازه دیة انسان کامل محاسبه می شود.

جنسیت جنین، در میزان دیة موثر بوده و دیة جنین دختر نصف دیة کامل یک مرد است؛ اما وقتی جنسیت جنین نامعلوم باشد، نمی توان میزان واقعی دیة را تشخیص داد. بنابراین، باید به شکلی رفتار شود که تا حد امکان، هر دو احتمال

در محاسبات لحاظ شود؛ زیرا از یک سو، باید حق اولیای دم رعایت شود و از سوی دیگر، اجرای مجازات مالی، بیش از مقدار جنایت نسبت به جانی، خلاف عدالت است. بنابراین، باید چاره‌ای اندیشید که هر دو حکم الزامی فوق مراعات شود؛ چراکه از یک طرف، احتمال پسر بودن جنین وجود دارد و از سوی دیگر، دختر بودن جنین محتمل است. رعایت احکام هر یک از این دو احتمال ضروری بوده و هیچ‌یک بر دیگری ترجیح ندارد. به همین جهت، نیمی از دیه چنین جنینی، بر مبنای دختر بودن و نیم دیگر، بر مبنای پسر بودنش حساب می‌شود. نتیجه چنین روشی، آن خواهد بود که دیه جنین، سه چهارم دیه جنین پسر باشد. دیه، یک حکم شرعی است و میزان آن را دین تعیین می‌نماید. تفاوت دیه زن و مرد، به خاطر حکمت‌هایی است که در زمان تشریح دیه وجود داشته، تفاوت‌ها را نمی‌توان به خاطر ارزش‌گذاری بر مبنای جنسیت دانست. دقت در نکات ذیل، برای درک بهتر این معنا، مفید خواهد بود:

۱. برخلاف تلقی برخی از مردم که از دیه به عنوان «خون بها» یاد می‌کنند، دیه بهای خون و قیمت جان انسان نیست. به همین خاطر، مقدار دیه، معیار ارزش و جایگاه و بهای شخص آسیب دیده نیست؛ چراکه منزلت همه انسان‌ها (اعم از زن و مرد)، به اعمال صالح و تقوای الهی است.^۱ در این جهت، جنسیت افراد هیچ نقشی ندارد.

از نظر اسلام بهای خون انسان با بیشترین دارایی‌ها و ثروت‌ها نیز قابل مقایسه و جبران نیست و اصلاً قابل ارزش‌گذاری مادی نیست. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا

۱. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛ حجرات، ۱۳.

فَكَأْتُمَا أَحْيَا النَّاسِ جَمِيعًا؛ هر کس فردی را - جز به قصاص قتل یا (به کیفر) فسادی در زمین - بکشد، چنان است که گویا همه مردم را کشته باشد.^۱

از این رو، اگر حتی امام معصوم که کامل ترین و باارزش ترین موجود است، کشته شود، مجازاتی (اعم از قصاص یا دیه) غیر از آن چه برای قاتل یک فرد عادی و حتی فاسق است، وجود ندارد. همان گونه که امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در مورد مجازات ابن ملجم این گونه وصیت نمودند.^۲

ماهیت دیه

اولاً، دیه اصالتاً مالی است که در عوض جنایت بدنی غیر عمد گرفته می شود و در موارد خاص، دیه جایگزین قصاص در جنایات عمدی می گردد؛

ثانیاً، دیه زن و مرد تا رسیدن به ثلث دیه کامل، با یکدیگر مساوی است.

دو نتیجه مهم از احکام فوق حاصل می گردد:

اول این که در جنایات عمدی، اصل بر قصاص است و با توافق طرفین (جانی و مجنی علیه یا وارث مجنی علیه)، قابل تبدیل به دیه است و در صورت تبدیل، مجنی علیه یا ولی دم می تواند هر اندازه که اراده کند (حتی چند برابر دیه عضو یا نفس)، در برابر گذشت از حق قصاص، از جانی اخذ نماید.

دوم این که هر چند دیه زن تا زمانی که میزان دیه به یک سوم برسد، مساوی با دیه مرد است و پس از آن، دیه زن نصف می شود؛ ولی عملاً در اکثر حوادثی که منجر به اخذ دیه می گردد (جراحات)، دیه زن و مرد برابر است. چون حوادثی که در جامعه، به دیه برای زنان منجر می گردد، عمدتاً ناشی از نزاع های خانوادگی، اجتماعی و یا

۱. مائده، ۳۲.

۲. نهج البلاغه، ترجمه حسین انصاریان، نامه، ص ۲۷۶.

تصادفات سهوی است که به گواهی آمار و وجدان، اکثر این حوادث به دیه بسیار کمتر از ثلث منجر می‌شود.

در حقوق اسلامی، وظایفی خاص بر عهده زن و مرد نهاده شده که تخلف ناپذیر است. برای مثال، نفقه و خرجی همسر، تهیه مسکن، خوراک، لباس و پرداخت مهریه، به عهده مرد گذاشته شده است. اگر زنی خود از منبع اقتصادی مستقل و موقعیت شغلی عالی برخوردار باشد، اشکال ندارد؛ ولی از نظر شرع، وظیفه پرداخت مخارج خانه و هزینه مسکن به عهده او نیست و شوهر نمی‌تواند وی را به پرداخت کمک هزینه خانه و زندگی مجبور سازد؛ بلکه به پرداخت هزینه‌های همسر شاغل و ثروتمند خود نیز موظف می‌باشد. البته اگر زن با رضایت خاطر و تمایل درونی، شوهر را در اداره بهتر خانه یاری دهد، مسئله ای دیگر است؛ ولی این وظیفه، شرعاً به عهده مرد نهاده شده است.

اسلام با توجه به قوامیت مرد در خانواده، مسئولیت اداره اقتصادی خانواده را به عهده مرد قرار داده و زن از این مسئولیت معاف است. با توجه به این‌که دیه برای غرامت و جبران بخشی از خلأ ایجاد شده در خانواده آسیب دیده است و از نظر اقتصادی، نقش اصلی و کلیدی، بر عهده مرد نهاده شده، دیه به نفع بازماندگان مرد، یعنی زن و فرزندان او به طور کامل گرفته می‌شود. به عبارت دیگر، در بسیاری از موارد، دیه کامل کسی که حقیقتاً از مقدار دیه بهره‌مند می‌شود، زن و فرزندان مرد هستند که به خاطر نبود مدیر اقتصادی خانواده، در معرض آسیب اقتصادی قرار گرفته‌اند.

بر این اساس، حذف مرد از صحنه خانواده و اجتماع در مقایسه با حذف زن، از نظر اقتصادی آثار زیان‌بارتری بر جای می‌گذارد. بنابراین، عدالت، اقتضا می‌کند هنگام ضرر اقتصادی نبود مرد از محیط خانواده و اجتماع، به عامل مولد بودن او از حیث اقتصادی توجه شود و بین دیه او و دیه زن فرق گذاشته شود.

در مواردی که زن نقش اول اقتصادی را ایفا می‌کند، حکم مسئله چه خواهد بود؟

قانون به‌گونه‌ی عام، وضع و اجرا می‌شود، و موارد استثنایی که زن نقش عمده اقتصادی را به عهده گرفته، سبب نمی‌شود اصل قانون ملغاً گردد یا استثنا پذیرد. البته حتی در این فرض نیز مسئولیت اقتصادی خانواده به عهده مرد است و مرد نمی‌تواند از این مسئولیت، شانه خالی کند. زن فقط یک وظیفه اخلاقی به دوش خود احساس می‌کند. با وجود این، در مواردی که زنان عهده‌دار مخارج زندگی باشند، حکومت اسلامی باید تدابیری را برای جبران خلأ ایجاد شده بیان‌دیشد.

حکم به تفاوت دیه زن و مرد در موارد افزون بر ثلث، به معنای کمتر بودن حق زندگی و سلامتی زن نسبت به مرد نیست. این قانون، با توجه به دیدگاه اقتصادی اسلام و مسئولیت‌های مرد و زن که مرد را عامل اول اقتصادی می‌داند، وضع شده است. حق زندگی برای زن و مرد یکسان است. بدین سبب، اگر مردی زنی را بکشد، می‌توان قاتل را با پرداخت نصف دیه کامل قصاص کرد و شارع، ولی دم را به پذیرش نصف دیه و صرف نظر از قصاص نفس مجبور نمی‌سازد. این بدان معنا است که در دیه، مسئله به حق زندگی و سلامت بازمی‌گردد و پیامدهای اقتصادی لحاظ شده است. مرد، با توجه به خصوصیات طبیعی‌اش، قوی‌تر و در بعد اقتصادی، ظاهرتر است و در صورت ناکارایی و فوت، خلأ وجودش بیشتر احساس می‌شود، وگرنه زن و مرد هر دو انسانند و از حق زندگی و سلامتی یکسان برخوردارند.

در هر صورت، دیه جنین را نمی‌توان بیش از دیه انسان کامل در نظر گرفت. بر این اساس، دیه جنین پس از دمیده شدن روح در آن، با لحاظ جنسیت محاسبه می‌شود. بر این اساس، دیه جنین دختر، نصف دیه کامل و دیه جنین پسر، برابر با دیه کامل است.

در مورد نامعلوم بودن جنسیت جنین نیز به همان روشی که برای خنثای مشکل وجود دارد، عمل خواهد شد. به موجب قسمت اخیر، ماده ۵۵۱ قانون مجازات اسلامی دیه خنثای مشکل، نصف دیه مرد به علاوه نصف دیه زن خواهد بود.

به موجب تبصره ماده ۵۵۱، در کلیه جنایاتی که مجنی علیه مرد نیست، معادل تفاوت دیه تا سقف دیه مرد از صندوق تأمین خسارت‌های بدنی پرداخت می‌شود. یعنی با وجود تفاوت شرعی در میزان تعیین شده دیه زن و مرد، مقدار مابه‌التفاوت از صندوق یاد شده برداشت شده و به مجنی علیه و یا خانواده او پرداخت می‌شود. بر این اساس، می‌توان گفت در حال حاضر، تفاوت دیه زن و مرد بسیار کم‌رنگ و بی‌فروغ شده و از این جهت، در حال حاضر، ایراد و شبهه نسبت به مقررات نظام اسلامی ایران، چندان قابل طرح نیست.

فلسفه غسل

کسی که هر روز به حمام می‌رود، چه نیازی به غسل و نیت کردن دارد؟

اعمال ما انسان‌ها، وقتی معنادار می‌شود که قصد و اراده‌ای جدی پشت آن باشد. به همین دلیل است که اگر کسی در خواب حرفی بزند، سخن او ارزش‌گذاری نمی‌شود یا رفتار کودکان، قابلیت ارزش‌گذاری اخلاقی، قانونی و فقهی ندارد. در واقع، معناداری عمل، وابسته به اراده و اراده، وابسته به نیت انسان است. این‌که هر کاری را برای چه هدفی انجام می‌دهیم، آن کار را معنادار می‌کند. به عنوان مثال، اگر کسی را به نوشیدن آب دعوت کنیم و او این دعوت را نپذیرد، آب ننوشیدن، می‌تواند ناشی از سه انگیزه باشد. ممکن است او اصلاً تشنه نباشد و به همین دلیل، آب را کنار بزند، این کار یک رفتار طبیعی است که هر انسان و بلکه هر حیوانی نیز آن را انجام می‌دهد؛ ولی گاه او به دلیل ناراحتی از دعوت‌کننده و کینه‌ای که با او دارد، آب را پس می‌زند. این کار، نوعی اعلام نفرت است و گاه نیز ممکن است او با وجود تشنگی آب نخورد و بگوید که آب را به دیگرانی که تشنه‌تر هستند بدهید، در این صورت، کار او فداکاری محسوب می‌شود.

در دستورات دینی نیز باید توجه داشته باشیم که رفتارهای ما وقتی اطاعت و عبادت محسوب می‌شود که به انگیزه اطاعت از دستور الهی انجام شود. چنان‌که ترک خوردن و آشامیدن در طول روز، می‌تواند ناشی از رژیم غذایی یا بی‌میلی به غذا یا حتی نیافتن آب و غذا باشد؛ ولی روزه شرعی محسوب نمی‌شود.

نکته دیگر این‌که نباید گمان کرد غسل یا وضو برای تمیزی ظاهری بدن است. شاهد این مدعا نیز این است که اگر آب در دسترس نباشد، فرد مسلمان باید برای نماز و برخی عبادات دیگر تیمم کند، یعنی صورت و دست خود را به خاک

و مانند آن بمالد و روشن است که این کار، هیچ ارتباطی با حمام رفتن و شستشو ندارد. چنان که مثلا وضو گرفتن، یعنی شستن صورت و دست ها به شکل خاص، هیچ ارتباطی با قضای حاجت و تخلی ندارد و فرد هر بار که از سرویس بهداشتی استفاده کند (تخلی کند)، وضویش باطل می شود.

علاوه بر این، غسل، احکام و مقررات دیگری دارد که رعایت آن ها نیز ضروری است. مثلا شستن بدن با آب غصبی با این که ظاهر بدن را تمیز می کند؛ ولی شرعا هیچ اثری ندارد. بنابراین، ممکن است فردی هر روز یک بار و یا روزی چند بار حمام برود؛ ولی حق ندارد بدون غسل و وضو قرآن را لمس نماید؛ اما همین که فرد نیت غسل داشته باشد و در حمام یا جای دیگری، شستشو را به صورتی که بیان شده است انجام دهد، عمل او مطابق خواست خدا بوده و آثار شرعی مد نظر شارع را خواهد داشت.

نجاست سگ

چرا سگ نجس است؟ اصلاً اگر بی‌فایده است، چرا خدا آن را آفرید؟

پیش از بررسی فقهی حکم سگ در اسلام، ذکر مقدمات ذیل ضرورت دارد:

۱. ساز و کار حاکم بر مقررات الهی

احکام و مقررات الهی، همگی در جهت و مبتنی بر مصالح و مفساد دنیوی و اخروی انسان‌هاست. ملاک و معیار پاکی و نجسی یک شیء، همیشه دائرمدار مصالح و مفساد مترتب بر آن است؛ ولی گستره مصالح و مفساد، همیشه مادی نیست؛ بلکه مصالح معنوی و علل و اسباب غیر مادی (که با علوم تجربی قابل دسترسی نیست)، در بسیاری از موارد، نقش اصلی را بازی می‌کند. اسلام برای دفع مفساد مادی یا معنوی که بر مخلوقات عالم مترتب است، همه آنان را پاک معرفی کرده و تعداد انگشت‌شماری از آن‌ها را به‌عنوان نجس دانسته که به‌واسطه حکم نجاست، بعضی از محدودیت‌ها، مانند خوردن و آشامیدن و یا نماز خواندن با آن، جایز نخواهد بود.

۲. سگ در نظام آفرینش و مقررات مربوط به آن

ذکر چند نکته در مورد جایگاه سگ در نظام آفرینش و مقررات الهی ناظر بر آن ضروری است.

اول، سگ به‌عنوان یکی از مخلوقات خدا در چرخه نظام آفرینش و جهت استفاده آدمی خلق شده است. همان‌گونه که در حدیث نبوی، یکی از اسرار خلقت سگ را به‌عنوان حمایت و حفاظت از انسان بیان نموده و رمز دشمنی

سگ با دیگر حیوانات وحشی را در مسیر تحقق این منفعت یادآور شده،^۱ در عین حال، از نظر شرعی، حقوقی نیز برای سگ مقرر شده که آدمیان ملزم به رعایت آن‌ها هستند.^۲

دوم، انسان‌ها در ارتباط با این مخلوق الهی، با دو دسته احکام وضعی و تکلیفی روبه‌رو هستند که این احکام، بر اساس مصالح و مفساد مادی و معنوی می‌باشد.

بررسی فقهی حکم سگ در اسلام

پس از بیان مطالب فوق، در این بخش به بررسی حکم سگ در اسلام می‌پردازیم. بحث را در دو قسمت اصلی حکم وضعی و احکام مختلف تکلیفی پی می‌گیریم.

حکم وضعی نجاست سگ

همه فقها از صدر اسلام تاکنون، بر نجاست سگ اتفاق نظر داشته‌اند. این نظر فقها، مستند به ادله‌ای است که در ادامه، به آن اشاره می‌نماییم.

دلایل نجاست سگ

دلیل اول: اجماع

همه فقها، اعم از متقدمان و متأخران از فقهای شیعه، قائل به نجاست سگ هستند. شیخ صدوق در کتاب «المقنع»، شیخ مفید در «المقنعه»، سید مرتضی در «الانتصار و الناصریات و الرسائل»، سلار در «المراسم العلویه»، شیخ طوسی در «الاقتصاد و الخلاف و الرسائل العشر و النهایه»، قاضی ابن البراج در «المهذب»،

محمد بن علی ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۹۷، باب ۲۵۰، باب علو خلق الكلب، حدیث ۱۰۱.

مراجعه کنید به محمدتقی جعفری، بخش حقوق حیوانات رسائل فقهی، ص ۲۰۱۱۳.

ابن حمزة طوسی در «الوسيلة»، ابن زهرة در «غنية النزوع»، ابن إدريس در «السرائر»، محقق حلی در «المختصر النافع و المعتمد و شرائع الإسلام»، یحیی بن سعید حلی در «الجامع للشرایع و نزهة الناظر فی الجمع بین الأشباه و النظائر»، فاضل آبی در «کشف الرموز»، از جمله متقدمان علما هستند که به نجاست سگ تصریح کرده‌اند و قول آنان، در تحقق اجماع موثر است. ضمن آن که بعضی از ایشان، صراحتاً به اجماعی بودن این حکم اشاره کرده‌اند.

دلیل دوم: روایات

روایات فراوان؛ بلکه در حد تواتر^۱ در مورد نجاست سگ، با بیان‌های مختلف، در کتب معتبر روایی شیعه وجود دارد که بعضی به دلالت صریح مطابقی و بعضی به دلالت التزامی و تضمینی، بیانگر نجاست سگ است. با مراجعه به یکی از کتب روایی^۲، بعضی عبارت‌ها را نقل می‌کنیم:

- «الکلب رجس نجس؛^۳ سگ موجودی نجس است»؛

- «انّ الله تعالی لم یخلق خلقاً أنجس من الکلب؛^۴ خداوند هیچ مخلوقی را نجس‌تر از سگ نیافرید»؛

- «لا والله انه نجس لا والله انه نجس؛^۵ به خدا قسم سگ نجس است، به خدا قسم سگ نجس است»؛

۱. علی پناه، مدارک العروة (للإشتهاردی)، ج ۲، ص ۵۰۰.

۲. این روایات، عموماً در کتب روایی شیعه وجود دارد؛ لکن نقل آن از وسائل الشیعه، به دلیل اعتبار سندی و دقت بالایی است که جناب شیخ حر عاملی در این منبع روایی، مبذول داشته است، عنوان می‌گردد.

۳. محمد حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۲۷، حدیث ۵۷۴ و ج ۳، ص ۴۱۳، حدیث ۴۰۲ و ج ۳، ص ۴۱۵، حدیث ۴۰۲۶ و ص ۵۱۶، حدیث ۴۳۳۳.

۴. همان، ص ۲۲۰، حدیث ۵۶۰ و ص ۲۲۸، حدیث ۵۷۸.

۵. همان، ص ۲۲۷، حدیث ۵۷۶ و ج ۳، ص ۴۱۶، حدیث ۴۰۳۱.

- «إِنْ أَصَابَ ثَوْبَكَ مِنَ الْكَلْبِ رَطُوبَةٌ فَاغْسِلْهُ؛^۱ اگر رطوبتی از سگ به لباست برخورد کرد، آن را بشوی»؛

- «يَغْسِلُ الْمَكَانَ الَّذِي أَصَابَهُ [الْكَلْب]؛^۲ مکانی از بدن را که با سگ برخورد نموده، تطهیر کنید»؛

- «وَلَا تَشْرَبْ مِنْ سُورِ الْكَلْبِ؛^۳ از دمخورده سگ چیزی ننوش»؛

- «سَأَلْتُهُ عَنِ الْكَلْبِ يَشْرَبُ مِنَ الْإِنَاءِ قَالَ اغْسِلِ الْإِنَاءَ؛^۴ از امام صادق در مورد ظرفی که سگ از آن آب خورده پرسیدم، فرمود: باید آن را پاک و تطهیر کنی».

و روایات متعدد دیگر.^۵

احکام تکلیفی مرتبط با سگ

همان طور که در مقدمه گفتیم، سگ به عنوان یکی از مخلوقات الهی جهت بهره‌مندی انسان خلق شده و خدا شیوه و چگونگی بهره‌وری را برای انسان‌ها بیان نموده تا ضمن استفاده از منافع آن، از ضررها و مفسد معنوی و مادی که به مقتضای خلقت در سگ وجود دارد، مصون باشند.

در این راستا، به بیان حکم انتفاع و ارتباط، تماس، نگهداری، خوردن، استفاده از اجزای سگ، مانند پوست و موبه عنوان لباس و مسائلی از این قبیل خواهیم پرداخت. با وجود نجاست سگ، اصل اولی در مورد انواع انتفاعات از این حیوان، بنا

۱. همان، ص ۲۲۵، حدیث ۵۷۱ و ج ۳، ص ۴۱۵، حدیث ۴۰۵ و ص ۴۴۱، حدیث ۴۱۰۸.

۲. همان، ص ۲۷۶، حدیث ۷۲۲.

۳. همان، ص ۱۵۸، باب ۹.

۴. همان، ص ۲۷۵، باب ۱۱.

۵. همان، حدیث ۴۱۰۹ و ۴۱۱۰ و ۴۱۱۳ و ۴۱۷۷ و

به مقتضای اصالة الصحه و اصل حلیت،^۱ جواز است؛ اما باید انتفاع عقلایی باشد، نه وهمی.

۱. نگهبانی و شکار

استفاده از سگ در امر نگهبانی منزل، دام، باغ، شکار و سگ‌هایی که دارای منفعت عقلایی بوده و سگ قابل آموزش (در امور عقلایی) حلال بوده و خرید و فروش آن نیز حلال است.^۲

۲. جرم‌یابی و نجات

با پیشرفت علم و شناخت ویژگی‌های منحصر به فرد این حیوان از نظر بویایی، استفاده از آن، در مواردی مثل استفاده پلیس جهت کشف مواد مخدر یا مواد منفجره و یا تعقیب مجرمان و همچنین استفاده از آن در حوادث غیرمنتظره، بنابر قاعده فقهی اصالة الصحه و اصالة الحلیه، جایز و حلال است.

۳. امور طبی و پزشکی

استفاده از اجزای سگ مانند خون یا جوارح داخلی و ظاهری آن، جهت درمان پزشکی و یا پیوند به انسان جایز می‌باشد و در صورت پیوند این اجزا، عضوی از بدن آدمی شمرده می‌گردد و دیگر نجس نیست.^۳

نکته: چنین سگ‌هایی (سگ نگهبان، شکار، سگ پلیس و ...) به لحاظ سودمندی که دارند، مال محسوب شده، قابل خرید و فروش و رهن و اجاره و ...

۱. قاعده فقهی «کل شیء هولک حلال الا تعلم انه حرام؛ هر چیزی برایت حلال است، مگر بدانی حرام می‌باشد».

۲. روح الله خمینی، نجات العباد، ص ۲۲۳.

۳. همان، توضیح المسائل، ج ۲، ص ۸۹۹؛ پیوند زدن عضوی از اعضای بدن حیوان نجس العین، مانند سگ به بدن مسلمان، اشکالی ندارد و احکام بدن مسلمان بر آن جاری می‌گردد و به دلیل آن که جزئی از بدن شخص زنده به شمار می‌رود و زندگی در آن جریان یافته، پاک است و نماز خواندن با آن جایز است.

هستند. صدمه به آنان، ضمان آور و مستوجب پرداخت خسارت است و حتی پرداخت هزینه‌های مربوط به حفظ آن، مانند تأمین خوراک و درمان آن، بر مالک واجب است.^۱

۴. خوردن

استفاده از سگ برای خوردن، حرام است و این مطلب از طریق روایات و برخی از قواعد فقهی، قابل اثبات است. ضمن آن که آدمی به مقتضای طبیعت انسانی، از خوردن گوشت سگ تنفر دارد.^۲

قاعده فقهی عامی وجود دارد مبنی بر این که: «کل نجس حرام؛ هر چیز نجسی، خوردنش حرام است». خوردن سگ نیز به سبب نجاستش، حرام است.

روایات متعدد هم بر حرمت گوشت سگ دلالت می‌کند که در یک نمونه، امام سه مرتبه با تأکید حرمت استفاده از گوشت سگ را یادآور می‌شوند.^۳

۵. استفاده در لباس و ...

استفاده از پوست و موی سگ در لباس، جایز نیست و موجب بطلان نماز می‌گردد. پوست سگ از نظر فقهای امامیه، نجس بوده و با دباغی هم پاک نمی‌شود. از این رو، استفاده از آن در لباس و پوشاک، ممنوع است و نماز با آن هم باطل می‌باشد؛ ولی اگر منفعت عقلایی برای آن وجود داشته باشد، مانند

۱. مراجعه کنید به: محمد تقی جعفری، حقوق حیوانات رسائل فقهی، ص ۱۱۳.

۲. لکن متأسفانه، فرهنگ مبتذل غربی، در این زمینه هم ساکت نبوده و با نامگذاری بعضی محصولات غذایی، مانند سوسیس هات داگ و امثال آن، اقدام به هنجارشکنی و تبلیغ مسموم می‌نماید.

۳. محمد بن الحسن طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۳۹، حدیث ۱۶۴: «عَنْهُ عَنْ عَدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي سَهْلِ الْقُرَشِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ لَحْمِ الْكَلْبِ فَقَالَ هُوَ مَسْحُوقٌ فَلْتٌ هُوَ حَرَامٌ قَالَ هُوَ نَجِسٌ أُعِيدَ هَاتِلَاتٌ مَرَّاتٍ كُلِّ ذَلِكَ هُوَ يَقُولُ هُوَ نَجِسٌ».

پیوند و امثال آن، استفاده از آن اشکالی ندارد و به لحاظ آن که جزئی از بدن انسان می‌گردد، پاک شمرده می‌شود.

۶. تماس و نگهداری

تماس و نگهداری هرگونه سگ در خانه، کراهت شدید دارد؛ ولی در مورد سگ نگهبان و شکار، در صورتی که در مکان جداگانه‌ای در منزل نگهداری گردد، مکروه نیست.^۱

۷. حکم خرید و فروش و نگهداری سگ به عنوان زینت

استفاده از سگ به عنوان زینت در بعضی جوامع غربی که به نظر می‌رسد ناشی از خلأ عاطفی، روانی و اجتماعی است، منفعت توهمی بوده و عقلایی نیست. به همین جهت، استفاده از سگ بدین منظور، مورد نهی شدید روایات قرار گرفته و کراهت دارد. ضمن آن که خرید و فروش سگ، غیر از مواردی که در بالا گفته شد، جایز نبوده و استفاده از پول حاصل از آن، حرام است.^۲

۸. کشتن و صدمه زدن به سگ

صدمه و کشتن سگ، در صورتی که هار بوده و یا بنا به تعبیر روایات، گاز گیرنده^۳ و مودی باشد، جایز است؛ اما سگ‌هایی که دارای منفعت عقلایی هستند، نه تنها کشتن آن‌ها، حرام؛ بلکه مستوجب ضمان و پرداخت خسارت به مالک است. روایات متعددی در این مورد، در بابی مستقل تحت عنوان باب

۱. محمد حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۳، باب ۴۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۲۰: «ثَمَّنُ الْكَلْبِ سُخْطٌ وَ الشُّخْطُ فِي النَّارِ؛ بهای سگ، حرام و حرام، در آتش است».

۳. کلب عقور.

خسارت مالی سگ‌ها آورده شده است.^۱

۹. رسیدگی واحسان به سگ

دادن غذا و آب به همه حیوانات و از جمله انواع سگ، مستحب و صدقه محسوب می‌گردد. البته اگر هر جاننداری در اختیار کسی قرار بگیرد، تأمین وسایل زندگی آن جاندار از جمله غذا و آب، بر شخص واجب خواهد شد. در هر حال، کلمه جاندار، شامل همه انواع حیوانات است و بنابراین، دادن آب و غذا به همه جانداران مستحب است، مگر حیواناتی که آزار و ضرری به انسان وارد کنند، مانند عقرب و افعی و مار که مودی می‌باشند و همچنین مانند سگ‌ها و دیگر حیوانات بیمار که بیماری آن‌ها، علاج ناپذیر و موجب ضرر می‌باشد.

بنابراین، احکام فقهی مقرر شده، شامل هر حیوانی می‌باشد، خواه گوشتش خوردنی باشد، یا نه؛ بلکه خواه به‌گونه‌ای قابل بهره‌برداری باشد یا نه.^۲

اگر مقداری آب برای رفع تشنگی یکی از دو حیوان سگ و گوسفند وجود داشته باشد که هر دو در آستانه مرگ هستند، آب را باید به سگ داد و گوسفند را ذبح کرد، بدان جهت که پایان دادن به حیات گوسفند با ذبح شرعی، امری مجاز است؛ ولی کشتن سگ از تشنگی، خلاف موازین شرعی است، پس آب به سگ داده می‌شود تا بدون علت هلاک نشود. این نکته را شهید ثانی در کتاب «مسأله الأفهام» آورده است.^۳

۱. مراجعه کنید به: محمد حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۲۶، باب ۱۹.

۲. محمد تقی جعفری، رسائل فقهی، ص ۱۱۶

۳. به نقل از محمد تقی جعفری، رسائل فقهی، ص ۱۱۹

فلسفه نجاست سگ

اگرچه در روایات، فلسفه نجاست سگ بیان نشده، اما می‌توان در این زمینه، نکاتی را بیان نمود:

۱. هیچ‌گاه قوانین الهی، موجود پاکیزه‌ای را که برای استفاده و سودمندی بشر آفریده شده، تحریم نمی‌کند و دستگاه تشریح (قانونگذاری) در هر جا با آفرینش مطابق و هماهنگ است.^۱ در قرآن بر این نکته تأکید گردیده که هر چیزی که در اسلام حلال شده، به دلیل پاک بودن آن است و هر چیزی که حرام شده، به دلیل خبیث بودن و ناپاکی آن است؛^۲

۲. گاهی تحریم چیزی، به خاطر بهداشت و حفظ جسم است و گاهی، به خاطر تهذیب روح و زمانی، به خاطر حفظ نظام اجتماعی. ناپاکی مورد نظر شرع مقدس، تنها به معنای داشتن ضرر و زیان مادی بر جسم نیست؛ بلکه ممکن است چیزی به دلیل اثرات ویرانگری که بر روح و صفای دل آدمی دارد و موجبات دوری انسان از یاد خدا و درک معارف دین است، جزء امور ناپاک و خبیث قرار گیرد. بنابراین، هر چیزی که حرام گردیده، لزوماً مفاسدی دارد؛ اما این‌گونه نیست که لزوماً مفسده آن جسمی باشد؛

۳. فقها بر این نکته تأکید می‌کنند که نجاست با «قذارت» که می‌توان گفت بهداشتی نبودن است، تفاوت دارد. این‌گونه نیست که هر چیز پاک، بهداشتی هم باشد، همان‌گونه که لزوماً هر چیز نجسی، غیر بهداشتی نیست. به همین دلیل، مشرک در قرآن نجس دانسته شده، با این‌که ممکن است تمام مسائل

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۷۴.

۲. اعراف، ۱۵۷.

بهداشتی رارعايت کند.^۱ همچنين خون داخل بدن انسان نجس است؛ ولی لزوماً غير بهداشتی نيست و از آن برای بيماران استفاده می‌کنند؛

۴. متأسفانه، در قرون اخير، به دليل حاکميت تفکرات علم‌گرایانه، بسياری از اندیشه‌ها را بدین سو جهت‌گيري کرده‌اند که احکام خدا را با علوم تجربی بسنجند که در عمل نیز ناکارآمدی اين روش به اثبات رسیده است. علوم تجربی بخش کوچکی از دانش بشری را تشکيل می‌دهند و قابليت آن‌را ندارند که ملاک فهم همه حقائق به خصوص حقایق دینی قرار بگیرند. به علاوه با گذشت زمان، تغيير و دگرگونی و کشف خطا در بسياری از گزاره‌های علوم، به امر عادی بدل شده و همه روزه، می‌توان در میان مجالات علمی و حتی اخبار روزانه رسانه‌ها، مواردی از تغييرات را دید.

ضمن توجه به معنای نجاست و این‌که علل و عوامل مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، می‌تواند به عنوان علت نجاست یک شی قرار گیرد و با توجه به این‌که بررسی فلسفه احکام، به معنی تمام علت یک حکم نيست، چند مطلب را در مورد فلسفه نجاست سگ اشاره می‌نماییم:

مطلب اول: تأثیرات معنوی

به لحاظ تأثیراتی که برای هم‌زیستی با این حیوان در روایات اشاره شده (مثل عدم قبول نماز یا عدم نزول فرشتگان در خانه‌ای که سگ در آن وجود دارد)، سگ از آن دسته از نجاساتی است که مفسده معنوی آن بیشتر تأکید شده است. از آن‌جا که با علوم تجربی و عقل ابزاری، راهی برای رسیدن به فلسفه معنوی و فرامادی احکام وجود ندارد، ناگزیر باید این دسته از مفاصد و مصالح را در کلام

۱. آقا رضا همدانی، مصباح الفقيه، ج ۷، صص ۷ و ۲۳۷.

معصومان که از وحی سرچشمه گرفته، جويا شويم. از اين حيث، در روايات متعدد، به چند فلسفه معنوی نجاست سگ اشاره شده:

أ) فرشتگان در خانه‌ای که در آن سگ وجود دارد نازل نمی‌شوند؛^۱

ب) نماز در خانه‌ای که در آن سگ وجود دارد، کراهت شدید دارد؛^۲

ج) از بین رفتن اعمال خوب شخص، در اثر همنشینی با سگ.^۳

مطلب دوم: مفاسد بهداشتی

یادآوری این مطلب ضروری است که برخلاف تفکر رایج در بین مردم، منظور از مضرات بهداشتی در مورد سگ، آن نیست که این زیان‌ها، علت نجاست است؛ بلکه مقصود آن است که این موارد، می‌تواند یکی از حکمت‌های نجاست سگ باشد. نگهداری سگ، عموماً سبب به وجود آمدن زمینه بیماری‌های مشترک بین انسان و حیوان می‌گردد. البته این بیماری‌ها، در ارتباط با دیگر حیوانات نیز ممکن است به وجود بیاید؛ اما متأسفانه، به دلیل این‌که عموماً سگ از هم‌زیستی نزدیک‌تری با صاحب خود برخوردار است (به طوری‌که عموماً در محل زندگی و ساختمان صاحبش رفت و آمد دارد)، زمینه سرایت بیماری بیشتر است.

مطلب سوم: مفاسد روانی و اجتماعی

از مهم‌ترین مفاسد دنیوی مترتب بر نجاست سگ، مفاسد عاطفی و روانی است که مفاسد اجتماعی مهمی را در پی خواهد داشت. به‌رغم آن‌که توسط

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۳۹۳: «أَبَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ جَبْرِئِيلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا لَا نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَلَا بَيْتًا يُبَالُ فِيهِ وَلَا بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ.»

۲. محمد حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۵، ۱۷۴، باب ۲۳ - باب کراهة الصلاة في بيت فيه كلب.

۳. همان، ج ۱۱، ص ۵۳۱: «وَعَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّادَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ مَا مِنْ أَحَدٍ يَتَّخِذُ كَلْبًا إِلَّا نَقَصَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ صَاحِبِهِ قِيرَاطًا.»

احکام شریعت، سگ به عنوان حیوان نجس العین معرفی شده، می‌بینیم برخی از افراد با سگ انس فراوان دارند، چنان‌که گاه بودن و بازی با سگ برای آنان شیرین‌تر از هم‌نشینی با اعضای خانواده می‌باشد. فرض می‌کنیم که این حکم اسلامی نبود، آن وقت پیامد آن، این بود که بسیاری از افراد حتی اهل ایمان، سگی در خانه داشته باشند و فرزندان با آن‌ها انس بگیرند و خود آنان با آن سرگرم شوند. با کمی دقت می‌یابیم برای کاری که هیچ ارزش معنوی و مادی ندارد تا چه اندازه، وقت و هزینه‌های فراوان صرف می‌شد و انسان‌ها را از کارهای ضروری و مفید غافل می‌ساخت.

تأثیرات مرتبط با وابستگی عاطفی به این حیوان در کشورهای غربی، به حدی است که گزارش شده فردی ثروتمند، تمام اموالش را برای سگش وصیت کرد و فرزندان خود را از ارث محروم نمود و حتی فردی با سگ ازدواج نمود.

وفاداری سگ، خطر وابستگی و هم‌زیستی با این حیوان را تندتر می‌کند. شخص به جای این‌که خلأ عاطفی خویش را با پیوند به جامعه و فرزندان خود به طور معقولی جبران نماید، با دل‌بستگی به سگ باوفا، خود را مشغول کرده و زمینه گسست خانوادگی و مشکلات فراوان فردی و اخلاقی را به وجود می‌آورد.

با توجه به تمام آن‌چه بیان شد، مشخص می‌شود اسلام به‌رغم مفید دانستن برخی از انواع سگ و وضع تکالیف شرعی برای چگونگی رفتار با آن، به جهت ضررهایی که تماس و ارتباط بیش از حد با سگ برای انسان دارد، سگ را موجودی نجس قلمداد نموده است. نجس دانستن سگ، مانع استفاده از آن نیست. چنان‌که مفید بودن سگ، ملازمه‌ای با پاک بودن آن ندارد.

کمک به نیازمندان به جای حج

چرا با وجود این همه نیازمند در کشور، هر سال چندین میلیارد تومان برای سفر حج هزینه می شود؟

برپایی هر امری با توجه به ارزش و اهمیتی که دارد، قطعاً هزینه درخور خود را دارد. شکی نیست که خدمت به مردم و رسیدگی به مشکلات آنان، خصوصاً مستمندان و نیازمندان، از امور مهم و اساسی شمرده می‌گردد و باید مورد توجه همگان، خصوصاً افرادی که دارای نقش و اثر در این زمینه هستند، قرار گیرند؛ اما در جامعه اسلامی و شیعی، امور مهم فراوانی (اعم از واجب و مستحب) وجود دارند که به هر کدام در جا و در زمان خود و به فراخور آن، باید توجه و رسیدگی گردد و توجه و عنایت به یک امر، نباید ما را از رسیدگی به امور دیگر بازداشته و یا غافل نماید و این همان آموزه‌ای است که از مکتب اهل بیت آموخته‌ایم.

حج و اعمال و مراسم حج، مانند نماز و روزه و سایر عبادات و امور مهم دیگر (مانند کمک به فقرا و...)، یکی از دستورات دین است که دارای کارکردهای فردی و اجتماعی فراوانی بوده و به جا آوردن آن بر مسلمان توانمند و دارای شرط، در طول عمرش، یک بار واجب می‌باشد و قطعاً اهمیت آن کمتر از اموری که در سؤال به آن اشاره شده، نیست و مصالحی برای حاجی در آن نهفته است که انجام اعمال خوب دیگر، نمی‌توانند جایگزین آن شوند، همان‌گونه که اعمال نیکوی دیگر، نمی‌توانند جای نماز را بگیرند، مثلاً کسی نماز نخواند و در وقت نماز کار کند و هزینه‌اش را به فقیر بدهد و یا هنگام نماز، به جای آن، کارهای خیر دیگر انجام بدهد. پس هر سخن را جا و هر نکته را مکانی باید.

بر اساس آموزه‌های اسلامی و دینی، وظیفه داریم هر کار و تکلیفی را در جای

خویش و به فراخور خود انجام دهیم و انجام حج واجب نیز نباید ما را از انجام دیگر تکالیف و امور خیریه بازداشته و یا غافل نماید. همین طور توجه به امور دیگر، نباید ما را از زیارت خانه خدا و اعمال ارزشمند و آثار مترتب بر آن که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود، بازدارد. چه آن مؤمن واقعی، کسی است که به همه وظایف اش به خوبی عمل نماید.

هر ساله، صدها هزار نفر مسلمان از مشرق و مغرب جهان، یک اجتماع باشکوه و بزرگی را تشکیل می‌دهند تا در تهذیب اخلاق خود بکوشند و در کنار مرکز توحیدی، یعنی کعبه، در سایه توجه به خداوند، اختلافات نژادی، طبقاتی، سیاسی و تجملات را که فاصله‌های عمیقی میان آن‌ها ایجاد کرده، کنار بگذارند و به مشکلات اجتماعی و سیاسی یکدیگر برسند و نیز درس همکاری، هم‌فکری، نظم، وحدت و اتحاد بخوانند و در مقابل دشمنان دین و نیروی مرموز استعمار، جبهه یگانه بگیرند.

هدف اسلام از مراسم حج، این است و برای تحقق بخشیدن به این هدف مقدس، آداب و دستورات متین و دقیقی قرار داده و با این دستورات، می‌خواهد انسان را از جهان ماده جدا کرده و در محیطی پر از معنویت فرو برد. تشخیص‌های مادی، جنگ و جدال‌ها، هوس‌های جنسی، لذات مادی و خیلی از درخواست‌های نفسانی را کنار بگذارد و آدمی به یک نوع ریاضت مشروع الهی دست بزند و دل و قلب خود را از صمیم جان، متوجه خداوند کند و خواهش‌های نفس، حتی مشروع آن‌را تا مدتی، در حال احرام، فراموش کند و فارغ از همه چیز، به راز و نیاز با خداوند توانا و بلندمرتبه بپردازد و توشه‌ای برای خود برچیند. همچنین نیروی معنوی خود را تقویت کرده تا در رویارویی با خواهش‌های نامشروع نفس و وسوسه‌های شیطان در دیگر روزها هم بتواند رویارویی کند و تسلیم آن‌ها نشود

و مسیر بندگی را همچنان بپیماید. به این مطلب، در روایات اشاره شده است. به طور مثال امام رضا علیه السلام که از اسرار حج سؤال شده بود، فرمودند: «سیر و حرکت به سمت خداوند متعال، به تعب انداختن بدن و منع آن از شهوات نفسانی، خضوع و خشوع و خاکسار شدن در گرما و سرما و...».

انجام اعمال، چه واجب و چه مستحب، باید آراسته و بی آرایش و به دور از زیاده روی و اسراف باشد و حج جایی است که مؤمنان می توانند از مصارف و مخارج بی رویه و اضافی خودداری نموده و به جای صرف مبالغ زیاد و بی مورد (که متأسفانه رایج است)، آن را در جای بهتر و امور مهم تر که به صلاح دین و دنیا است، هزینه نمایند.

نجس بودن غیرمسلمان!

چرا غیرمسلمانان نجس هستند و چرا خرید و فروش با اون‌ها حرامه؟ آیا تبعیض نیست؟

برای پاسخ، دو مسئله را باید جداگانه بحث کنیم: اول، نجاست غیرمسلمان و دوم، تعامل با غیرمسلمان.

أ) نجاست غیرمسلمان

هیچ انسانی را خداوند، ذاتا نجس نیافریده و تمام افراد بشر، بالذات پاک و طاهر آفریده شده و حکم به نجاست ذاتی آدمی، غیرمعمول می‌باشد؛ اما برخی از انسان‌ها، بالعرض نجاست را به جان خریده و از نظر اعتقادی و گرایش قلبی همراه با عمل، پشت به دین حق نموده و به اوهام و خرافات و دین‌های ساختگی معتقد گشته و با ایجاد انحراف و گمراهی، عناد و دشمنی خود را با خدا ثابت نموده‌اند.

در حکمت و فلسفه نجاست کفار و مشرکان از دیدگاه اسلام، گفته شده که اولاً، آنان از نجاسات که از نظر اسلام ذاتا نجس می‌باشند، مثل شراب، خون، مدفوع، بول، خوک و سگ پرهیز نمیکنند. بنابراین، بدن و لباس و سایر اشیائی که با آن‌ها تماس دارند، نجس خواهد بود و بر هر مسلمان لازم است از تماس با نجاست پرهیز کند.

ثانیاً، اسلام با حکم به نجاست کافران و مشرکان، می‌خواهد که مسلمانان از آنان دوری جویند تا گرفتار افکار و عقاید فاسد آن‌ها نشوند. بنابراین، کفار و مشرکان، هرچند از نجاسات هم دوری جویند، حکماً نجس خواهند بود.

غیرمسلمان، شامل دو دسته اهل کتاب و کفار غیر اهل کتاب می باشد. در مورد نجاست اهل کتاب، بین فقها، اختلاف فتوا وجود دارد. فقهایی که قائل به نجاست اهل کتاب هستند، مانند امام خمینی رحمته الله علیه و آیت الله بهجت و اکثر فقهای گذشته، بنابر ادله‌ای که در این زمینه دارند، حکم به نجاست داده‌اند. از جمله آیات ۲۸ و ۳۰ سوره توبه و همچنین روایاتی از جمله از یکی از امام باقر و یا امام صادق علیه السلام، در جواب سؤالی که در مورد مصافحه با مجوسی پرسیده بود، امام فرمودند: «دستش را بشوید؛ ولی وضو را لازم نیست تجدید نماید»^۱.

اما بعضی از فقها، به‌ویژه شیخ مفید رحمته الله علیه و شیخ طوسی رحمته الله علیه، از فقیهان متقدم امامیه و آیت الله حکیم و حضرات آیات: خامنه‌ای، فاضل لنکرانی، تبریزی، سیستانی و برخی، با تفاوت‌هایی، قائل به طهارت اهل کتاب هستند. از جمله ادله آن‌ها این‌که امام صادق علیه السلام از خوردن طعام اهل کتاب نهی فرمود و بعد بیان کرد: «نه این‌که غذای اهل کتاب نجس و حرام است؛ بلکه به خاطر دوری نکردن آن‌ها از شراب و گوشت خوک است».

علامه محمدتقی جعفری، مؤیداتی بر طهارت اهل کتاب دارند، از جمله: مسلمانان می‌توانند از اهل کتاب، دایه برای شیردادن بچه بگیرند و همچنین ازدواج موقت با اهل کتاب، به‌طور حتم جایز است.^۲

مقام معظم رهبری در پاسخ به این استفتا که: «آیا صندلی‌های ماشین و قطاری که مورد استفاده مشترک مسلمانان و کافران است، با این‌که کفار در بعضی از مکان‌ها بیشتر از مسلمان‌ها هستند و حرارت هوا باعث ترشح عرق و حتی

۱. محمدتقی جعفری، منابع فقه، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۲۵.

سرایت رطوبت می شود، محکوم به طهارت است؟» مرقوم داشته اند: «کافر اهل کتاب، محکوم به طهارت است و در هر صورت، در مورد اشیای مورد استفاده مشترک کفار و مسلمین با عدم علم به نجاست، حکم به طهارت آن ها می شود»^۱.

نجاست اهل کتاب را تنها ظاهری دانسته اند که بر اثر آلوده شدن به نجاست، مانند خون و مشروبات الکلی پیدا می شود. یکی از فقیهان معاصر در پاسخ به استفتایی، نجاست کافران را یک مسئله سیاسی برای پیشگیری از سرایت افکار و اعتقادات نادرست آنان به مسلمانان می داند و می نویسد: «و اما مسئله نجاست کفار، اولاً، نجاست کفار دلیل محکم روشنی ندارد و از باب احتیاط می باشد، به ویژه نسبت به اهل کتاب که به نظر این جانب پاک می باشند، به شرط این که بدنشان آلوده به نجاست از قبیل خمر و خنزیر نباشد و ثانیاً، بر فرض حکم به نجاست آنان، سنخ آن با نجاسات دیگر تفاوت دارد؛ زیرا واضح است که این حکم، جنبه سیاسی دارد، نظیر بایکوت کردن بعضی دشمنان برای این که عقاید و اخلاق سوء آنان در اثر معاشرت به جامعه اسلامی سرایت نکند و مسئله بایکوت در سیاست های جهان امروز، بسیار رایج است. هر چند با شدت و گسترش ارتباطات عصر کنونی، موضوع بایکوت در معاشرت، عملاً منتفی می باشد»^۲.

بر پایه مطالب فوق، می توان گفت: نجاست کافران یک نوع آلودگی باطنی و معنوی است و فایده و اثر آن، پرهیز از آن ها و حفظ عقاید و اخلاق بسیاری از مردم است که به سبب معاشرت با این افراد، گمراه نشوند و تحت تأثیر ایشان از اعتقادات خود منحرف نشوند. علاوه بر این، نوعاً پیروان ادیان دیگر، از بسیاری از آلودگی ها، مانند گوشت خوک و مشروبات الکلی و برخی دیگر از نجاسات،

۱. علی حسینی خامنه ای، أجوبة الاستفتاءات (فارسی)، ص ۶۶.

۲. حسینعلی منتظری، رساله استفتاءات، ج ۲، ص ۵۷۴.

خودداری نمی‌کنند و بسیاری از اشیای تحت تصرف ایشان، به این موارد آلوده می‌شود. برای پرهیز از نجاساتی که ایشان دوری از آن را رعایت نمی‌کنند و اجتناب کامل از آلودگی‌های این‌چنینی، حکم به نجاست کافران شده است. بنابراین، نجاست کفار و پیروان ادیان دیگر، به خاطر تبعیض و مانند آن نیست.

ب) تعامل با غیرمسلمانان

با مراجعه به احکام اسلامی درباره شیوه برخورد با غیرمسلمانان نیز این مطلب دیده می‌شود که حتی درون کشور اسلامی، اهل کتاب می‌توانند به صورت مسالمت آمیز، در کنار مسلمانان زندگی نمایند و حضور اقلیت‌های مذهبی و اهل ذمه در کشور، تأییدی بر مطلب مذکور می‌باشد.

با مراجعه به آیات، می‌بینیم قرآن به تمام کافران، به یک شکل نگاه نکرده و متناسب با چگونگی مواجهه و عملکرد کافران در قبال مسلمانان، احکامی را پیش‌بینی کرده است. قرآن:

اولاً، با ترسیم مرز معنادار با کافران، «رابطه» در سطح «دوستی با کافران» را نمی‌پذیرد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! غیر از مؤمنان، کافران را ولی و تکیه‌گاه خود قرار ندهید!.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ...﴾؛^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را ولی (و دوست و تکیه‌گاه خود) انتخاب نکنید! آن‌ها اولیای یکدیگرند و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آن‌ها هستند. خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند!.

۱. نساء، ۱۴۴.

۲. مائده، ۵۱.

ثانیا، قرآن برای زمان صلح، «احسان و رفتار نیک» با کافران را به عنوان یک حکم عام و ثابت ذکر کرده و آن را مصداق قسط و عدل و تابع مصالح و مفاسد ثابت معرفی کرده است. در سوره ممتحنه، سخن از نیکی به کافرانی که با مسلمانان سر جنگ ندارند، به میان آمده: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ». لاین ها که الله عن الذين لم يقاتلوكم في الدين ولم يخرجوكم من دياركم ان تبرؤهم وتقسطوا اليهم ان الله يحب المقتسطين. انما ينهاكم الله عن الذين قاتلوكم في الدين واخرجوكم من دياركم وظاهرُوا على اخرجكم ان تولوهم ومن يتولهم فاولئك هم الظالمون؛^۱ امید است خدا میان شما و کسانی از مشرکان که با شما دشمنی کردند (از راه اسلام)، پیوند محبت برقرار کند. خداوند تواناست و آمرزنده و مهربان است. خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند؛ چراکه خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندن شما کمک کردند و هر کس با آنان، رابطه دوستی داشته باشد، ستمگر است».

صاحب تفسیر «مجمع البیان»، در ذیل آیه، برقراری رابطه، نیکی و معامله عادلانه با کافران معاهد (که عهدنامه ترک جنگ با مسلمانان را امضا کرده‌اند)، بدون اشکال می‌داند: «أى ليس ينهاكم الله عن مخالطة أهل العهد الذين عاهدوكم على ترك القتال و بزههم و معاملتهم بالعدل».^۲

آیتالله مکارم شیرازی، فراتر از ایجاد رابطه مسالمت آمیز، اظهار دوستی و

۱. ممتحنه، ۷-۹.

۲. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی التفسیر القرآن، ج ۹، ص ۴۰۹.

محبت با کافران غیر حربی را هم ذکر می‌نماید: «نیکی کردن با این دسته و اظهار محبت با آن‌ها، بی‌مانع است...»^۱

دوستی با کافران، زمانی ناپسند است که موجب خود باختگی روحی و پذیرش سروری کافران گردد و این دوستی، مورد نهی اُکید قرآن است؛ اما معاشرت با حفظ عزت اسلامی، با توجه به آیه ۹ سوره ممتحنه ممنوع نیست.

خرید و فروش و معامله با کافران و غیرمسلمانان حرام نیست، مگر در موارد خاص، مثل فروش اسلحه به کفار در حال جنگ با مسلمانان و همچنین ازدواج زن مسلمان با مرد غیرمسلمان، مطلقاً ممنوع است؛ ولی راجع به ازدواج مرد مسلمان با زن غیرمسلمان و حالت‌های مختلف آن، بسیاری از فقها مانند امام خمینی رحمته‌الله علیه، معتقدند ازدواج موقت مرد مسلمان با زن یهودی و مسیحی مجاز بوده و سایر موارد مجاز نیست. علاوه بر این، ازدواج دائم مرد مسلمان با همه زنان کافر، اعم از اهل کتاب و دیگر کافران را ممنوع می‌دانند، اگرچه در این مسئله، برخی از فقها، نظرات دیگری را مطرح کرده‌اند.^۲

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۲.

۲. رک: روح الله موسوی خمینی،، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۸۵.

گناه سادات

چرا من که سید هستم و جدم به امامان برمی‌گردد، خداوند گناهم را دو سه برابر حساب می‌کند؟

این ادعا که گناهان سادات، دو یا سه برابر گناه دیگران محاسبه شود، ادعایی است که دلیلی ندارد و نمی‌توان شاهد محکمی برای آن در روایات پیدا کرد. هرچند در برخی آیات و احادیث، هشدارهایی نسبت به نزدیکان پیامبر و امامان داده شده است. برای تبیین این مطلب، توجه به نکات ذیل مناسب است:

هر کس در مقابل اعمال و کردار خود، بازخواست خواهد شد و هر کس هم‌وزن ذره‌ای، کار خیر انجام دهد، آن را می‌بیند و هر کس هم‌وزن ذره‌ای، کار بد کرده، آن را می‌بیند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هم خدا را معصیت می‌کنی و هم مدعی محبت او هستی؟! به جانم قسم که این شیوه شگفتی است. اگر محبت تو راستین می‌بود، اطاعت از او می‌کردی. این طبیعی است که هر دوستی، مطیع دوست خویشتن است»^۱.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «به دوستی ما نتوان رسید جز با عمل نیک و پرهیزکاری و دوری از گناه»^۲.

راوی می‌گوید: «حضرت سجاد علیه السلام را دیدم که از وقت عشا تا سحر، دور خانه خدا طواف می‌کرد و به عبادت مشغول بود. چون خلوت شد و کسی را ندید، به آسمان نگرست و گفت: خدایا ستارگان در افق ناپدید شدند و چشمان مردم به خواب رفت. درهای تو بر روی درخواست کنندگان گشوده ... و در خلال

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری (عدل الهی)، ج ۱، ص ۳۳۲.

۲. همان.

مناجات گریستند، سپس به سجده افتاد، نزدیک رفته و سرش را بر زانو نهادم و گریستم، اشک‌های من سرازیر شد و قطرات آن بر چهره‌اش چکید، برخاست نشست و گفت: کیست که مرا از یاد پروردگارم مشغول ساخت؟ عرض کردم: من طاوس هستم ای پسر پیامبر. این زاری و بی‌تابی چیست؟ ما باید چنین کنیم که گناهکار و جفا پیشه‌ایم. پدر تو حسین بن علی علیه السلام و مادر تو فاطمه زهرا علیها السلام و جد تو رسول خدا است. یعنی چرا با این نسب شریف و پیوندها در وحشت و هراس هستید؟ به من نگریست و فرمود: نه، نه، سخن نسب را کنار بگذار. خدا بهشت را برای مطیع و نیکوکار آفریده، هرچند غلام سیاه‌چهره باشد. آتش را برای افرادی که نافرمانی نمایند، آفریده، گرچه آقازاده‌ای از فریش باشد. مگر نشنیده‌ای سخن خداوند را: «وقتی که در صور دمیده شود، در آن حال از نسب‌ها پرسش نمی‌کنند؟!»، به خدا قسم فردا تو را سود ندهد، مگر عمل صالح که امروز پیش می‌فرستی»^۱.

در جای دیگر آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، پس از فتح مکه، بالای تپه صفا رفته و ندا در دادند: «ای پسران هاشم... به خدا دوستان من از میان شما یا غیر شما تنها پرهیزکاران می‌باشند و بس. مبادا روز قیامت بیایند در حالی که دنیا را بر دوش بکشید و دیگران آخرت را. هان که عذری بین خودم و شما و یا بین شما و خدا باقی نگذاشتم و برای هر کس از من و شما عملش خواهد بود»^۲.

امام رضا علیه السلام خطاب به زید فرمودند: «این سخنان چیست که می‌گویی؟ اگر سخن تو درست باشد و فرزندان رسول خدا وضع استثنائی داشته باشند، خداوند بدکاران آن‌ها را عذاب نکند و عمل نکرده به آن‌ها پاداش دهد! پس تو از پدرت

۱. همان، ص ۳۳۳.

۲. همان.

موسی بن جعفر علیه السلام، نزد خدا گرامی تر باشی؛ زیرا وی خدا را بندگی کرد تا به درجات قرب نائل آمد و تو می‌پنداری که بی آن‌که بندگی خدا کنی، می‌توانی در درجه موسی بن جعفر علیه السلام قرارگیری! امام آن‌گاه این آیه را خواندند: ﴿يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾^۱

پس تنها انتساب به امام و پیامبر سودی ندارد؛ مگر این‌که در مسیر حق بوده و به دستورات و قوانین اسلام عمل کند تا در روز جزا، مورد لطف و عنایت حضرت حق قرار گیرد. پس طبق موازین دینی، هر کس در مقابل کارهای خود جزا داده می‌شود. اگر اعمال نیکی انجام داده، پاداش نیک دریافت می‌کند و اگر کار زشت و ناشایستی انجام دهد، در مقابل آن مجازات خواهد شد؛ مگر این‌که از جهاتی، مشمول رحمت الهی شده و از شفاعت اولیای خدا بهره‌مند گردد.

این مطلب که پاداش و جزای سادات، به جهت ارتباط خونی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، با دیگران فرق می‌کند، اگر مراد رستگاری و بهشت و جهنم است که بیان شد و اگر مراد این است به جهت ارتباط با پیامبر، حساب ویژه‌ای روی آن‌ها باز شده، بله درست است و امری طبیعی می‌باشد؛ زیرا به جهت ارتباط با خاندان وحی، باید در عملکرد خود، نهایت دقت را بکنند؛ زیرا همان‌طور که خداوند برای آنان، احترام ویژه‌ای قائل شده و برای آن‌ها جایگاه ویژه‌ای در بین مردم قائل است، در صورت ارتکاب عمل ناشایست نیز رفتار آن‌ها زشت‌تر جلوه خواهد کرد و گاه حتی ممکن است، باعث انحراف یا به اشتباه افتادن دیگران شود. بنابراین، «هر که بامش بیش، برفش بیشتر» و به همین جهت، منتسبین به خاندان رسالت، وظیفه سنگین‌تری دارند. از همین رو خداوند به زنان پیامبر می‌گوید: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ

۱. هود، ۴۶.

۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری (عدل الهی)، ج ۱، ص ۳۳۵.

لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ؛^۱ ای همسران پیامبر، شما مانند هیچ‌یک از زنان [دیگر] نیستید».

علت این‌که همسران پیامبر با زنان دیگر تفاوت دارد، به جهت خلقت آنان نیست؛ بلکه به جهت انتساب آن‌ها به پیامبر است. از این‌رو، باید در برخورد‌هایشان با مردم، این ارتباط را محترم بشمارند؛ زیرا اگر کار ناشایستی از آن‌ها سرزند، ضربه به خاندان رسالت و ضربه به غرض الهی از رسالت است و ممکن است اگر گناهان ایشان آگاهانه باشد، در مواردی، به خاطر آثار سنگین‌تر، مستوجب عذاب بیشتری نیز باشند.

نماز رزمندگان

در زمان جنگ، رزمندگان چگونه نماز می خوانند، در حالی که زخمی بودند یا ریفیشان زخمی می شد و لباسشان نجس بوده؟

برای روشن شدن پاسخ این پرسش، توجه به این نکته لازم است که در فقه اسلامی، احکام رایج برای شرایط عادی و روزمره قرار داده شده است و به آن‌ها احکام اولیه گفته می‌شود؛ ولی از آن جا که همیشه در زندگی فردی و اجتماعی، وضعیت‌هایی پیش می‌آید که شرایط از عادی بودن تغییر می‌کند و وظایف افراد نیز در پی تغییر شرایط تغییر می‌کند. به احکامی که در این وضعیت، باید به آن‌ها عمل کرد، احکام ثانویه گفته می‌شود. مثلاً اگر وضو برای کسی ضرر داشته باشد، باید تیمم کند یا در بعضی شرایط جنگ، شکل نماز تغییر می‌کند و یا حتی اگر لازم باشد، گاه واجب است که پزشک مرد، بیمار زن را از مرگ نجات دهد، هر چند که لازم باشد به بدن او دست بزند یا بدن او را ببیند. بر این اساس، درباره نماز رزمندگان باید گفت:

اولاً، چنان چه خون بر روی بدن و لباس نمازگزار، به اندازه یک سکه و کمتر از آن باشد، موجب بطلان نماز نخواهد بود؛^۱

ثانیاً: در وضع اضطرار که پاک کردن لباس و بدن بسیار دشوار یا ناممکن باشد، نماز با بدن و لباس نجس صحیح خواهد بود.^۲

بنابراین، نماز رزمندگان که به خاطر وضع دشوار جنگی با بدن یا لباس آلوده به خون برپا شده، اشکالی نداشته است.

۱. روح الله موسوی خمینی، توضیح المسائل، ج ۱، ص ۴۷۴، مسئله ۸۵۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۴۵۳، مسئله ۸۱۳.

ازدواج پسران حضرت آدم

آیا فرزندان آدم با خواهران خود ازدواج کردند؟

درباره نحوه تکثیر نسل فرزندان آدم، دست کم سه نظریه وجود دارد: ازدواج خواهر و برادر، ازدواج با موجوداتی که خداوند فرستاد و ازدواج با انسان‌هایی که قبل از آدم خلق شده بودند. به نظر می‌رسد نظریه دوم، قوی‌تر باشد.

برخی با استناد به آیه: «وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً»؛ و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، برداشت نموده‌اند نسل موجود از انسان، منحصر به آدم و همسرش منتهی می‌شود و هیچ موجود دیگری در این امر، مشارکت ندارد؛ چراکه خدا می‌فرماید: «مِنْهُمَا»، یعنی از آدم و حوا و اگر غیر از آن دو، کسی یا موجودی شرکت می‌داشت، باید می‌فرمود: «و بَثَّ مِنْهُمَا و من غیرهما» و یا الفاظی دیگر می‌آورد که در برگزیده و رساننده این معنا باشد که موجوداتی دیگر، در ازدیاد نسل بشر شرکت داشته‌اند و این امر که نسل حاضر، فقط به آدم و حوا منتهی شود، مستلزم آن است که فرزندان آن‌ها با هم ازدواج کرده‌اند، یعنی خواهران با برادران ازدواج نمودند و تکثیر نسل صورت گرفت؛ اما این مطلب درست نیست؛ چون در صورتی که فرزندان آدم با جنسی دیگر هم ازدواج کنند، می‌توان گفت که تکثیر فرزندان از آدم و حواست؛ زیرا نسبت دادن ادامه نسل به آن‌ها درست است، یعنی ضمیر «منهما» در جمله «بَثَّ مِنْهُمَا» باز به آن‌ها برمی‌گردد. به دلیل این که اصل ادامه نسل از نطفه مرد است و مردان، فرزندان آدم و حوا بودند. بنابراین، ازدواج فرزندان آدم، با خواهران خود که برخی بر آن متمایل شده‌اند، درست نیست.

حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «این که برادران و خواهران با هم ازدواج

کرده باشند، شدیداً مورد انکار است و پذیرفتنی نیست. پس از شیث، یافت به دنیا آمد؛ اما شیث و یافت، دیگر خواهر دوقلو نداشتند و خداوند به خاطر حرمت ازدواج خواهر با برادر که در لوح محفوظ آمده، در عصر پنج‌شنبه‌ای، یک حوری از بهشت فرستاد که اسمش «برکت» بود. پس امر کرد خدا که آدم، شیث را با «برکت» تزویج کند و آدم چنین کرد. سپس در بعد از ظهر فردای آن روز، یعنی در روز جمعه، حوری دیگری از بهشت که اسمش «منزلت» یا «نزلت» بود، فرود آورده، پس خدا به آدم امر کرد که او را به عقد یافت درآورد و آدم چنین کرد و هر کدام دارای فرزند شدند. برای شیث پسری و برای یافت دختری متولد شد، که خداوند به آدم امر کرد این دختر و پسر را به عقد هم درآورد که دخترعمو و پسرعمو بودند و آدم این کار را انجام داد و فرزندان آن‌ها به دنیا آمدند و نسل بشر تکثیر شد و فرزندان برگزیده از پیامبران و رسولان از نسل آن دو هستند.^۱

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «خدا حوریه‌ای را از بهشت به سوی آدم فرود فرستاد و یکی از پسرانش را به او تزویج کرد و پسر دیگرش را با جنی که خداوند فرستاده بود، تزویج نمود و آن‌ها هم فرزندان شدند و توالد کردند و زیاد شدند».^۲

در روایت دیگری، امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «آدم چهار فرزند پسر داشت که خداوند چهار حوریه را برای آن‌ها فرستاد و هر یک از آن‌ها با یکی از حوریه‌ها ازدواج کردند و فرزندان شدند. سپس خداوند حوریه‌ها را بالا برد و این چهار پسر با چهار دختر جنی ازدواج کردند و فرزندان آن‌ها به دنیا آمد و نسل آدم زیاد شد. بنابراین، هر کسی که صبور و بردبار باشد، از آدم است و هر کسی که زیبا باشد، از

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱، باب ۵، ص ۲۲۳، حدیث ۲.

۲. همان، حدیث ۱۸.

حورالعین و هر کسی که زشت و بدخلق باشد، از جن است»^۱.

در بعضی کتب آمده، فرزندان آدم با فرزندان موجودی به نام نسناس که پیش از آدم می زیسته، ازدواج کردند و نسل انسان زیاد شد.^۲

نتیجه: به نظر می رسد دیدگاه تزویج با فرشته، می تواند مورد قبول باشد؛ زیرا در هر صورت نسب که از صلب پدر است و پدران بعدی بشر (هابیل یا قابیل) به آدم و حوا برمی گردند، اگرچه فرزندانشان زنان دیگری داشته باشند؛ چون نسب به مرد منتسب است نه زن و بر اساس این قاعده، آدم و حوا جد واقعی همه انسانها هستند. ازدواج انسان با فرشته و جن نیز امکان پذیر است. از این رو، می توان گفت که ازدواج فرزندان آدم با خواهران خود باطل است.

۱. همان، حدیث ۲.

۲. محمد احمد جادالمولی، قصه های قرآنی، ص ۳۰.

گروه خونی

در ادامه سؤال قبل، مگر فرزندان آدم هابیل و قابیل نبودند؟ پس چرا ما چهار گروه خونی داریم؟

در این که چرا گروه‌های خونی افراد چهار نوع است؟ آیا امکان به وجود آمدن چهار گروه خونی از دو نفر وجود دارد؟ و سؤال‌هایی از این قبیل، در حوزه تخصص این مرکز نمی‌باشد و باید از اندیشوران علوم تجربی مانند پزشکی جویای این امر شد.

نکته دوم این که باید توجه داشت که نسل بنی آدم، فرزندان دو زوج یعنی چهار انسان هستند نه دو نفر. یعنی هر پسر حضرت آدم با یک زن ازدواج کرده است، پس در شکل‌گیری نسل آدم دست کم چهار انسان دخالت کرده‌اند.

از سوی دیگر، احتمال داده می‌شود به صورت ژنتیکی آنتی ژن‌های A، B و O که گروه‌های خون را تشکیل می‌دهند، به صورت مخفی، در خون هر انسانی وجود داشته باشد، منتهی با عوامل خاصی به صورت A، B، AB و O بروز کنند، چنان که به صورت نادر دیده و تجربه شده، گاهی گروه خونی فرزند، نه از گروه خونی پدر است و نه از گروه خونی مادر و نیز باید توجه کرد که هابیل و قابیل، فرزندی نداشتند و بنی آدم از نسل شیث و یافث دیگر فرزندان آدم هستند.

به نحو اجمال و خلاصه، باید بگوییم در تفاسیر آیات و در روایات معصومان علیهم‌السلام و احوال بزرگان و اندیشوران، درباره ازدواج فرزندان آدم، چند نظر وجود دارد که هیچ‌یک را نمی‌توان به صورت قطعی تأیید یا رد کرد، هر چند ممکن است برخی احتمالات قوی‌تر باشند. این احتمالات عبارتند از:

۱. هر فرزند آدم، با خواهر دو قلوبی برادر دیگر ازدواج کرده باشد و ازدیاد نسل صورت پذیرفت؛^۱
 ۲. خدا موجوداتی از بهشت فرستاده و پسران آدم با آنان ازدواج کردند و نسل انسان افزایش پذیرفت؛^۲
 ۳. خدا حوریه‌ای را برای یک پسر و جنی را برای پسر دیگر فرستاد و آن دو با آن‌ها ازدواج کردند و فرزندان را به وجود آوردند که در نتیجه، تکثیر نسل صورت گرفت؛^۳
 ۴. خدا چهار حوری را یک بار و بار دیگر چهار جنی را فرستاد که با فرزندان آدم ﷺ ازدواج کردند و نسل زیاد شد؛^۴
 ۵. فرزندان آدم و حوا با فرزندان انسان‌های باقی‌مانده از قبل آدم و حوا که از نسل‌های گذشته باقی‌مانده بودند، به عنوان مثال با فرزندان نسناس، ازدواج کردند و دارای فرزندان شدند که نسل بشر از آن‌ها می‌باشند.^۵
- این اقوال، هر کدام ادله و مدعیانی در میان علما دارند که در جای خود بحث شده‌اند.

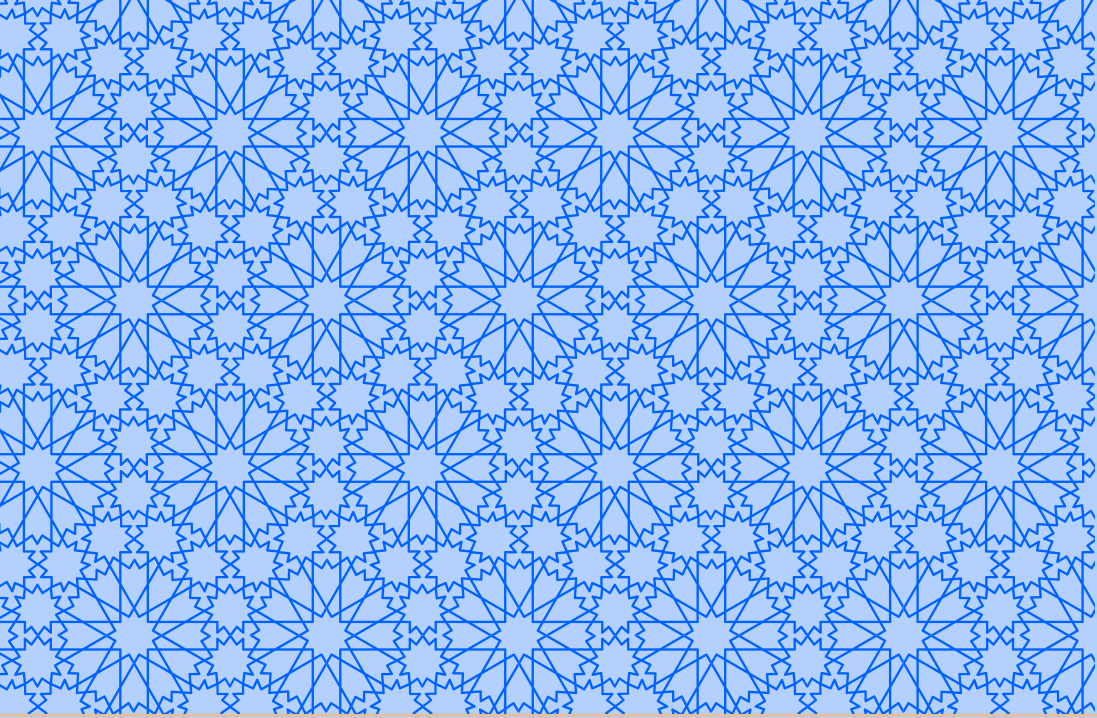
۱. محمد حسین طباطبائی، ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۳۲.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۲۳، حدیث ۲.

۳. همان، ص ۲۳۶، ح ۱۸.

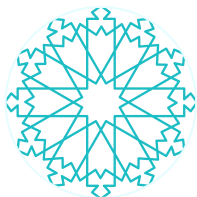
۴. همان، ج ۱۱، ص ۲۲۳، ح ۲.

۵. محمد احمد جادالمولی، قصه‌های قرآنی، ص ۳۰.



فصل هفتم: حجاب و عفاف در زندگی







درآمد

انسان در پناه محافظ، احساس آرامش می‌کند. پوشش اسلامی نیز نگهبان زن است و به او امنیت و آرامش می‌بخشد. پس هرچه این پوشش کامل‌تر شود، درصد امنیت و حفاظت زنان بالاتر می‌رود. زحمت حجاب، حق بیمه‌ای است که زن برای تأمین سلامت خود می‌پردازد؛ زیرا حجاب، مانع جریان یافتن هوای نفس و نگاه‌های آلوده و فسادآمیز، به حریم پاک زنان می‌شود. پوشش، سدی بزرگ در برابر تهاجم فرهنگ غرب است. جایگاه والای زن، می‌طلبد که این گوهر آفرینش، در صدف حجاب قرار گیرد تا ارزش‌های انسانی‌اش در امان بماند. فلسفه نگهبانی برای هر چیز، ارزش آن‌هاست و هر قدر این ارزش بالاتر باشد، به همان نسبت برای نگهداری از آن، بیشتر تلاش می‌شود. پوشیدگی زن، نماد پرهیزکاری اوست. وقتی زن تقوای جنسی را رعایت کند و خود را بپوشاند، وعده‌های الهی که برای پرهیزکاران داده شده است، درباره او نیز محقق می‌شود. در واقع، چیرگی بر هواهای نفسانی و چشم‌پوشی از لذت‌های حرام، به انسان هیبت و وقار می‌بخشد. به صورت ناخودآگاه، برخورد مردان با زنانی که پوشش ناقصی دارند، برخوردی شهوانی و ابزار است؛ ولی برخوردشان با زنان پوشیده و با حجاب، برخوردی همراه با احترام و تکریم قلبی است. نوع پوشش زن، معرف شخصیت عقیف یا هوس‌انگیز اوست که موضع‌گیری مرد را در برابر او مشخص می‌کند. تا وقتی بانوان، خود را از دید چشم‌های حریص مردان می‌پوشانند، دریای نفس آن‌ها

آرام است؛ ولی وقتی به جلوه‌گری دست می‌زنند، تلاطم روحی و نابسامانی روانی را برای مردان فراهم می‌آورند. رعایت پوشش به وسیلهٔ زنان و دختران، در قرآن مورد توجه قرار گرفته است.

خداوند در آیه‌ای از قرآن مجید، حکم و حکمت حجاب را چنین بیان می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَلزَّوْجِ كَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾؛ ای پیامبر! به زنان و دختران خود و به زنان مؤمنان بگو که روسری‌های بلند خود را بر خویش فروافکنند که این کار برای این‌که آن‌ها (به عفت) شناخته شوند تا از تعریض و جسارت (هوس رانان) آزار نکشند، بسیار بهتر است و خدا در حق خلق، آمرزنده و مهربان است.

حفظ پاکدامنی، منحصر به پوشش نیست؛ بلکه زن باید از هرگونه رفتاری که سبب تحریک و طمع‌ورزی هوسرانان می‌شود، به شدت بپرهیزد. برای نمونه، خداوند حتی نرمش در سخن گفتن را که سبب تحریک و گناه است، نفی می‌کند. همچنین خداوند در قرآن، «تَبَرُّج»؛ یعنی آرایش برای خودنمایی را نکوهیده و آن را به جامعهٔ جاهلی نسبت داده و فرموده است: ﴿وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَةِ الْأُولَى﴾؛^۱ و خود را همانند زینت‌نمایی روزگار جاهلیت پیشین، زینت‌نمایی نکنید.

در حقیقت، آن‌چه مردان را تهییج می‌کند، سه چیز است: زیبایی، زیور و حرکت‌های اغواکننده که در قرآن مجید، به تبرج تعبیر شده است. رفتار زن، می‌تواند وسیلهٔ اغوا و تهییج مرد شود، یعنی اگر زیبایی و زیور زنی دیده شود؛ ولی رفتار او معقول و متین باشد، مرد اغوا نمی‌شود، مگر به ندرت. به همین دلیل،

۱. احزاب، ۵۹.

۲. احزاب، ۳۳.

نرم سخن گفتن زن، گاهی از بی‌حجابی هم اغواکننده‌تر است. امروزه، بعضی لباس‌ها که مد روز نیز هستند، حجم و انحناهای بدن را چنان نمایان می‌کنند که اغوای این پوشیدگی، گاهی از برهنگی نیز بیشتر است. در کریمه دیگر قرآنی آمده: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»؛ ای پیامبر! به زنان و دختران خود و به زنان مؤمنان بگو که جلباب‌های خود (روسری‌های بلند) را بر خویش فرو افکنند. این کار، برای این‌که شناخته شوند و مورد آزار واقع نگردند، بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است».

پوشش کامل زن، نشانه حیا و ایمان اوست. قرآن نیز با همین انگیزه و هدف، پوشیدن جلباب را به زنان توصیه می‌کند و رعایت آن را برخاسته از پاکدامنی و عفت می‌داند؛ زیرا پوشاندن تمام بدن، به شناساندن چنین زنانی به عنوان اهل حجاب و عفت و صلاح و پرهیزکاری کمک می‌کند. در نتیجه، وقتی با این عنوان شناخته شدند، دیگر اذیت نمی‌شوند و اهل فسق و فجور، مزاحم آنان نمی‌شوند.^۲ رهبر فرزانه انقلاب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در این باره می‌گوید: «پای‌بندی بانوان به حجاب، آنان را در رسیدن به مدارج عالی معنوی کمک می‌کند و از سقوط به پرتگاه‌هایی که در سر راه آنان قرار دارد، مانع می‌شود. هیچ بحثی درباره پوشش زن، نباید متأثر از هجوم تبلیغاتی غرب باشد. البته حجاب زنان، به چادر منحصر نمی‌شود؛ ولی چادر، بهترین نوع حجاب و نشانه ملی ماست و هیچ منافاتی با فعالیت‌های زنان مسلمان در مسائل اجتماعی و فرهنگی ندارد».^۳

۱. همان، ۵۹.

۲. محمدحسین طباطبائی، ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۵۱۰ با اندکی تغییر.

۳. روزنامه جمهوری اسلامی، ش ۳۶۴۲، ص ۳، پنجم دی ماه ۱۳۷۰.

اساساً، حیا، مانع افتادن انسان در دام انحراف جنسی و ضامن پاکدامنی اوست. حیا، یکی از بهترین نیروهای کنترل‌کننده درونی است. حیا، سبب سلامت روانی است. اگر به این ندای درونی که نشانه هماهنگی با طبیعت انسانی است، پاسخ داده نشود، تعادل انسان از میان می‌رود. همان‌گونه که پاسخ ندادن به غریزه گرسنگی و تشنگی، انسان را به سختی می‌اندازد، پاسخ ندادن به غریزه حیا نیز روابط انسان را مختل می‌سازد. همچنین در پرتو حیا، شخصیت آدمی در امان می‌ماند. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ تَوَبَّهُ حَفِي عَلَى النَّاسِ عَيْبُهُ؛ هر کس جامه حیا را بر خود بپوشاند، عیبش از مردم پوشیده می‌ماند».

البته میان ادب و حیا نیز رابطه محکمی وجود دارد و بسیاری از رفتارهای مؤدبانه، نمونه‌ای از رفتار حیامدارانه است. در بسیاری از موارد، سبب پای بندی افراد به ادب، وجود روحیه حیا در آن‌هاست. انسانی که حیا دارد، از انجام دادن کارهای ناپسند خجالت می‌کشد، در حالی که اگر شرم نمی‌کرد، ممکن بود آن‌ها را انجام دهد. از این‌رو، حیا، در آراسته شدن انسان به ادب نیز نقش به‌سزایی دارد. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «آن چه از حیا ریشه می‌گیرد، عبارت است از نرمش، مهربانی، در نظر داشتن خدا در آشکار و نهان، سلامت، دوری کردن از بدی، خوش‌رویی، گذشت و بخشندگی و پیروزی و خوش‌نامی میان مردم. این‌ها فایده‌هایی است که خردمند، از حیا می‌برد».^۱

بی‌حیایی، زن را با همه ارزش‌های والای ذاتی‌اش، ابزاری برای سودجویان می‌سازد و غرور زنانه‌شان را که بخش جدانشدنی از شخصیت زنانگی آنان است، خواهد شکست.

۱. محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ج ۲، ص ۵۶۳.

۲. همان، ص ۵۶۴.

پوشش و حیا، تفکیک ناپذیرند. تا جلوه‌ای از حیا در زنی وجود نداشته باشد، پوشش را هم با جدیت مراعات نخواهد کرد. زنان باحیا، کسانی هستند که از نمایش بدن، موی سر و زینت‌های خود شرم دارند. پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: «خدا، حیا و پوشیدگی بندگانش را دوست دارد»^۱.

بی‌حیایی زنان و دختران جوان، بیشتر در هم‌نشینی با دوستان بی‌حیا، تماشای فیلم‌های مبتذل، بی‌توجهی به ارزش والای عفت و حیا، ضدارزش ندانستن بی‌شرمی، فرهنگ نامناسب خانوادگی و بی‌قید و بندی پدر و مادر ریشه دارد. مسائل اخلاقی و تربیتی، از ظرافت خاصی برخوردار است و از پایین‌ترین دوره سنی شکل می‌گیرد. اشتباه است که به مسائل تربیتی مربوط به شرم و حیای دختران تا نه سالگی توجه نشود. آن‌گاه با فرارسیدن زمان تکلیف، از آن‌ها خواسته شود تا یک‌باره در درون خود انقلاب برپا کنند. امور تربیتی، حقایقی هستند که باید به تدریج شکل گیرند. حجاب نیز یک فرهنگ است و باید به تدریج و در گذر زمان، در روح و جان آدمی نهادینه شود. صفت ارزشمند حیا، ارزشی بزرگ به زن می‌بخشد و بی‌حیایی، او را از مقام انسانیت، به زیر خواهد کشید.

۱. حسین بن محمد تقی نوری، مستدرک الوسائل، نوری، ج ۷، ص ۴۶۳.

تبعیض جنسیتی

چرا در اسلام تبعیض جنسیتی وجود دارد؟

از نظر اسلام، زن و مرد هر دو در انسانیت و ظرفیت کمال و هدف نهایی آفرینش یکسان بوده، زن از لحاظ مقام انسانی، هیچ کاستی و نقصانی نسبت به مرد نداشته و در کمالات انسانی، تفاوتی بین آن‌ها مطرح نشده است؛ اما این واقعیت قابل انکار نیست که زن و مرد، از لحاظ ساختار جسمی و روحی و توانمندی‌های فردی، وضعی متفاوت دارند. دین اسلام بر اساس تفاوت‌ها و اختلافات طبیعی جسمی و روحی، وظایف و مسئولیت‌های متفاوتی را برای زنان و مردان در نظر گرفته است. تفاوت در وظایف و حقوق زن و مرد، متناسب با تفاوت‌های جسمی، روحی و عاطفی آن‌ها، در نظر گرفته شده و این اختلاف، تبعیض نخواهد بود. تبعیض، یعنی میان دو فرد یکسان از همه نظر، فرق گذاشته شود؛ اما تفاوت میان افراد متناسب با وضع و توانمندی‌های آن‌ها، عین عدالت است.

در قابلیت رشد و تکامل و رسیدن به سعادت ابدی، تفاوتی بین زنان و مردان وجود ندارد؛ اما تساوی و برابری در حقوق انسانی، به معنی تشابه و همسانی همه حقوق و مسئولیت‌ها و قابلیت‌های اجتماعی نیست. اتفاقاً وقتی وضع و توانایی‌های دو جنس متفاوت و ناهمگون است، اعطای مسئولیت‌های مساوی و توقع تکالیف برابر، ظلمی آشکار به زنان خواهد بود، همان بیراهه‌ای که در غرب، به نام دفاع از حقوق زن و فمینیسم، بزرگ‌ترین ظلم را به زنان کرد و بدون توجه به تفاوت‌های زن و مرد، آنان را در میدان رقابتی، دوشادوش مردان وارد کرد.

اسلام تساوی میان زن و مرد را در حقوق و تکالیف، به دلیل تفاوت‌های میان آن‌ها نمی‌پذیرد و نه به دلیل وجود تفاوت‌ها، تبعیض میان آن‌ها را مجاز می‌شمارد.

حدود حجاب

آیا برای حجاب و حدود آن، میزانی وجود دارد؟

معنای حجاب

حجاب در لغت، به معنای منع از وصول، پرده و پوشش آمده است.^۱ حجاب هم به معنی پوشیدن است و هم به معنی پرده و حاجب. بیشتر کاربرد این واژه، به معنی پرده است. اطلاق این کلمه بر پرده و امثال آن، از آن جهت است که پرده، وسیله پوشش است. در هر صورت، این واژه، تنها به معنای پوشش ظاهری یا پوشاندن بدن نیست و در اصل، به مفهوم پنهان کردن زن از دید مرد بیگانه است. هر پوششی حجاب محسوب نمی‌شود؛ بلکه پوششی حجاب است که به مثابه پرده‌ای شی‌ای را مستور نموده و در پشت خود قرار دهد.^۲

در اصطلاح متشرعه نیز وقتی گفته می‌شود انسان، به ویژه زن، باید حجاب داشته باشد، مراد این است که حدی از بدن که دین دستور داده، باید پوشیده شود، به گونه‌ای که مانع از دید ناظر باشد تازیایی‌ها و اندام در معرض دید نباشد. چنین حجابی هم در پوشاندن بدن،^۳ هم در حفظ و کنترل چشم،^۴ هم در گفتار و لحن صدا،^۵ هم در راه رفتن و سایر رفتارها^۶ و هم در آرایش نکردن میان مردم،^۷ باید مراعات شود.

۱. حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۱۹. علی اکبر قرشی بنایی، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری (مسئله حجاب)، ج ۱۹، ص ۴۳۰.

۳. نور؛ ۳۱؛ احزاب؛ ۵۹.

۴. همان، ۳۱-۳۰.

۵. احزاب، ۳۲.

۶. نور، ۳۱.

۷. احزاب، ۳۳.

استفاده از کلمه حجاب در مورد پوشش زن، نسبتاً جدید است. در قدیم، مخصوصاً در اصطلاح فقها، کلمه «سَتر» به معنی پوشش، به کار رفته است. فقها چه در کتاب «الصلوه» و چه در کتاب «نکاح» که این مطلب را گفته‌اند، کلمه «سَتر» را به کار برده و از کلمه حجاب استفاده نکرده‌اند. همین تغییر اصطلاح، سبب شده بسیاری گمان کنند اسلام می‌خواهد زن همیشه پشت پرده و در خانه محبوس باشد و بیرون نرود.

وظیفه پوشیدگی که اسلام برای زن مقرر کرده، بدین معنی نیست که از خانه بیرون نرود و در خانه زندانی باشد. کارکرد پوشش زن در اسلام، به این شکل است که زن در معاشرت خود با مردان، بدن خود و مظاهر زیبایی را بیوشاند و جلوه‌گری و خودنمایی نکند. آیات مربوطه، همین معنی را ذکر می‌کند و فتوای فقها، مؤید همین مطلب است.^۱

در این مجال، مفهوم عفاف که معمولاً به مفهوم حجاب پیوند می‌خورد، باید توضیح داده شود. واژه «عفاف»، از ریشه «عفت» و به معنای منع و حفظ از غیرحلال و موارد قبیح و ناپسند است.^۲ عفاف، ریشه درونی برای تحقق حجاب، به عنوان نمود بیرونی عفاف است. از سوی دیگر، پوشش ظاهر به تقویت روحیه عفاف و خویش‌تن‌داری کمک می‌کند.

پوشش اسلامی در قرآن

رعایت پوشش توسط بانوان، علاوه بر آن‌که نشانه احترام به مقررات دینی و قوانین است، به امنیت بانوان و گسترش عفاف، کمک شایانی خواهد کرد. با این

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری (مسئله حجاب)، ج ۱۹، ص ۴۳۰.

۲. رک: محمد بن مکرّم ابن منظور، لسان العرب، ج ۹، ص ۲۵۳؛ حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۷۳.

حال، به هیچ وجه لباس متحد الشکلی برای حجاب تعیین نشده است و بانوان در نوع و رنگ پوشش آزاد هستند. به همین خاطر، در هر منطقه و همچنین در فرهنگ‌های گوناگون، تنوع آشکاری در طرح و رنگ لباس بانوان دیده می‌شود.

آن چه رعایت آن لازم است، پوشش تمام بدن جز صورت و دست‌ها (از سرانگشتان تا مچ) است؛ اما این که چه لباسی، با چه طرح و رنگی بپوشند، به سلیقه افراد واگذار شده است.

لزوم پوشیدگی زن در برابر مرد بیگانه، یکی از مسائل مهم اسلامی است. در قرآن کریم، درباره این مطلب، تصریح شده است. حجاب از احکام ضروری اسلام است و هیچ مسلمانی نمی‌تواند در الزامی بودن پوشش تردید کند؛ زیرا هم قرآن مجید به آن تصریح کرده و هم روایات بسیار، بر وجوب آن گواهی می‌دهد. به همین جهت، فقیهان شیعه و سنی، به اتفاق، به آن فتوا داده‌اند.

همانطور که نماز و روزه، به دورانی خاص اختصاص ندارد، دستور پوشش نیز چنین است و ادعای عصری بودن یا اختصاص آن به جامعه حجاز صدر اسلام، بی دلیل و غیر کارشناسانه می‌نماید؛ زیرا ادله این حکم، عام الشمول، فراعصری و فرامکانی است. خدا در آیه‌ای، نخست به مردان و در آیه بعد، به زنان مسلمان فرمان می‌دهد از چشم‌چرانی پرهیز کنند و در رعایت پوشش بدن، از نامحرمان کوشا باشند: ﴿قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُونَ أَرْوَاحَهُمْ ذَلِكُمْ أَزْكَ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾؛ [ای پیامبر!] به مردان مؤمن بگو: دیدگان خود را فروخوابانند و عفت پیشه ساخته، دامن خود را از نگاه نامحرمان بپوشانند. این کار برای پاکی و پاکیزگی شان بهتر است و خداوند بدان چه می‌کنند، آگاه است.»

خدا فلسفه این آموزه را نظافت و پاکی روح می‌داند و می‌گوید: این پوشش به منظور طهارت روح بشر است. سپس در آیه بعد می‌فرماید: ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِثْنَائِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾؛ [ای پیامبر!] و به زنان با ایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوس‌آلود) فروگیرند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار نمایند و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) و زینت خود را آشکار نسازند، مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدر شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران همسرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان هم‌کیششان یا بردگانشان [کنیزانشان] یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند و هنگام راه رفتن، پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود (و صدای خلخال که برپا دارند، به گوش رسد) و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان، تارستگار شوید!«.

این آیه، در خصوص پوشش بانوان، به دو مورد اشاره دارد:

۱. پوشیدگی سر و گردن؛

۲. پوشاندن زینت‌ها.

«خُمُر»، جمع «خِمار» و به معنای روسری و سرپوش^۱ است. «جیوب» (از واژه «جیب») به معنای سینه و گریبان است.^۲ در تفسیر مجمع البیان آمده: «زنان مدینه، اطراف روسری‌های خود را به پشت سر می‌انداختند و سینه، گردن و گوش‌های آنان آشکار می‌شد. بر اساس این آیه، موظف شدند اطراف روسری خود را به گریبان‌ها ببندند تا این مواضع نیز پوشیده باشد».^۳

فخر رازی می‌گوید: «خدا با به‌کار گرفتن واژه‌های «ضرب» و «علی» - که مبالغه در القارامی رساند-، در پی بیان لزوم پوشش کامل این قسمت‌ها است».^۴

ابن عباس در تفسیر این جمله می‌گوید: «یعنی زن، مو، سینه، دور گردن و زیر گلوی خود را بپوشاند».^۵

برخی ادعا می‌کنند حجاب به معنای مقابله با برهنگی را قبول داریم؛ ولی در هیچ جای قرآن، از پوشش مو سخن به میان نیامده!^۶ این سخن نادرست است؛ زیرا زنان مسلمان حتی پیش از نزول این آیه، موهای خود را می‌پوشاندند و مشکل، تنها آشکار بودن گردن، گوش، زیر گلو و گردنشان بود.

در این آیه، از روسری سخن به میان آمده است! در مقابل چنین ادعایی باید پرسید: آیا روسری جز آن چه بر سر می‌افکنند و موها را می‌پوشانند، معنای دیگری

۱. حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۵۹؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۵۶.

۲. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۱۷.

۳. همان.

۴. محمد بن عمر فخر رازی، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۲۳، ص ۳۶۴.

۵. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۱۷.

۶. گفتگو با صدیقه وسمقی، <https://www.zeitoons.com>، ۷۷۴۷.

دارد؟ افزون بر این، حکم میزان پوشش در روایات متعدد، وارد شده است.^۱

در خصوص «زینت» نیز این پرسش مطرح است که آیا زینت‌های جدا از بدن (مانند جواهرات) را نیز دربر می‌گیرد یا تنها، آرایش‌های متصل به بدن (مانند سرمه و خضاب) را شامل می‌شود؟^۲

پاسخ: حکم کلی آن است که خودآرایی، جایز و خودنمایی در مقابل نامحرم ممنوع است.

بنابراین، خداوند زینت و خودآرایی را نهی نمی‌کند؛ بلکه آن‌چه در شرع مقدس ممنوع شده، خودنمایی و تحریک به وسیله آشکار ساختن زینت در محافل اجتماعی است: «وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»^۳ و «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يَخْفَيْنَ مِنْ زِينَتِهِنَّ»؛ به زنان با ایمان بگو هنگام راه رفتن، پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود و صدای خلخال که به پا دارند، به گوش رسد».^۴

زنان عرب، معمولاً خلخال به پا می‌کردند و برای این‌که بفهمانند خلخال گران بها دارند، پای خود را محکم به زمین می‌کوفتند! آیه شریفه، از این کار آنان نهی می‌کند. شهید مطهری می‌گوید: «از این دستور، می‌توان فهمید هر چیزی که موجب جلب توجه مردان می‌گردد- مانند استعمال عطرهای تند و نیز آرایش‌های جلب نظر کننده در چهره- ممنوع است. به‌طور کلی، زن در معاشرت، نباید

۱. محسن فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۴۳۱.

۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری (مسئله حجاب)، ج ۱۹، ص ۴۷۹.

۳. احزاب، ۳۳.

۴. نور، ۳۱.

کاری کند که موجب تحریک و تهییج و جلب توجه مردان نامحرم گردد^۱. قرآن می‌فرماید: «وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا»^۲، یعنی زنان نباید زینت خود را نمایان سازند؛ مگر آن چه آشکار است. از تعبیر «ما ظاهر»، می‌توان فهمید زینت‌های زن دو گونه است:

۱. زینت ظاهری که مانند لباس، سرمه، انگشتر و دست‌بند آشکار و در معرض دید است و بر اساس آیه، پوشانیدن آن واجب نیست؛ زیرا از دستور ممنوعیت نمایان ساختن زینت استثنا شده است؛

۲. زینتی که معمولاً پنهان است، مگر آن‌که عمداً بخواهد آن را آشکار سازد (مانند گوشواره و گردن‌بند). پوشانیدن این نوع زینت، واجب است^۳.

شدت اهتمام قرآن کریم بر پوشش، تا حدی است که تنها به زنان مسنی که قابلیت کامجویی جنسی ندارند، آسان گرفته و به ایشان اجازه می‌دهد روسری خود را برگینند: «وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ»^۴؛ ولی حتی همین زنان، اجازه خودنمایی و تهییج ندارند: «غَيْرِ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ»^۵.

کلمه ثياب در این آیه، بر اساس روایات، به معنای جلباب و روسری است^۶. به تعبیر دیگر، تنها زنانی که غیر قابل کامجویی هستند، مجازند روسری خود را

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری (مسئله حجاب)، ج ۱۹، ص ۴۹۲.

۲. نور، ۳۱.

۳. حمیدرضا شاکرین، دفتر هفتم (پرسشها و پاسخ‌های برگزیده) پرسشها و پاسخ‌های دانشجویی، ص ۳۶۹.

۴. نور، ۶۰.

۵. همان.

۶. محمد حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۰۲، باب ۱۱۰.

بردارند. یعنی سایر بانوان حق ندارند چنین رفتاری داشته باشند. همچنین زنان سالخورده، حق ندارند پوشش سایر اعضای خود را بردارند.

به این ترتیب، می‌توان فهمید پوشیدگی تمام بدن و سر و گردن و رعایت حجاب، مورد اهتمام خدا بوده و در قرآن نیز بر آن تأکید شده، وگرنه استثنا شدن زنان از کار افتاده معنا نداشت.

باید افزود منطق قرآن، عفاف ورزیدن و شدت اهتمام بر حجاب را حتی برای زنان سالخورده ترجیح می‌دهد. به همین خاطر، در ادامه آیه فوق می‌فرماید: «وَأَنْ يَشْتَعِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ...»، یعنی حتی چنین بانوانی هم، اگر بیشتر عفت ورزیده و حجاب کامل را رعایت کنند، برای آنان بهتر خواهد بود.

خداوند در آیه دیگری نیز با صراحت کامل، دستور پوشش اسلامی و فلسفه آن را بیان می‌کند: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَلْأَزْوَاجِ كَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً»؛^۱ ای پیامبر! به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش‌ها (روسری و چادر) خود را برخورد فروتر گیرند. این برای آن‌که شناخته گردند و اذیت نشوند، [به احتیاط] نزدیک‌تر است و خدا آمرزنده و مهربان است».

«جلايب» جمع «جلباب»، به معنای ملحفه، چادر یا شنل بلندی است که روی سایر لباس‌ها پوشیده می‌شود و سراسر بدن را دربر می‌گیرد.^۲

با توجه به این‌که عمده اعضای بدن زنان، معمولاً پوشیده بوده و با پوشاندن

۱. نور، ۶۰.

۲. همان، ۵۹.

۳. رک: طریحی، مجمع البحرین؛ محمد طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن؛ محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن در ذیل آیات مذکور.

موی سر و گردن و بالای سینه بر اساس مفاد آیات، تقریباً حد حجاب شرعی را قرآن، به صراحت بیان کرده است، به همین خاطر، فقها معمولاً بر زن‌ها لازم دانسته‌اند جز صورت و دستان (از مچ تا سرانگشتان)، تمام اندام و زیبایی‌های خداداد و غیر آن را از دید نامحرمان بپوشانند.

حدود حجاب در فتاوی فقها

در ادامه، استفتائاتی را در زمینه حجاب، از چند تن از فقهای معاصر ذکر می‌کنیم که در کتاب «پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی»، گردآوری شده است.

پوشش زیر چانه

پرسش ۳۱۳. آیا پوشاندن زیر چانه و کف و روی پا، در مقابل نامحرم واجب است؟

همه مراجع (به جز تبریزی و مکارم): آری، باید آن‌ها را از نامحرم بپوشاند.

آیت‌الله مکارم: پوشاندن زیر چانه واجب است؛ ولی پوشاندن کف و روی پا تا مچ، واجب نیست.

آیت‌الله تبریزی: پوشاندن زیر چانه واجب است؛ ولی پوشاندن کف و روی پا تا مچ بنا بر احتیاط، واجب است.^۱

۱. مجتبی حسینی، پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی، ص ۲۲۲.

پوشش صورت

زنی که می‌داند به جهت چهره‌ی زیبایی که دارد، مردان نامحرم به او نگاه می‌کنند، چه وظیفه‌ای دارد؟ آیا پوشاندن آن واجب است؟

آیات عظام امام، سیستانی، فاضل، مکارم و نوری: اگر باعث مفسده نشود، پوشاندن چهره بر او واجب نیست؛ ولی مردان وظیفه دارند به او نگاه نکنند.

آیات عظام بهجت، تبریزی و وحید: اگر باعث جلب توجه مرد نامحرم شود، بنابر احتیاط واجب، باید چهره‌ی خود را بپوشاند.

آیت‌الله صافی: باید چهره‌ی خود را در برابر نامحرم بپوشاند!

پوشش آرایش صورت

آیا باید سرمه چشم، اصلاح صورت و ابروهای رنگ کرده را از نامحرم پوشاند؟

امام: پوشاندن اصلاح صورت واجب نیست؛ ولی پوشاندن سرمه چشم و رنگ ابرو - اگر نزد عرف زینت محسوب شود - واجب است.

آیات عظام بهجت و صافی: باید آن را از نامحرم پوشاند.

آیت‌الله تبریزی: پوشاندن اصلاح صورت - به گونه‌ای که نزد زنان کهنسال و یا کمی کمتر از آن متعارف است - واجب نیست.

آیات عظام سیستانی، مکارم و نوری: پوشاندن آن از نامحرم واجب نیست.

آیات عظام خامنه‌ای، فاضل و وحید: اگر زینت محسوب می‌شود، باید آن را

از نامحرم پوشاند.

تبصره: اگر موارد یاد شده به گونه‌ای باشد که باعث مفسده و جلب توجه مرد نامحرم شود، پوشاندنش واجب است.^۱

پوشش زیورآلات

زیورآلات زن، اگر در معرض دید نامحرم باشد، چه حکمی دارد؟

آیات عظام امام، بهجت، صافی، خامنه‌ای، فاضل و وحید: باید از دید مرد نامحرم پوشانده شود.

آیت الله تبریزی: پوشاندن زیورآلات پنهانی (مانند دست بند، انگو و گردن بند) از دید نامحرم واجب است؛ ولی پوشاندن انگشتری که پیش زنان بزرگسال و یا کمی پایین تر متعارف است، واجب نیست.

آیت الله سیستانی: پوشاندن گردن بند از دید نامحرم واجب است؛ ولی پوشاندن انگو، دست بند، حلقه ازدواج و انگشتر واجب نیست.

آیات عظام: مکارم و نوری: پوشاندن زیورآلات پنهانی (مانند دستبند، انگو و گردن بند) از دید نامحرم واجب است؛ ولی پوشاندن حلقه ازدواج و انگشتر، واجب نیست.^۲

به این ترتیب، با عنایت به مجموع مطالب فوق، می‌توان گفت اصل وجوب حجاب از جنبه اسلامی، غیر قابل تردید است. همچنین اصلاح صورت در صورتی که بیش از مقدار متعارف باشد، باید از دید نامحرم پوشیده باشد. علاوه

۱. همان، ص ۲۲۵.

۲. همان، ص ۲۲۴.

بر این، هر نوع آرایش صورت، اگر بیش از حد معمول باشد، باید از نگاه نامحرمان پوشیده باشد.

نمایان بودن روی پا، ساق پا، بالای مچ دستان، گردن و هر قسمت دیگر از بدن به جز قرص صورت و دست هادرانظار عمومی، ناروا بوده و تمامی این اعضا، باید پوشیده باشد.

حجاب نداشتن

آیا از نظر قرآن و عقل، رعایت حجاب یا عدم رعایت آن، آثار و عواقبی دارد؟

برای حد پوشش و نگاه به صورتی که در متون دینی برای مرد و به خصوص برای زن تعریف شده، حکمت‌ها و فواید چندانی را می‌توان با استفاده از قرآن، سنت و عقل ذکر کرد:

۱. پاکیزگی معنوی و تقویت عفاف و حیا

با استفاده از آیات قرآن، اولین حکمت یا فایده‌ای که برای حکم حجاب و به همراه آن، حفظ نگاه، می‌توان شمرد، طهارت روح است. در سوره نور، پس از دستور به حفظ نگاه و پوشاندن عورت می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ أَتَىٰ لَهُمْ﴾؛ این برای آنان پاکیزه‌تر است.

در مورد پیرزنان و توصیه به مراعات پوشش و ترک زینت، حتی برای آنان می‌گوید: ﴿وَأَنْ يَسْتَغْفِرْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛^۱ و اگر خود را بپوشانند، برای آنان بهتر است و خداوند شنوا و داناست.

عفاف (که از ریشه عفت و به معنای منع و حفظ از غیرحلال و موارد قبیح

۱. نور، ۳۰.

۲. همان، ۶۰.

است)،^۱ در حقیقت، ریشهٔ درونی برای حجاب بیرونی است و پوشش ظاهری، به تقویت روحیهٔ عفاف و خویشتن‌داری کمک می‌کند.

در جای دیگر می‌فرماید: «... وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»^۲ و هرگاه از زنان رسول، کالایی می‌طلبید، از پس پرده بطلبید که حجاب برای آن‌که دل‌های شما و آن‌ها پاک و پاکیزه بماند، بهتر است».

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «صيانة المرأة أنعم لحالها و أدوم لجمالها»^۳ حجاب و محفوظ بودن زن برای حال و وضع او، بهتر و مفیدتر و موجب پایداری بودن زیبایی است».

۲. شناخته شدن انسان به ایمان و عفاف و سالم ماندن از طمع دیگران

از آیهٔ ۵۹ سورهٔ احزاب، استفاده می‌شود چادر به سر کردن و پوشاندن زن، موجب می‌شود بینندگان بفهمند این زن، مسلمان و مؤمن و پاک است و بازبچهٔ دست هوس‌رانان نمی‌باشد: «ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يُعْرِفَنَ فَلَا يُؤْذِينَ وَ كَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا؛ این کار برای این‌که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است (و اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آن‌ها سر زده، توبه کنند)، خداوند همواره آمرزنده رحیم است».

در نهج البلاغه آمده: «فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ ابْقَىٰ عَلَيْهِنَّ»^۴ حجاب و پوشش بیشتر زنان، موجب بقا و پایداری بیشتر آن‌ها خواهد بود».

۱. رک: حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۷۳.

۲. احزاب، ۵۳.

۳. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۱۸، فصل ۴۴، حدیث ۱۰؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۱۴.

۴. نهج البلاغه، ترجمه حسین انصاریان، نامه ۳۱.

۳. جلوگیری از فحشا و ایجاد آرامش روحی زنان و مردان

در کلامی از امام رضا علیه السلام آمده: «... وَ حُرْمَ النَّظَرِ إِلَى شُعُورِ النِّسَاءِ الْمَحْجُوبَاتِ بِالْأَزْوَاجِ وَإِلَى غَيْرِهِنَّ مِنَ النِّسَاءِ لِمَا فِيهِ مِنْ تَهْيِيجِ الرِّجَالِ وَ مَا يَدْعُو التَّهْيِيجَ إِلَيْهِ مِنَ الْفَسَادِ وَ الدُّخُولِ فِيْمَا لَا يَحِلُّ وَ لَا يَجْمَلُ...»؛ نگاه به موهای زنان با حجاب، زنان ازدواج کرده و غیر آن‌ها، از آن رو حرام شده که نگاه، مردان را برمی‌انگیزد و آنان را به فساد دعوت می‌کند و انجام آن چه که نه حلال است و نه شایسته».

پوشش لازم و مناسب بانوان، به همراه کنترل نگاه از سوی آقایان، موجب سلامتی محیط خانواده و جامعه و کاهش تحریکات جنسی و به دنبال آن، فحشا، تجاوز، جرم و جنایت می‌شود. نبودن حریم میان زن و مرد و آزادی معاشرت‌های بی‌بندوبار، هیجان‌ها و التهاب‌های جنسی را فزونی می‌بخشد و تقاضای جنسی را به صورت یک عطش روحی و یک خواست سیرناشدنی در می‌آورد. غریزه جنسی مانند برخی صفات دیگر روحی، غریزه‌ای نیرومند، عمیق و دریا صفت است. هرچه بیشتر اطاعت شود، سرکش‌تر می‌شود. وجود صاحبان حرمسراها مانند خسرو پرویز و هارون الرشید در کنار قارون‌ها و فرعون‌ها در طول تاریخ و بالا رفتن میزان فحشا و تجاوزات جنسی در جوامع متمدن و آزاد امروزی، شاهد این گفتار است.

اسلام به قدرت شگرف این غریزه سرکش، توجه کامل کرده است. روایات زیادی درباره خطرناک بودن «نگاه به نامحرم»، «خلوت با نامحرم» و «غریزه جنسی» وارد شده است.^۲

به همین دلیل، اسلام تدابیر متعددی برای تعدیل این غریزه اندیشیده، مانند

۱. محمد بن علی ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۷.

۲. محمد حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۰، باب ۱۰۴، ۱۰۶ و ۱۳۲ از ابواب مقدمات النکاح و آداب.

احکام نگاه، پوشش، محرم و نامحرم و روابط زن و مرد.

شهوة جنسی همانند شهوت مال و مقام، سیری ناپذیر است. خیال خام و دروغ بزرگی است اگر کسی فکر کند مردی از نگاه و تصاحب زیبارویان سیر می‌شود یا با روابط آزاد و فراوانی اسباب تحریک شهوت، کم کم مرد و زن از هم سیر خواهند شد. وقتی میل و تقاضا نامحدود شد، قهرا دست نیافتنی می‌شود و این محرومیت، موجب اختلالات روانی و عصیان می‌گردد.

در جبههٔ مقابل، عدم مراعات حجاب، قهرا زمینه‌های بی‌قراری و فساد را فراهم می‌کند. بی‌حجابی، مردان را در جوامع مختلف، خصوصاً جامعهٔ اسلامی و مقید به قوانین ازدواج شرعی و قانونی، دچار آثار سوء روانی، مانند عقده‌دار شدن می‌کند؛ چراکه وقتی انسان، چیز مورد علاقه خود را نبیند، به آن میل پیدا نمی‌کند یا میل اندکی دارد و در نتیجه، تعادل روانی دارد و اگر ببیند و به آن دست پیدا کند، باز تعادل روحی دارد؛ اما اگر ببیند و میل او تحریک شود و به آن دست نیابد، دچار ناآرامی می‌شود و در صورت تکرار و استمرار، به عقدهٔ روانی تبدیل می‌شود. عقده‌های روانی، به صورت ناهنجاری‌های مختلف مانند تجاوز، بروز پیدا می‌کند.

۴. ارزش و احترام زن^۱

حریم نگه داشتن زن میان خود و مرد، یکی از وسایل مرموزی بوده که زن از ابتدا برای حفظ مقام و جایگاه خود در برابر مرد و احتمالاً برای جبران ضعف در بعد جسمی و سایر زمینه‌ها، از آن استفاده کرده است.

اسلام، مخصوصاً تأکید کرده که زن هر اندازه متین‌تر و باوقارتر حرکت کند

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری (مسئله حجاب)، ج ۱۹، ص ۴۴۱.

و خود را در معرض نمایش و تماس و شناسایی برای مرد نگذارد، بر احترامش افزوده‌تر می‌شود. از سوی دیگر، قانون حجاب برای زنان نیز آرامش خاطر فراهم می‌آورد؛ چراکه نه دغدغه پوشیدن لباس رنگارنگ و متنوع و تهیه مداوم آن را دارند و نه نگران اندام غیر موزون و نارسایی‌های دیگر هستند. چادر و لباس‌های بلند و آزاد، کمک بسیار خوبی برای برقراری وضع نسبتاً آرامی برای خانم‌ها است، هم مانع غرور زیبارویان می‌شود و هم حافظ شرم و خودکم‌بینی دیگران.

۵. استحکام پیوند خانوادگی^۱

هر چیزی که موجب تحکیم پیوند خانوادگی و صمیمیت رابطه زوجین گردد، برای کانون خانواده، مفید است و در ایجاد یا حفظ آن، باید حداکثر تلاش انجام شود؛ اما هرچه موجب سستی این کانون شود، باید با آن مبارزه کرد.

مسلم است اختصاص یافتن کامجویی و التذاذهای جنسی به محیط خانوادگی و در چارچوب ازدواج، پیوند زناشویی را محکم می‌کند. زن و شوهر در یک جامعه آلوده به بی‌حجابی، خواه‌ناخواه با افراد دیگری مواجه خواهد شد که مظاهر جنسی جذابتری خواهند داشت و از این جهت، بر همسر او ترجیح دارند. افراد چنین جامعه‌ای، چندان پای‌بند به ارزش‌ها نخواهند بود. در نتیجه، هر یک از زن و شوهر، ممکن است در اثر جاذبه‌های جنسی، کانون گرم خانواده را با بی‌مهری رها کرده و پای‌بند به حفظ این کانون و تأمین همسر خود نباشد. به این ترتیب، موجی از خانواده‌های فروپاشیده و مشکلات بعدی آنان، جامعه را به قهقرا خواهد برد.

مردانی که همه روزه، زنان بسیاری را با آرایش‌های مختلف و لباس‌های

رنگارنگ و جلوه‌های مختلف می‌بینند که قطعاً برخی از آن‌ها زیباتر و جوان‌تر از همسر او هستند، به‌طور طبیعی تمایل کم‌تری به زن خود نشان می‌دهد و چه بسا با بی‌توجهی به نیازهای جنسی او، مشکلاتی را پیش‌راش قرار دهد.

همچنین ممکن است با طلاق و جدایی، او را در کنج عزلت و تنهایی رها سازد. یکی از ثمرات حجاب، تحکیم روابط زناشویی و حفظ حریم خانواده و جلوگیری از طلاق و پیشگیری از پیامدهای عدم توجه به همسر است. بر این اساس، می‌توان گفت رعایت حجاب در انظار عمومی، مانعی مستحکم برای وقوع چنین مشکلاتی و سدی استوار برای پیامدهای ناگوار ناشی از مشکلات خواهد بود.

۶. کمک به شکل‌گیری کانون خانواده

معاشرت‌های آزاد و بی‌بندوبار پسران و دختران، ازدواج را به‌صورت یک تکلیف و محدودیت ناگوار درمی‌آورد که با نصیحت یا زور، باید بر جوانان تحمیل کرد. در سیستم روابط آزاد جنسی، پیمان ازدواج به‌عنوان عامل پایان‌دهنده دوران آزادی دختر و پسر تلقی می‌شود که آنان را به وفاداری به همسر مجبور می‌نماید. به این ترتیب، ازدواج برای دختران و پسران ناخوشایند خواهد بود. در حالی که در سیستم اسلامی، حجاب و دستورات دینی، در زمینه امور جنسی، محرومیت و انتظار ایجاد می‌نماید و حجاب پایان‌بخش محرومیت و انتظار تلقی شده و خوشایند و دلخواه جوانان است. به همین جهت، در گذشته، تحت تأثیر رعایت موازین دینی در روابط نامحرمان و احترام به دستور شرعی حجاب، شور و هیجان بیشتری برای ازدواج و تشکیل خانواده وجود داشت. در واقع، آرزوی ازدواج، آرمانی خوشایند در دوران انتظار و محرومیت بود و با پادشاهی و سلطنت مقایسه می‌شد. خلاصه این‌که فراهم بودن شرایط برای بهره‌گیری و لذت از طریق نگاه، سخن گفتن، خندیدن،

لمس کردن و مانند این‌ها نسبت به جنس مخالف، انسان را نسبت به اختیار همسر قانونی دلسرد می‌نماید و عطشی در روح ایجاد می‌کند که تشکیل خانواده در برابر آن، پاسخ‌گو نخواهد بود. در حالی که یکی از کارکردهای رعایت حجاب، آن است که وضعی را فراهم می‌آورد که جوانان را به تشکیل خانواده ترغیب می‌کند.

۷. کمک به رشد بانوان و جامعه^۱

کشاندن کامجویی‌های جنسی از محیط خانه به اجتماع، نیروی کار و فعالیت در جامعه را ضعیف می‌کند. برعکس ادعای مخالفان حجاب زن، مبنی بر این‌که «حجاب موجب استفاده نکردن از نیروی نیمی از افراد اجتماع است»، بی‌حجابی و روابط آزاد جنسی، در طولانی مدت، موجب فرسایش و کاهش نیروی کل اجتماع است.

حجاب اسلامی، نیروی مرد و زن را هدایت و بیمه می‌کند و با کمک آن از هر کدام در امور مربوط به خود نهایت استفاده خواهد شد، بدون این‌که این‌همه هزینه، نیرو و وقت از دو طرف پایمال شود.

اسلام با اصل بیرون رفتن زن از خانه و تحصیل و فعالیت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مخالف نیست؛ بلکه بر مواردی همچون، علم‌آموزی سفارش می‌کند؛ اما همه این امور، باید در چارچوب دستورات و معیارهای اسلامی باشد.

در صورت ناهمگونی بین برخی فعالیت‌ها در بیرون منزل، با اهداف و تکالیف دینی، مثل همسررداری، تربیت کودکان و آلوده نکردن محیط و ترک گناه در هر شکلی، باید بر رعایت احکام و اهداف الهی پافشاری کرد.

متأسفانه، در بسیاری از اوقات و موارد، حضور افراطی و حساب نشده زنان در دانشگاه، اداره، کارخانه و جامعه، پیامدهای ناپسند داشته و دارد.^۱

آنچه مانع تحرک جامعه و فعالیتهای سازنده در ابعاد مختلف اجتماعی می‌شود، ستر زنان نیست؛ بلکه مانع حقیقی، پوشش نامناسب و اندام نیمه‌عریان، آرایش کردن و جلب جنس مخالف، گفتگو و خندیدن و اختلاط محیط کار و درس و بازار است.

علاوه بر این، حجاب عاملی برای رشد استعدادهای فکری و عملی بانوان است؛ زیرا در وضعی که حجاب رعایت می‌شود و عموم بانوان، زیبایی‌ها و زنانگی خود را جز بر محارم خویش ابراز نمی‌کنند، این مظاهر در به‌کارگیری زنان بی‌تأثیر خواهد بود و آنچه بیشترین تأثیر را در به‌کارگیری ایشان دارد، جز استعدادها و توانمندی‌های فکری و عملی ایشان نخواهد بود.

به این ترتیب، با رعایت عمومی حجاب، زنان به‌عنوان نیمی از جامعه، تمام توان عملی و استعدادهای فکری خود را برای رشد خود، به‌کار خواهند گرفت و در این راستا، جامعه نیز پیشرفت به‌سزایی خواهد کرد.

۱. لطف‌الله صافی گلپایگانی، معارف دین، ج ۳، فصل ۹، ص ۲۷۸.

اخلاق بد چادری‌ها!

چرا بعضی از چادری‌ها، هزاران گناه می‌کنند و اخلاقشون خوب نیست و حرمت چادر را نگه نمی‌دارند؛ ولی بدحجاب‌ها، خیلی اخلاقشون خوبه و دلشون پاک است؟

همه افراد از جهت این‌که انسان بوده و از عقل و اندیشه برخوردارند، یکسان هستند و در این حوزه، نسبت به همدیگر، برتری ندارند. چیزی که امتیاز و فرق را در میان افراد بشر به وجود می‌آورد، درستی اعتقادات و کمالات عملی است.

عمل و رفتار هر شخصی، بستگی به انسانیت و مقدار بهره‌گیری از عقل او دارد. به همین سبب، انسان‌هایی در تاریخ بشر وجود داشته‌اند که با بهره‌گیری بهتر از موازین و معیارهای عقلی و فطری خود، رفتار و عملکرد شایسته داشته‌اند، هرچند به هیچ دینی پای‌بند نباشند؛ اما این مطلب عمومیت ندارد و فقط در برخی که مطیع عقل و فطرت سلیم انسانی بوده‌اند، منحصر می‌شود و اختصاص به بی‌دین‌ها و بی‌خداها هم ندارد؛ بلکه هر کسی می‌تواند چنین اطاعتی از عقل و فطرت خود داشته باشد. بنابراین، خداباوران و خداناباوران در این حوزه، با هم تفاوتی ندارند.

دینداران و خداباوران به خاطر دستورات دینی که در این باره دارند، بهتر می‌توانند با کمک از عقل و دین، روش و رفتار مسالمت‌آمیز و صحیح داشته باشند؛ زیرا افراد بی‌دین و بی‌خدا، به هیچ قید و محدودیت دینی مقید نیستند و در صورت کم‌رنگ شدن نیروی عقل و فطرت، انجام هر کاری برخلاف موازین انسانی و عقلی، برای آنان، جایز و آسان خواهد بود. بنابراین، رفتار درست برخی از بی‌دینان، از بی‌دینی و بی‌خدایی و عدم پذیرش دین ناشی نمی‌شود.

یعنی اینگونه نیست که چون بی‌خدا هستند و اعتقادی به خدا ندارند، از رفتار خوب برخوردارند تا نتیجه گرفته شود باید همه، بی‌دین و بی‌خدا شوند تا رفتار درست گردد؛ بلکه رفتار آنان، از انسانیت و هدایتگر درونی که عبارت از عقل باشد، نشأت می‌گیرد. بنابراین، بی‌خدایی و بی‌دینی، نه تنها در درستی رفتار و عمل هیچ نقشی ندارد؛ بلکه به علت بی‌قیدی و عدم مبالات، آدمی را به سوی رفتارهای نادرست و غیرانسانی سوق می‌دهد و زمینه انحراف‌های عملی را برای بشر آماده می‌کند.

حجاب داشتن و بی‌حجابی را نیز می‌توان با همین معیار ارزیابی کرد. این‌که با قاطعیت گفته شده چادری‌ها، هزاران گناه مرتکب می‌شوند و بی‌چادرها مرتکب گناه نمی‌شوند و دلشان پاک است، سخن غیرعلمی است و نمی‌توان آن را ثابت کرد؛ بلکه هر یک از افراد، ممکن است گرفتار گناهایی بشوند یا نشوند. یعنی هم می‌توان شخصی چادری را پیدا کرد که گرفتار غیبت و دروغ و مانند آن است و هم بسیاری چادری‌هایی که اخلاق و شرع را رعایت می‌کنند، چنان‌که در افراد بی‌چادر هم کسانی هستند که غیر از مشکل حجاب، مشکل روشی دیگری دارند و گاه اهل نماز و مستحبات دیگر هم هستند.

برخی خداباوران که شامل مسلمانان، مسیحیان و یهودیان می‌شود، در رفتار و عملکرد خود مشکل دارند و رفتارهای ناصحیح از آن‌ها سر می‌زند؛ اما رفتار آنان، ناشی از خداباوری و دینداری نیست؛ بلکه مانند بی‌دینانی که رفتار درست ندارند، تسلیم هوا و هوس و خواست‌های غیرانسانی گردیده و از عقل و فطرت بهره نگرفته‌اند. چنین نیست که دین داشتن، باعث رفتار نادرست آن‌ها شده باشد. خصوصاً با توجه به این‌که دین اسلام بشر را به رفتار نیکو و عمل شایسته و دوری از رفتارهای نادرست و غیرانسانی دعوت نموده و حتی برای عملی شدن

این دستورها، مجازات دنیوی و اخروی قرار داده؛ اما این که مسلمان از نظر رفتار مشکل دارد، عمل نکردن او به این دستورات است. درست مانند مریضی که به نسخهٔ دکتر حاذق عمل نکرده و یا طبق دستور پزشک، دارو را مصرف نمی‌کند و در نتیجه، شفای مطلوب را به دست نمی‌آورد. پس نسخهٔ پزشک نیست که ناتوان از شفای مریض باشد؛ بلکه خود مریض، در اثر استفاده نکردن و یا درست استفاده نکردن نسخه، نخواستۀ شفا یابد. پس اسلام، از هدایت و درست کردن رفتار انسان‌ها ناتوان نیست؛ بلکه دستورات بسیار ارزشمندی برای اصلاح آدمی دارد و این که مسلمانی، رفتار و کردار اجتماعی و اخلاقی‌اش نادرست است، خودش نخواستۀ دستورات اخلاقی و رفتاری دین اسلام استفاده کرده و عملش را طبق آن هماهنگ سازد.

بنابراین، ارتکاب گناه در میان چادری‌ها، از چادر و دینداری آنان ناشی نمی‌شود؛ بلکه هوی و هوس و خواست‌های حیوانی که در هر کسی وجود دارد، باعث ارتکاب گناه در آنان می‌شود.

بی‌حجابی کافران

آیا کسانی که در خارج هستند و حجاب ندارند، به جهنم می‌روند؟

پاسخ در ضمن نکاتی ارائه می‌شود:

أ) استحقاق غیر از انجام و تحقق است. وقتی از جهنم بحث می‌کنیم، بر اساس آموزه‌های دینی، از استحقاق عذاب بحث می‌کنیم نه تحقق آن، یعنی کسی که گناه مرتکب شده، استحقاق عذاب دارد؛ اما این‌که آیا واقعا عذاب می‌شود، نمی‌دانیم شاید عذاب شود و شاید هم خداوند او را ببخشد؛

ب) تفاوت میان بهشتیان و جهنمیان وجود دارد، به این معنا که بهشتیان با وعده‌ای که خداوند به آنان داده، بهشت حقیقتاً است. بر این اساس، اگر خدا بخواهد آنان را از حقیقت محروم کند، با عدالت حضرت حق سازگار نیست؛ اما جهنمیان با عدم رعایت حقوق الهی، مستحق جهنم شده‌اند و این حق خداوند است. از این رو، اگر خدا بخواهد از آنان بگذرد، نه تنها ظلم و خلاف عدالت نیست؛ بلکه نشانه فیض و فضل الهی است؛

ج) نظر به این‌که حقیقت گناه، نافرمانی از حضرت حق است، اصلاً بحث کوچک و بزرگ بودن گناه مطرح نیست، بحث این است کسی‌که به من همه چیز داده و در رأس تمام نعمت‌ها، به من وجود بخشیده و در ازای آن، از من خواسته مثلاً موی خودم را از نامحرم بپوشانم تا باعث انحراف و آلودگی جوانان نشوم و توجهی به آن نکرده‌ام، آیا با این سرپیچی و عصیان، مستحق تنبیه و مجازات نخواهم بود؟ بنابراین، بحث مقدار اطاعت و معصیت نیست؛ بلکه بحث از گردنکشی و فرمانبرداری است؛

د) با توضیحی که گذشت، روشن است چنین عذابی، مربوط به کسی است

که با قصد سرپیچی و گردنکشی، نافرمانی کرده باشد؛ اما کسی که چند بار از روی نادانی یا غفلت انجام داده و یا این که بعدا پشیمان شده باشد، مستحق عذاب نخواهد بود.

پاسخی دیگر

باید حالات مختلف را جدا نمود:

۱. اگر مقصود، مسلمانی است که در خارج از سرزمین اسلامی زندگی می‌کند، باید گفت مانند دیگر مسلمانان، به دستورات شرعی عمل نموده و حجاب را رعایت نماید. بنابراین، به نظر می‌رسد عدم رعایت حجاب، او را مستحق عقوبت و عذاب الهی نموده باشد؛

۲. اما اگر مقصود غیرمسلمانی باشد که در محیط غیر اسلامی زندگی می‌کند، چنانچه اطلاعی از دین اسلام و دستورات اسلامی نداشته باشد، یعنی احتمال وجود دستور الهی بر رعایت حجاب را نمی‌دهد و سوء نیت نداشته و نسبت به ندای فطرت، بی‌توجهی ننموده باشد، بازخواست و عذاب او، به خاطر عدم رعایت حجاب بی‌معناست؛

۳. اما همین فرد، اگر بر اساس دین خود، به پوشیدگی و رعایت حجاب موظف باشد، عدم رعایت حجاب، او را مستحق عذاب خواهد کرد. همچنین اگر فطرت درونی اش، وی را به پوشیدگی فراخوانده باشد، بی‌توجهی به ندای فطرت، او را مستحق عذاب خواهد نمود.

امروزه با گسترش ارتباطات و در دسترس بودن اطلاعات، بعید به نظر می‌رسد فردی وجود داشته باشد که وجود دستور شرعی، راجع به پوشش و حجاب را احتمال ندهد.

در هر صورت، اگرچه با ارتکاب هر گناهی، از جمله بی حجابی، انسان مستحق عذاب می شود؛ اما توبه و بازگشت به سمت خدا و انجام اعمال نیک، می تواند بار نیکی های آدمی را سنگین تر کرده و انسان را از عذاب الهی نجات دهد.

باید یادآور شد حجاب، علاوه بر این که حکم الهی است، یک ضرورت اجتماعی است. به همین خاطر، حکومت اسلامی ایران، با وضع قانون، اجرای این حکم در جامعه را الزامی نموده است. بر این اساس، بدون قضاوت راجع به بهشتی یا دوزخی بودن افراد، از ایشان می خواهد این ضرورت اجتماعی و این قانون مهم را رعایت کنند. ممکن است این قانون و الزام در محیط زندگی مسلمانانی که در خارج از ایران زندگی می کن، وجود نداشته باشد؛ اما از عواقب اخروی و نارضایتی خدا، در امان نخواهد بود؛ مگر توبه نماید یا اعمال نیک او به قدری فراوان باشد که پیامدهای بی حجابی را پوشش دهد. همچنین است حال فرد غیرمسلمانی که قبح بی حجابی را با آموزه های دینی خود و یا ندای درونی فطرت دریافته؛ ولی به ندای فطری، پاسخ شایسته ای نمی دهد.

دلیل شرعی حجاب

آیا دلیل شرعی برای الزام به حجاب وجود دارد؟

این بحث، از دو جهت، قابل بررسی است: اول، الزامی بودن حجاب بانوان در منابع شرعی و دوم، روا بودن اجبار بر رعایت حجاب در زمان حاکمیت نظام اسلامی.

بخش اول: وجوب و الزام شرعی حجاب

وجوب و الزام شرعی حجاب، از احکام مسلم اسلامی، از زمان پیامبر اسلام تاکنون است و به دلائل قرآنی و روایی مستند است. دلائل متعددی بر لزوم حجاب، دلالت می‌کنند که در ادامه، به برخی اشاره می‌کنیم:

ادله قرآنی حجاب

آیات متعددی در قرآن، راجع به حجاب و نگاه و کیفیت رابطه زن و مرد وارد شده که مهم‌ترین آن‌ها، عبارت است از:

أ) در آیه ۵۹ سوره احزاب آمده: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»؛ ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنان بگو: جلباب‌ها (روسری‌های بلند) خود را بر خویش فروافکنند. این کار برای این‌که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند، بهتر است و اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آن‌ها سرزده، توبه کنند. خداوند همواره آمرزنده رحیم است.»

ب) آیات ۳۰ و ۳۱ از سوره نور، خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ

مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُجُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرَ أُولِي الإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنَ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ به مؤمنان بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرند و عفاف خود را حفظ کنند. این برای آنان پاکیزه‌تر است. خداوند از آن چه انجام می‌دهند، آگاه است و به زنان با ایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوس‌آلود) فرو گیرند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار که نمایان است آشکار ننمایند و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) و زینت خود را آشکار ن سازند، مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پدر شوهرانشان، یا پسرانشان، یا پسران همسرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم‌کیششان، یا بردگانشان (کنیزانشان)، یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند و هنگام راه رفتن، پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود. (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد) و همگی به سوی خدا باز گردید ای مؤمنان، تارستگار شوید».

با مراجعه به کتب لغت، تفاسیر، تواریخ و روایات، در مجموع، استفاده می‌شود که «خُمُر» جمع «خمار» و به معنای مقنعه و روسری بلندی است که دامن آن، روی گردن و سینه‌ها را می‌پوشاند و «جلایب» جمع «جلباب»، به معنای ملحفه، چادر یا شنل بلندی است که روی سایر لباس‌ها پوشیده می‌شود و سراسر بدن را دربر می‌گیرد.^۱

۱. رک: محمد طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۶۱؛ محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن،

با توجه به این که سایر اعضای بدن، معمولاً پوشیده بوده و هست، با پوشاندن موی سر و گردن و بالای سینه بر اساس مفاد آیات، تقریباً حد حجاب شرعی را قرآن، به صراحت بیان کرده است. به همین خاطر، فقها، معمولاً بر زن‌ها لازم دانسته‌اند جز صورت و دستان (از میچ تا سرانگشتان)، تمام اندام و زیبایی‌های خداداد و غیر آن را از دید نامحرمان بپوشانند. تفصیل مطالب و تحقیق، در مفردات آیات و اقوال مفسران و فقها گذشت.

ادله روایی حجاب

در روایات متعددی از پیشوایان معصوم آمده که تنها بخشی از بدن که بر زنان پوشاندن آن لازم نیست و برای مردان، نگاه به آن مواضع، بدون شهوت حلال است، صورت و دست‌های ایشان (از میچ تا سر انگشت) است. مثلاً در روایتی آمده: «و سئل عما تظهر المرأة من زينتها قال الوجه و الكفين؛ از امام صادق عليه السلام سؤال شد: زن چه بخشی از زیبایی خود را می‌تواند بپوشاند، فرمود: صورت و میچ دست تا انگشت»^۱.

در برخی روایات بیان شده: «و نهی أن تتزين لغير زوجها فإن فعلت - كان حقا على الله عز وجل أن يحرقها بالنار»؛ رسول خدا از خودآرایی زن برای غیر همسر نهی کرده و فرمود: اگر زنی خود را برای غیر شوهرش زینت نماید، خدا بر خود لازم می‌داند او را گرفتار عذاب جهنم نماید».

در بعضی احادیث، به جای موضع، به زینت‌های موجود در اعضا، به عنوان اشاره به اعضا ذکر شده، از جمله در روایتی معتبر زراره از امام صادق عليه السلام نقل

ج ۱۶، ص ۳۳۹.

۱. محمد حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۰۲، باب ۱۰۹، ح ۲۵۴۲۹.

می‌کند که مراد از «**إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا**» در آیه شریفه، عبارت است از سرمه و انگشتر.^۱ منظور موضع سرمه، یعنی چشم و صورت و موضع انگشتر، یعنی دست است.

در حدیثی دیگر ابوبصیر می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم راجع به قول خداوند «**وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا**» که مراد چیست؟ فرمود: انگشتر و مشک (عطر)^۲ که اشاره به موضع آن‌هاست. به این ترتیب، بر اساس روایات نیز اثبات می‌شود حجاب واجب است و جز صورت و بخشی از دستان، سایر قسمت‌های بدن زن باید پوشیده باشد.

روایات در مورد الزام و وجوب حجاب و حدود آن بسیار است.^۳

اجماع فقیهان بر لزوم حجاب

اجماع و ضرورت بین همه مسلمانان، اعم از شیعه و سنی، بر لزوم پوشش عورت مرد و کل بدن زن، غیر از موارد استثنا است. جمیع فقها، به این مطلب، با اندک تفاوتی فتوا داده‌اند. البته این اجماع، مستند به آیات و روایات است، مثلاً مرحوم سید محسن حکیم می‌گوید: «واجب است زن تمام بدن خود را بپوشاند، به دلیل اجماع؛ بلکه بالاتر ضرورت دین».^۴

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۲۱، حدیث ۳: محمد بن یعقوب، عن احمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد و الحسين بن سعيد، عن القاسم بن عروة، عن عبدالله بن بكير، عن زرارة، عن ابي عبدالله في قول الله عزوجل: «**إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا**» قال: الزينة الظاهرة، الكحل والخاتم.

۲. همان، حدیث ۴: عن الحسين بن محمد، عن احمد بن اسحاق، عن سعد بن مسلم، عن ابي بصير، عن ابي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن قول الله عزوجل «**وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا**» قال: الخاتم والمسكة و هي القلب.

۳. به عنوان نمونه، برای دیدن روایات بیشتر با همین موضوع رک: وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۰۰ به بعد.

۴. محسن حکیم طباطبائی، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۴، ص ۵۹.

سیره متشرعه بر لزوم حجاب

مردان و زنان مسلمانان، از زمان حضور معصومان علیهم‌السلام تاکنون، نسل به نسل، معتقد و ملتزم به مراعات حجاب با کیفیت مذکور بوده‌اند و در هیچ برهه‌ای از تاریخ اسلام، این سیره بریده نشده و در زمان ائمه علیهم‌السلام نیز مورد تأکید و تأکید بوده است. به این ترتیب، باید گفت لزوم رعایت حجاب در برابر نامحرمان و در سطح جامعه، حکمی شرعی و معتبر است که مدارک لازم را داشته و نمی‌توان آن را بر ساخته برخی از مسلمانان به شمار آورد.

بخش دوم: مبنای اجبار بر حجاب از طرف حکومت

در مورد مبنای الزام حکومتی حجاب، توجه به نکات ذیل راه‌گشا است:

۱. هر حکومتی، ارزش‌هایی را که برای سعادت جامعه ضروری می‌داند، به شکل قانون درمی‌آورد و چنین قوانینی را اجرایی می‌نماید. چنان‌که برخی از دولت‌های غربی، با این توجیه که حجاب با ارزش‌های جامعه در تعارض است، حجاب اسلامی را ممنوع اعلام کرده و چه بسا، آن را جرم‌انگاری می‌کنند. حتی برخی از کشورها مثل فرانسه، حجاب را مانع تحصیل و ورود به دانشگاه می‌دانند. حکومت اسلامی نیز ارزش‌های اسلامی را شناسایی کرده و به اجرا درمی‌آورد. ارزش‌های مهم و قوانین مبتنی بر این ارزش‌ها در حکومت اسلامی، متکی به فرامین الهی (قرآن)، آموزه‌های اولیای دین (سنت) و خرد بشری (عقل) است. بسیاری از این ارزش‌ها، با برشمردن حرام‌ها و واجب‌های شرعی توسط هر یک از فقهای بزرگ، معین شده و حکومت اسلامی، به حمایت از این دستورات و ارزش‌ها موظف است.

علاوه بر دستورات مستقیم شرع به اجرای حدود و تعزیرات شرعی، قاعده فقهی «تعزیر» نیز به حکومت اسلامی اجازه می‌دهد در برابر تخلف علنی از

واجبات و محرمات شرعی در سطح جامعه، اعمال قدرت نماید. قاعده مزبور، مستند به آیات و روایات بوده و دارای اعتبار و شهرت قابل ملاحظه‌ای است. با وجود چنین مستندات شرعی، این حق و تکلیف برای حکومت ایجاد می‌شود که برای پاسداری ارزش‌های دینی و حفظ آن در سطح جامعه، الزام حکومتی ایجاد نموده و تخلف علنی از آن را پیگیری و تعقیب قضایی نماید.

به‌رغم آن‌که برای عدم رعایت حجاب، مجازات ویژه‌ای در نصوص شرعی تعیین نشده، وقتی که وجوب شرعی حجاب و حرمت ترک آن به اثبات رسیده باشد، با ضمیمه شدن قاعده فقهی و معتبر «تعزیر»، روشن می‌شود الزام حکومت به رعایت حجاب در انظار عمومی، به وسیله تعیین کیفر برای بی‌حجابی و بدحجابی علنی و به‌کارگیری مجازات در برابر مخالفت آشکارا و عملی با حکم حجاب، با شرع و قانون موضوعه، کاملاً همخوان است.

۲. قرآن کریم در آیه ۴۱ سوره حج می‌فرماید: **«الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»**؛ مؤمنان کسانی هستند که هرگاه در زمین، به آن‌ها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و پایان همه کارها، از آن خداست».

به موجب این آیه، بر حکومت اسلامی لازم است امر به معروف و نهی از منکر داشته باشد. با عنایت به مباحث پیشین، بی‌تردید، الزام به حجاب در انظار عمومی، یکی از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است. بی‌شک، وقتی در این زمینه، نوبت به اقدام عملی برسد، حکومت اسلامی، بیش و پیش از مسلمانان، حق برخورد با بی‌حجابی و بدحجابی علنی را خواهد داشت. مصادیق برخورد عملی، از نهی و توبیخ زبانی شروع شده و ممکن است به جریمه و حتی زندان ختم شود.

۳. مجازات بدحجابی و بی‌حجابی، تعزیری است. فلسفه مجازات‌های تعزیری، حفظ مصالح و مقتضیات زمان و مکان است. به همین جهت، صراحتاً بیان شده تعزیر بر اساس مصلحت و به صلاحدید حکومت اسلامی است (التعزیر بمایراه الحاكم من المصلحه)، بنابراین، اصل اجرا و عدم اجرا، کیفیت و میزان مجازات تعزیری، بسته به نظر حاکم جامعه اسلامی است. نظر حاکم نیز دائرمدار مصالحی است که در بستر زمان و مکان شکل می‌گیرد.

یکی از آثار وضع مقررات تعزیری، مانند دیگر مقررات جزایی، آن است که وجود آن، به پیشگیری از ارتکاب جرائم کمک می‌کند. با این وجود، در برخی از مواقع، زمینه اجرای مجازات تعزیری فراهم نیست و در مواردی هم مراحل اولیه تعزیر (تذکر و امر و نهی و توبیخ و موعظه و...) بسنده می‌کند، اگرچه در برخی اوضاع و با وجود برخی مقتضیات زمان و مکان یا وضع اجتماعی و فردی، اقتضای وضع مقررات تعزیری شدیدتر و اجرای موردی آن نیز وجود خواهد داشت. در چنین وضعی، اعمال چنین مجازاتی، ضرورت خواهد یافت.

۴. با توجه به حضور گسترده بانوان در جامعه و مصالح فراوانی که از جنبه‌های مختلف، بر حفظ حجاب مترتب می‌گردد، از سوی دیگر، ترک حجاب مفاسد بسیاری را متوجه افراد، خانواده و اجتماع می‌نماید، طبیعی است همان‌گونه که برخی از کشورهای سکولار مانند فرانسه، برای رسیدن به اهداف دنیوی خودساخته‌شان، مقررات الزامی در جهت ممنوعیت حجاب وضع نموده‌اند، حکومت اسلامی نیز حق خواهد داشت برای رسیدن به اهداف مبتنی بر عقل، وحی و سنت، مقرراتی الزامی وضع نموده و اجرای آن را با صلابت تمام پیگیری نماید، به ویژه آن‌که این مقررات، ریشه در معارف الهی و خرد بشری (عقل) دارد. بر همین پایه، با توجه به تأکیدات متعدد منابع شرعی بر مسئله حجاب، حکومت

اسلامی حق دارد نسبت به حجاب، مقررات الزامی متناسبی وضع نموده و آن را اجرایی نماید تا از این راه، مصالح فردی و عمومی رعایت حجاب در انتظار عمومی را تأمین نماید.

۵. دولت، تا زمانی که آثار رفتار افراد محدود به خودشان باشد، حق تجسس در امور شخصی و دخالت در شیوه زندگی در محیط خصوصی و خانه‌های مردم و حریم خصوصی آنان را ندارد؛ ولی اگر بی‌حجابی علنی در جامعه رخ دهد که گناه آشکار محسوب شده و آثار اجتماعی دارد، دولت حق دارد با وضع قوانینی از آن جلوگیری کند.

۶. وضع و اجرای مقررات جزایی، حتی برای پاسداشت ارزش‌ها و احکام فردی دینی پذیرفته شده است. چنان‌که می‌بینیم تظاهر به روزه‌خواری در جوامع مختلف اسلامی، جرم تلقی شده و حتی مجازات‌های سنگینی به دنبال دارد. در حقیقت، به‌رغم آن‌که روزه یکی از احکام شخصی است و پیامدهای شرعی روزه‌خواری، اصولاً به خود افراد مربوط است، به جهت آن‌که روزه‌خواری علنی، بی‌احترامی به یکی از احکام الهی است و مفاسدی را پدید می‌آورد، همگان به‌کارگیری مجازات را در برابر روزه‌خواری در انتظار عمومی پذیرفته‌اند. به همین خاطر، در قانون مجازات اسلامی، در ماده ۶۳۸، برای ارتکاب تمام محرمات، مجازات در نظر گرفته شده است.^۱ بی‌حجابی نیز به‌موجب تبصره همین ماده

۱. ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده)، پس از آخرین اصلاحات، به این صورت است: «ماده ۶۳۸: هر کس علناً در انتظار و اماکن عمومی و معابر تظاهر به عمل حرامی نماید، علاوه بر کیفر عمل به حبس از ده روز تا دو ماه یا تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌گردد و در صورتی که مرتکب عملی شود که نفس عمل دارای کیفر نمی‌باشد؛ ولی عفت عمومی را جریحه‌دار نماید، فقط تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌گردد. تبصره: زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انتظار عمومی ظاهر شوند، به حبس از ده روز تا دو ماه و یا از ۲،۰۰۰،۰۰۰ تا ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال جزای نقدی محکوم خواهند شد.»

جرم بوده و مجازات دارد. اگرچه اصل ماده یادشده، برای جرم‌انگاری بی‌حجابی کافی بود؛ ولی قانونگذار، با عنایت به مصالحتی در تبصره همین ماده، مجازات بی‌حجابی را به شکل خاص معین نموده و تصریح می‌نماید: «زنانی که بدون حجاب شرعی، در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند، به حبس از ده روز تا دو ماه و یا از ۲,۰۰۰,۰۰۰ تا ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال جزای نقدی، محکوم خواهند شد».

۷. اصل سوم، اصل چهارم و اصل هشتم قانون اساسی نیز از نصوص قانونی است که می‌توان موظف بودن دولت، در الزام به حجاب را از آن استفاده نمود. در اصل سوم آمده است: «دولت جمهوری اسلامی ایران، موظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم، همه امکانات خود را برای امور ذیل به کار برد: ۱. ایجاد محیط مساعد برای رشد فضائل اخلاقی، بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی...» که الزام به حجاب، به ایجاد چنین محیطی کمک خواهد کرد.

در اصل چهارم آمده: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها، باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل، بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است».

حجاب در انظار عمومی، یکی از احکام دین است و رعایت آن برای رسیدن به ایمان و تقوا لازم است. بنابراین، وضع قانون در آن باره، مشروع خواهد بود. بر اساس این اصل، می‌توان گفت حتی با وضع قانون، نمی‌توان عدم مراعات حجاب شرعی در انظار عمومی را مجاز دانست؛ چراکه اگر چنین قانونی تدوین شود، مخالف موازین شرعی خواهد بود و به موجب اصل یادشده، بی‌اعتبار و غیر قابل استناد خواهد بود. در اصل هشتم آمده: «در جمهوری اسلامی ایران، دعوت به

خیر، امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهدهٔ مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت و شرایط و حدود و کیفیت آن را قانون معین می‌کند. (المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر)».

رعایت حجاب در انظار عمومی، یکی از مصادیق معروف و بی‌حجابی در انظار عمومی، از مصادیق منکر بوده و بر این اساس، باید با بی‌حجابی علنی، به شکل صحیحی برخورد شود، علاوه بر این که بر پایهٔ این اصل، وضع قانون دربارهٔ حجاب و برخورد با بی‌حجابی نیز ضرورت دارد.

این ادعا که با آزاد گذاشتن حجاب در جامعه و اجباری نبودن آن، مردم بیشتر سمت حجاب می‌روند، نادرست است؛ زیرا تأثیر ظاهر افراد بر دیگران انکارناپذیر است و افراد زیادی از افراد بی‌حجاب تأثیرات منفی می‌پذیرند. از سوی دیگر، با رعایت حجاب در انظار عمومی، از چنین آثار سوئی پیشگیری می‌شود.

اسلام با بیان تعلیماتی در زمینهٔ پوشش و حجاب در انظار عمومی، می‌خواهد فراهم کردن زمینهٔ روشن شدن آتش شهوت را از میان بردارد و جامعه را از دشواری‌های خاموش کردن این آتش رهایی می‌بخشد.

ظاهر نیمه‌عریان زنان، علاوه بر این که امنیت خود آنان را به مخاطره می‌اندازد و زمینهٔ تعرض به ایشان را فراهم می‌آورد، موجب جلب مردان بیگانه به ایشان، تجاوزات جنسی، خودارضایی و عوارض سوء آن، زنا و ناهنجاری‌های فراوانی می‌شود که برطرف کردن آن، بسیار دشوار و حتی گاهی ناممکن است. علاوه بر این، عادی سازی روابط نامشروع نامحرمان، بی‌حیایی و بی‌عفتی زنان و بی‌غیرتی و هرزگی مردان و آثار سوء دیگر، از پیامدهای سوء بی‌حجابی و بدحجابی است.

به همین جهت، خردورزی و دوران‌دیشی حکم می‌کند حکومت اسلامی، الزام قانونی برای رعایت حجاب در انظار عمومی وضع نموده و اجرا شدن این مقررات الزامی را دلسوزانه پیگیری نماید.

جلوگیری از بی‌حجابی

بی‌حجابی و بدحجابی جزء امور شخصی انسان‌هاست، چه دلیلی برای وجوب نهی از منکر، نسبت به بی‌حجابی و بدحجابی وجود دارد؟

در گام نخست، باید توجه داشت که امر به معروف و نهی از منکر، مخصوص امور اجتماعی نیست؛ بلکه دایره امر به معروف و نهی از منکر، همه دستورات شرعی، اعم از فردی و اجتماعی، خصوصی و عمومی و واجب و حرام را دربر می‌گیرد. بنابراین، به کسی هم که نماز نمی‌خواند یا نماز را سبک می‌شمارد، یا مثلاً موسیقی حرام گوش می‌دهد یا روزه نمی‌گیرد هم باید امر به معروف و نهی از منکر کرد و این کار جزء واجبات مهم دینی است. در قرآن کریم و روایات، به هیچ وجه این دو واجب الهی، یعنی امر به معروف و نهی از منکر، منحصر در امور اجتماعی یا عمومی نشده‌اند.

اما در پاسخ به شبهه شخصی بودن پوشش و لباس و آزادی افراد در انتخاب نوع و اندازه و چگونگی لباس و این که نباید برای دیگران، مرزکشی و تعیین وظیفه نمود و بنابراین، هرگونه برخورد با افراد بدحجاب و بی‌حجاب ممنوع است و حتی حکومت‌ها، حق دخالت عملی در این زمینه را ندارند، می‌توان گفت که این ادعا، ناشی از یک جانبداری و تک‌بعدی اندیشیدن و عدم درک عمیق مسئله است.

برخلاف ادعای فوق، حجاب و پوشش در انظار عمومی، امر شخصی نیست؛ بلکه کاملاً اجتماعی است. برای روشن شدن این نکته، باید معیار صحیحی برای

فردی یا اجتماعی بودن یک عمل را معین ساخت. اگر دامنه تأثیر رفتاری و همه سود و زیان آن به خود فرد محدود بود، می‌توان آن را شخصی دانست؛ اما اگر سود و زیان و آثار آن، به جامعه و افراد آن گسترش یافت، به هیچ روی نمی‌توان آن را فردی دانست.

بیتردید، چنین رفتاری، امری اجتماعی محسوب خواهد شد و افراد جامعه، حق ابراز نظر راجع به آن را خواهند داشت و هر اندازه، عمق و دامنه آثار منفی آن بر جامعه و افراد بیشتر باشد، کیفیت رویارویی با آن نیز می‌تواند شدیدتر باشد.

یک رفتار می‌تواند از جهتی، فردی و از جهتی دیگر، اجتماعی باشد؛ ولی جهات فردی آن، نمی‌تواند نادیده گرفتن جهات اجتماعی آن را توجیه نماید. درباره پوشش و ظاهر انسان هم، واقعیت این است که از جهاتی، پوشش امری فردی است و از جهاتی، امر اجتماعی است؛ اما وقتی کیفی و تمیزی‌ها، زشتی و زیبایی‌ها، اصل پوشش و میزان آن، رنگ و مدل آن، تأثیر مستقیم و گاهی فراوان و عمیق در بینندگان و اشخاص مرتبط داشته باشد، نمی‌توان آن را امری شخصی توصیف کرد. عرف و عقل و تجربه و وحی و نیز وجدان، آن را تأیید می‌کند. بنابراین، نمی‌توان برخورد با افرادی را که لباسی نامناسب به تن کرده و در انتظار عمومی حاضر می‌شوند، غیر قابل بازخواست تلقی نمود و امر به معروف و نهی از منکر، نسبت به ایشان و همچنین برخورد ضابطان قضایی با آنان را دخالت در امور شخصی تلقی کرده و ناروا دانست.

همان‌گونه که یکی از مسافران کشتی و یا هواپیما، حق ندارد محل نشستن خود را با این توجیه که مربوط به شخص من است، سوراخ کند و بگوید در حیطة امور شخصی خود، حق دارم آن‌طور که میل دارم رفتار کنم، شخصی هم که در انتظار عمومی حضور می‌یابد، حق نخواهد داشت، هرگونه که می‌خواهد سخن بگوید

و رفتار کند. به همین صورت، حق نخواهد داشت هرگونه که میلش اقتضا نمود، لباس بپوشد؛ بلکه باید به شکلی در انتظار حضور یابد که ارزش‌های جامعه و حقوق دیگران را مورد تعرض قرار ندهد.

در واقع، همان‌طور که مسافر هواپیما و کشتی، ممنوع از تصرف در کشتی و آسیب زدن به امنیت جانی مسافران است و مسافران و مسئولان امنیت پرواز، به خود حق می‌دهند با چنین خرابکاری مقابله کنند و همان‌گونه که رفتار و گفتار مخالف امنیت جانی و ارزش‌های جامعه ممنوع است و افراد و حاکمیت جامعه به خود حق می‌دهند با آن برخورد کنند، لباس و پوشش مخالف ارزش‌ها و امنیت اخلاقی نیز ممنوع است و حق نهی از منکر و برخورد قانونی با بی‌حجاب و بدحجاب وجود خواهد داشت. همچنین فردی که با رفتار نادرست و پوشش نامناسب خود، به امنیت اخلاقی جامعه آسیب وارد کند یا در صدد آسیب زدن باشد، باید پذیرای نهی از منکر دلسوزان و برخوردهای قانونی باشد.

تخریب جسم و روح و ایمان افراد جامعه، توسط افرادی که با بی‌حجابی و بدحجابی خود موجب آن می‌شوند، کمتر از سوراخ کردن کشتی و نابودی جان و مال مسافران نیست.

همه افراد، از جمله خود افراد بی‌حجاب و بدحجاب، به خوبی آگاهند پوشش، لباس، حجاب و نوع آرایش ایشان در دیگران تأثیر دارد. اگر ایشان، واقعا پوشش و ظاهر خود را امری شخصی و سلیقه‌ای می‌دانستند و یا آن را فاقد هرگونه اثر مثبت و منفی در بینندگان می‌دانستند، این همه هزینه برای لباس و ظاهر خود و وجود سالن‌های آرایش، لوازم آرایش، آینه‌ها، انواع مدل لباس، طرح لباس، رنگ لباس و نظیر آن، چه توجیهی داشت؟! بخش زیادی از توجه به این امور، با علم به تأثیر در بینندگان است.

اگرچه، ممکن است قصد بسیاری از افراد بدحجاب و بی حجاب، تأثیر مثبت در محارم و دوستانشان باشد؛ ولی نمی توان پیامدها و آثار سوء بدحجابی ایشان در جامعه را انکار کرد. به همین جهت، نهی از این شیوه پوشش در انظار عمومی، عقلا و شرعا ضرورت دارد و حکومت اسلامی در مواردی که این قبیل پوشش ها به اصرار انجام شود، حق تذکر، مداخله و حتی اقدام به بازداشت و محاکمه و مجازات خواهد داشت.

حجاب در کنار جنبه های انسانی و بعد فردی و اجتماعی، بعدی الهی و دینی هم دارد.^۱ حجاب زن، حق الله است. دستورات دینی در مورد حجاب، چنین حیثیتی را به آن بخشیده است. بنابراین، وقتی دین برای زن در مواجهه با نامحرم و برای حضور در جامعه، احکامی تعیین نموده و در صورت تخلف از آن احکام، برای دیگران حق و تکلیف امر به معروف و نهی از منکر معین نموده، در برابر فرمان الهی، نمی توان مقاومت کرده و گفت در مورد پوشش دیگران، نباید دخالت کرد و تذکر داد و یا برای چگونگی پوشش و احکام آن، قانون وضع نموده و یا تعقیب قضائی نمود. قرآن کریم در آیه ۴۱ سوره حج می فرماید: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾؛ مؤمنان کسانی هستند که هرگاه در زمین به آن ها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و پایان همه کارها، از آن خداست.»

بر اساس این آیه شریفه، ایجاد حکومت اسلامی و توانمندی آن، ضرورت امر به معروف و نهی از منکر را روشن می نماید. حجاب داشتن نیز با توجه به ادله و جوب

۱. عبدالله جوادی آملی، زن در آینه جلال و جمال، ص ۴۲۶-۴۲۴.

آن، بی‌تردید «معروف» تلقی شده و بدحجابی و بی‌حجابی نیز قطعاً به خاطر مخالفت با موازین دینی، «منکر» محسوب می‌شود.

اگرچه مراحل امر به معروف و نهی از منکر، از نگاه سرد و تذکر زبانی شروع می‌شود؛ ولی در صورت عدم تأثیر و وجود قدرت اجرایی، به مراحل بعد و به‌کارگیری قوه قهریه منتهی می‌شود. این ملاک در مورد قاعده «التعزیر فی کل معصیه» (تعزیر در هر معصیتی جاری است) نیز جاری است. مصادیق تعزیر شرعی، به‌عنوان یکی از مراتب نهی از منکر، از منع و توبیخ زبانی شروع شده و ممکن است به جریمه و زندان و مواردی از این دست ختم شود.

گناه بی حجاب

به چه دلیل عدم رعایت حجاب در انظار عمومی گناه کبیره است؟

دو دلیل برای گناه کبیره بودن بدحجابی، قابل ذکر است:

اولاً، در میان روایاتی که به دست ما رسیده، احادیث متعددی وجود دارد که بدحجابی را مستحق عذاب قلمداد می‌کند. به ویژه آن‌که می‌دانیم بسیاری از روایات، به دست ما نرسیده است. با این وجود، همین احادیث مسئله را روشن می‌کند.^۱

برخی از فقها، هنگام تعریف گناه کبیره، می‌نویسند: «گناهی است که بر کبیره بودن آن آیه یا روایتی دلالت داشته باشد و یا در قرآن و روایات معصومین برای ارتکاب آن عذاب داده شده باشد».^۲

ثانیا، بر فرض که ارتکاب بدحجابی گناه صغیره باشد، استمرار آن، اصرار بر صغیره محسوب شده و حتماً گناه کبیره به شمار می‌رود؛ زیرا بر اساس روایات معصومان، اصرار بر ارتکاب گناه صغیره، گناه جداگانه کبیره شمرده می‌شود. چنان‌که از امام صادق علیه السلام روایت شده: «لَا صَغِيرَةَ مَعَ الْإِصْرَارِ...»^۳، یعنی با وجود اصرار بر گناه صغیره، صغیره محسوب نمی‌شود؛ بلکه گناه کبیره خواهد بود.

۱. به عنوان نمونه، روایتی از امیر مؤمنان که در آن آمده: «... عن علي عليه السلام قال: دخلت أنا و فاطمة على رسول الله - فوجدته يبكي بكاء شديدا فقلت له فذاك أبي و أمي يا رسول الله ما الذي أبكاك فقال يا علي ليلة أسري بي إلى السماء رأيت نساء من أمتي في عذاب شديد فأنكرت شأنهن فبكيت لهما رأيت من شدة عذابهن ثم ذكر حالهن إلى أن قال فقالت فاطمة - حبيبي و قرّة عيني أخبرني ما كان عملهن فقال أما المتعلقة بشعرها فإنها كانت لاتعطي شعرها من الرجال...» رک: محمد حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۰ ص ۲۱۳.

۲. محمد کاظم طباطبایی یزدی، عروة الوثقی، ج ۱، ص ۸۰۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۸۸.

مرتکب بی‌حجابی و بدحجابی در انظار عمومی، هر لحظه مشغول سرپیچی از این دستور واجب بوده و علاوه بر آن، بابت توجهی به آن اصرار می‌ورزد که این اقدام را انجام دهد و حتی در مواردی، چنان بر کرده خود مصر است که وجوب شرعی حجاب را انکار می‌نماید.

مجازات قانونی بی‌حجابی

چه مجازات قانونی، در برابر بی‌حجابی وجود دارد و چرا؟

مجازات بدحجابی و بی‌حجابی در مقررات نظام جمهوری اسلامی، مجازاتی تعزیری است. این مجازات در تبصره ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی، بخش تعزیرات تعیین شده است. ماده ۶۳۸ برای ارتکاب علنی همه گناهان در انظار عمومی، کیفری نسبتاً سنگین (از جزای نقدی و حبس تا شلاق) در نظر گرفته و مبنای حکم، آن است که انجام هر گناه در انظار عمومی، گناهی اجتماعی است که شرعاً قابل تعزیر است (التعزیر لکل امر حرام). همچنین بر مبنای اصل قانونی بودن جرم و مجازات، قانون‌گذار از پیش اعلام کرده در صورت ارتکاب علنی عمل حرام، مجازات تعزیری اعمال خواهد شد.

بی‌حجابی در انظار عمومی، مصداقی از ارتکاب حرام به صورت علنی است. با این وجود، به جهت ملاحظاتی، در تبصره ماده یاد شده، مجازاتی نسبتاً سبک‌تر (صرفاً یکی از دو مجازات جزای نقدی و یا حبس ده روزه تا دو ماهه) برای بی‌حجابی در انظار عمومی در نظر گرفته شده است. فارغ از آن که مرتکب، چه دین یا مذهبی داشته باشد. ماده یاد شده، به این صورت است: «ماده ۶۳۸: هر کس، علناً، در انظار و اماکن عمومی و معابر، تظاهر به عمل حرامی نماید، علاوه بر کیفر عمل، به حبس از ده روز تا دو ماه یا تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌گردد و در صورتی که مرتکب عملی شود که نفس عمل دارای کیفر نمی‌باشد؛ ولی عفت عمومی را جریحه دار نماید، فقط تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌گردد».

تبصره: زنانی که بدون حجاب شرعی، در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند،

به حبس از ده روز تا دو ماه و یا از ۲,۰۰۰,۰۰۰ تا ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال جزای نقدی، محکوم خواهند شد.

به این ترتیب، مجازات ارتکاب هر عمل حرام در انظار عمومی، معین شده و یکی از دو مورد حبس از ده روز تا دو ماه و یا تا ۷۴ ضربه شلاق برای آن قابل اعمال است؛ اما مجازات بی حجابی در انظار عمومی، یکی از دو مورد حبس ده روزه تا دو ماهه و یا دو بیست هزار تا یک میلیون تومان خواهد بود.

قانونگذار برای بی حجابی در انظار عمومی، مجازاتی سبک‌تر از مجازات ارتکاب سایر اعمال حرام در نظر گرفته است. مجازات یاد شده، به خاطر «ارتکاب حرام در انظار عمومی» است، نه صرف ارتکاب حرام. بنابراین، ارتکاب هیچ عمل حرامی، حتی بی حجابی، در محیط خصوصی، چنین مجازاتی نخواهد داشت.

ماهیت مجازات‌های تعزیری، رعایت مصالح و مقتضیات زمان و مکان است. به اصطلاح فقهی «التعزیر بمایراه الحاکم من المصلحه»، یعنی اصل اجرا و عدم اجرا، کیفیت و کمیت تعزیر، بسته به نظر حاکم است. نظر حاکم نیز دائرمدار مصالحی است که در بستر زمان و مکان شکل می‌گیرد. از این رو، چه بسا در برخی از مواقع، زمینه اجرای تعزیر هموار نباشد یا این که اکتفا به مراحل اولیه تعزیر (تذکر و امر و نهی و توبیخ و موعظه و...) بسنده کند؛ ولی در برخی اوضاع و مقتضیات زمان و مکانی یا وضع اجتماعی و فردی، اقتضای پیش‌بینی مجازات‌های تعزیری شدیدتری نیز بشود.

یادآوری لزوم رعایت حجاب بانوان در محیط عمومی توسط ضابط قضایی، علاوه بر این که وظیفه قانونی او است، تأثیر بیشتری از آموزش‌های قبلی در مدارس

و خانواده دارد و نمی‌توان بی‌تأثیری آموزش‌های قبلی را مانع یادآوری قانون و شرع توسط ضابطان دانست.

کارکنان نیروی انتظامی، علاوه بر این‌که به‌عنوان ضابط قضایی حق برخورد با مرتکبان جرائم، از جمله افراد بی‌حجاب را دارند، به‌موجب «قانون راهکارهای اجرایی گسترش فرهنگ عفاف و حجاب» که در ۳۱ دی ۱۳۸۴، به تصویب شورای عالی انقلاب رسیده، مکلف به انجام اقداماتی در برابر بی‌حجابی شده‌اند. از جمله «اهتمام بیشتر به برخورد قانونی و محترمانه» با مقوله بدحجابی و «تذکر به افراد بدحجاب و برخورد با آن‌ها طبق ضوابط قانونی در اماکن عمومی شهر» و «برخورد قانونی با افراد خیابانی، افراد بدحجاب و باندهای اصلی فساد فحشا و ...». بر این اساس، نیروی انتظامی حق برخورد قانونی با بدحجابی و بی‌حجابی را خواهد داشت. علاوه بر این‌که امر به معروف، در مرتبه عملی، نیازمند اعمال قدرت انتظامی است و این کار به‌عهده نیروی انتظامی خواهد بود.

همچنین به‌موجب ششمین مصوبه جلسه سوم ستاد صیانت از حریم امنیت عمومی و حقوق شهروندان، در راستای مصوبه ۴۲۷ شورای عالی انقلاب فرهنگی در ۱۰/۱۰/۱۳۸۸، تقویت و توسعه گشت ارشاد به‌عنوان پلیس امنیت اخلاقی در دستور کار قرار گرفته و بر این اساس، گشت ارشاد پدیده قانونی محسوب می‌شود که بایستی روش‌های توصیه شده را در انجام وظایف خود به‌کار گیرد.

این‌که واحدهایی از نیروی انتظامی، برای بی‌حجابان بازداشت شده توسط گشت ارشاد، کلاس آموزشی برگزار نمایند، یکی از تکالیف درون سازمانی ایشان است و چه بسا بتوان این اقدام را مصداقی از امر به معروف و نهی از منکر زبانی دانست. افراد بازداشت شده، برای شنیدن رهنمودهای کارشناس یا کارشناسان مربوطه، در یک جا جمع می‌شوند تا راجع به حجاب و فلسفه آن و قوانین مرتبط

با حجاب، رهنمودهایی را بشنوند. اگرچه ممکن است برخی، این اقدام را خلاف قانون تلقی کنند و حتی بر نیروی انتظامی تکلیف بدانند که این افراد را تحویل دادگاه صالح دهد؛ ولی می‌توان چنین اقدامی را لطفی از سوی نظام اسلامی دانست که بنا به مصالحی با وجود ارتکاب علنی یک جرم، تعزیر تعیین شده را نسبت به مرتکبان به‌کار نمی‌گیرد، با این‌که بایستی پرونده این افراد، به محضر قاضی مربوطه برسد و او نیز مکلف خواهد بود بر اساس گزارش ضابط قضایی و وضع مرتکب، کیفر تعیین شده در تبصره ماده ۶۳۸ قانون تعزیرات را تعیین و اجرایی نماید. در عوض، یکی از نهادهای نظام اسلامی، این فرصت را برای ایشان فراهم می‌سازد به‌جای حضور در دادگاه برای جرم مشهود و غیر قابل انکار و ثبت آن در سبج کیفری ایشان، ساعات محدودی آموزش ببینند و در نهایت، به زندگی عادی و آزادانه خود ادامه دهند.

برخورد بایی حجاب توسط پیامبر و امامان

آیا گزارشی از سیره پیامبر و ائمه، در برخورد بایی حجابی وجود دارد؟

در برابر ادعای عدم تحقق الزام حکومتی در زمان پیامبر گرامی اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام، نسبت به حجاب، باید گفت:

۱. صرف این که روایتی در این زمینه نرسیده باشد، دلیل عدم وجود چنین الزامی نیست؛

۲. بسیاری از امامان معصوم، حکومت و قدرت سیاسی نداشته‌اند تا اقدام به الزام حکومتی نمایند. بنابراین، نمی‌توان عدم اقدام حکومتی ایشان را دلیل بر ممنوعیت اقدام توسط نظام جمهوری اسلامی ایران دانست؛ چرا که اساساً ایشان، توان اقدام حکومتی و الزام نداشته‌اند؛ پس عدم اقدام ایشان، نمی‌تواند دلیل بر ممنوع بودن الزام حکومتی نسبت به حجاب باشد. حتی اگر در زمان حاکمیت حضرت رسول ﷺ، برخورد قهرآمیزی بایی حجاب‌ها رخ نداده باشد، باز نمی‌توان حاکم شرع را از مقابله بایی حجابی منع نمود؛ زیرا جرم‌انگاری و تعیین میزان و کیفیت کیفر در مجازات تعزیری، با توجه به زمان و مکان جامعه در آن، متغیر است.

علت این که بعضی از جرایم، در آن زمان مطرح نبوده و برخی دیگر، در آن زمان بیشتر مورد توجه قرار گرفته و بیشتر نام برده شده، رواج آن گونه جرایم در آن زمان بوده، نه این که جرم، محدود به همین موارد و مجازات منحصر به همین مصادیق در آن دوران بوده باشد.

۳. در مورد حکومت اسلامی در دوران حاکمیت پیامبر ﷺ و امام علی علیه السلام، باید توجه داشت در این دوران، معمولاً افراد به صورت طبیعی، احکام اسلامی را

انجام می‌دادند و نیاز به مداخله حکومت نبود. علاوه بر این که ادعای عدم الزام حکومتی در زمان ایشان نیز قابل قبول نیست؛ چراکه به لحاظ نظام قبیلگی در میان اقوام مختلف و پذیرش آن توسط حکومت اسلامی آن زمان، به طور طبیعی، بسیاری از الزامات شرعی، توسط خود قبائل پیگیری می‌شد.

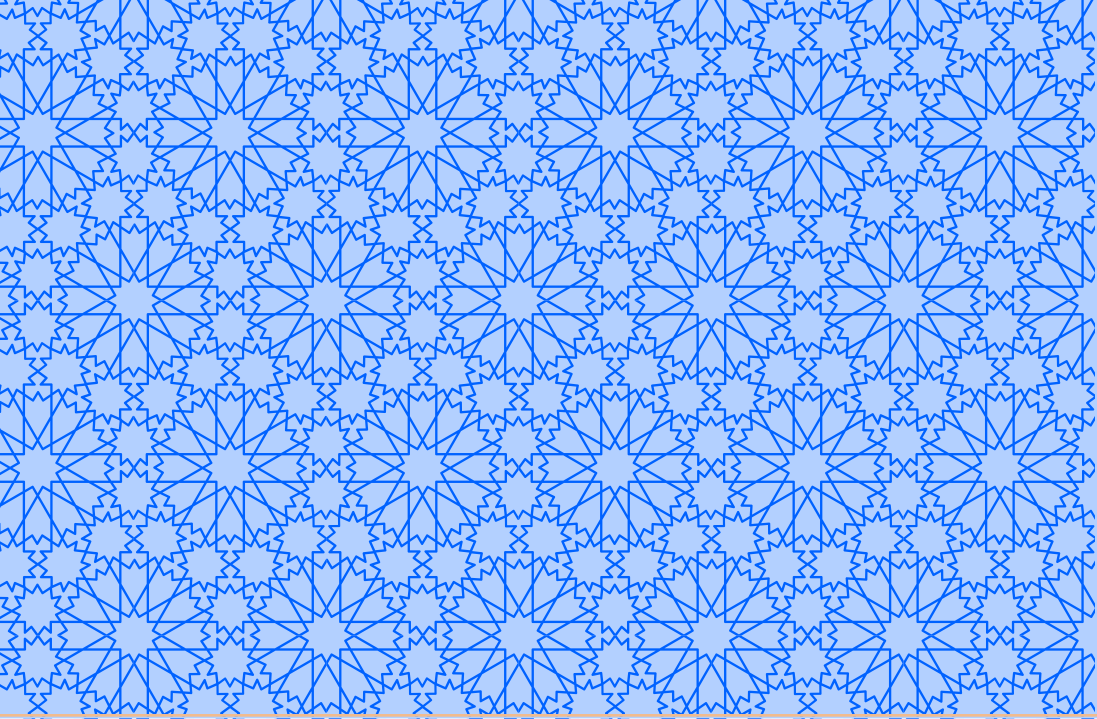
همچنین به جهت اختلاط مسلمانان و غیرمسلمانان و با توجه به این که حکم حجاب بر غیرمسلمانان و کنیزان واجب نبوده، در آن دوران، امکان سختگیری در اجرای احکام الزامی اسلامی نظیر حجاب، برای حکومت وجود نداشته است.

۴. در زمان حکومت رسول اکرم ﷺ، بیحجابی یا بدحجابی، توسط تازه مسلمانانی که متأثر از فرهنگ‌های نادرست وامانده از زمان جاهلیت بودند، ارتکاب می‌یافته، به همین دلیل، زدودن آثار آن، به گذشت زمان نیاز داشته، بنابراین، بر فرض که در این دوران، برخورد قهرآمیزی صورت نگرفته باشد، توجیهاتی داشته که در دوران حاضر محقق نیست.

همچنین در مورد دوران کوتاه مدت حکمرانی امیرالمؤمنین علیه السلام، شیوه برخورد با بدحجابی، به درستی روشن نیست؛ اما نمی‌توان قاطعانه گفت در حکومت ایشان، اصلاً برخوردی با بدحجابی صورت نگرفته است.

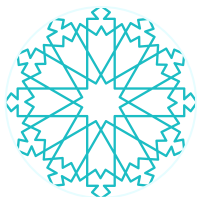
۵. مجازات بی حجابی و چگونگی برخورد با آن، در زمره مقررات تعزیری است و حکم تعزیری، بر اساس مصالح امت اسلامی اعمال می‌گردد. به تعبیر دیگر، بر اساس ادله شرعی، نظیر قاعده «التعزیر فی کل امر محرم» و «التعزیر بما یراه الحاکم»، حکومت اسلامی می‌تواند بنا به مقتضیات زمان و مکان و مراحل رشد فرهنگ جامعه، این الزام حکومتی و تعزیر را ایجاد نماید. بنابراین، نمی‌توان

مجازات تعزیری بی‌حجابی و برخورد قانونی با بی‌حجابان را مخالف سیره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه طاهرين عَلَيْهِمُ السَّلَام دانست.



فصل هشتم: دین و سیاست







درآمد

واژه سیاست، از نظر لغت، از «ساس» و «سوس» گرفته شده و به معنای کشورداری، اصلاح امور مردم و اداره کردن کشور بر اساس قوانین و برنامه‌ریزی و تدابیر است. طریحی، لغت‌شناس معروف، در فرهنگنامه «مجمع البحرین» می‌نویسد: «السیاسة القیام علی الشی بما یصلحه؛ سیاست، یعنی اقدام برای سامان دادن چیزی، به وسیله‌اموری که آن‌را اصلاح کند و سامان بخشد» و در ادامه می‌نویسد: «در وصف امامان معصوم علیهم‌السلام گفته شده است: انتم ساسة العباد؛ شما سیاست‌مداران بندگان خدا هستید» و نیز در شان آن‌ها آمده: «الامام عارف بالسیاسة؛ امام به امور سیاست، آگاهی و شناخت دارد». در روایت آمده است: «امور دین و ملت، از جانب خداوند به پیامبرش واگذار شد تا آن پیامبر، بندگان خدا را بر اساس سیاست خود تربیت و اصلاح کند» و در خبر است: «پیامبران بنی اسرائیل، بنی اسرائیل را سیاست می‌کردند»، یعنی زمام امور آن‌ها را همانند رؤسا و فرمانروایان به دست می‌گرفتند و شئون زندگی آن‌ها را اداره و اصلاح و تدبیر می‌نمودند.^۱

در فرهنگ عمید آمده است: «سیاست، اصلاح امور خلق و اداره کردن کارهای

۱. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۷۸، واژه سوس.

کشور، رعیت داری و مردم داری است... سیاست مدار کسی است که در کارهای سیاسی و امور مملکت داری، بصیر، دانا و کارآزموده باشد.^۱

«سیاست» در اصطلاح عرفی، دارای بار منفی بوده و توأم با حيله‌گری، حقه بازی، نیرنگ و فریب است؛ اما باید توجه داشت که مراد ما از سیاست، در این جا، چنین سیاستی نیست و روشن است که چنین سیاستی، داخل در دین و جزء دین نمی باشد. منظور ما از سیاست، «آیین کشورداری» است و به تعبیر دقیق تر، سیاست در این بحث، به معنای «اداره امور جامعه، به صورتی است که مصالح جامعه - اعم از مادی و معنوی - را تأمین کند».^۲

منظور ما از دین (اسلام)، مجموعه احکام، عقاید و ارزش هایی است که توسط خداوند، برای هدایت بشر و تأمین سعادت دنیا و آخرت بشر تعیین گردیده و به وسیله پیامبر اسلام ﷺ و ائمه اطهار (علیهم السلام)، به مردم ابلاغ و برای آنان، تبیین گردیده و یا به حکم قطعی عقل، کشف شده است.^۳

با روشن شدن دو مفهوم «دین» و «سیاست» اگر بخواهیم بدانیم که آیا اسلام شامل امور سیاسی نیز می شود یا خیر، بهترین راه، مراجعه به خود اسلام است. باید به متن قرآن و معارف و احکام دین، یعنی منابع دین اسلام، مراجعه کنیم تا ببینیم آیا اسلام راجع به سیاست و تنظیم امور اجتماعی هم سخنی دارد یا فقط مشتمل بر مسائل فردی است. اگر کسی بگوید من اسلام را قبول دارم؛ اما اسلام

۱. حسن عمید، فرهنگ عمید، واژه سیاست.

۲. برای آشنایی بیشتر با دو مفهوم «دین حداقلی و حداکثری» و نظر اسلام در این باره ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، «پرسش ها و پاسخ ها»، ج ۳، صص ۴۵-۵۰.

۳. همان.

آن طوری که قرآن گفته و آن گونه که پیامبر ﷺ فرموده، نیست، بدیهی است که این سخن تناقض آمیز و در واقع، به معنای انکار اسلام و نفی آن است.

در تعالیم اسلام، دین و سیاست، پیوندی ناگسستنی دارد؛ اما استعمار با هدف سلطه بر دیگر کشورها، خصوصاً کشورهای اسلامی، جدایی دین از سیاست را ترویج می‌کند. ما معتقدیم دین راستین و سیاست صحیح، با هم پیوندی ناگسستنی دارند و مکمل یکدیگر در پیدایش جامعه‌ی ایده‌آل الهی هستند. دین منهای سیاست، همچون درخت بی‌آب است و سیاست بدون دین، همانند آب بی‌درخت می‌باشد. استعمارگران، همیشه به این نتیجه رسیده‌اند که بزرگ‌ترین خطر برای آن‌ها، دین و آیین الهی است؛ لذا همواره می‌کوشند تا دین را از ماهیت خود تهی کنند، چنان‌که آیین مسیحیت را چنین کردند و یا دین را در انزوا و در گوشه معابد زندانی نمایند و نگذارند وارد جامعه و عرصه‌ی سیاست گردد. به همین دلیل، نظریه‌ی جدایی دین از سیاست را در همه جا مطرح کردند و آن را به عنوان قانونی قطعی تلقی نمودند، به طوری که مردم غرب و غرب زده، چنین نظریه‌ای را. که کاملاً سیاسی، حساب شده و استعاری است. باور نمودند. با اوج‌گیری انقلاب اسلامی و پیروزی آن در ایران، این نظریه با گسترش وسیعی از طرف استکبار جهانی و اذنان آن‌ها، در همه جا و در داخل کشور، خودنمایی کرد. لیبرال‌ها و ملی‌گراها، در این راستا، گوی سبقت را ربودند و با ترفندها و دست‌آویزهای گسترده، به جنگ با ولایت فقیه برخاستند؛ چراکه ولایت فقیه، پرچم نیرومند حکومت دینی و ملتقای دین و سیاست است. بنابراین، همه باید به این هشدار توجه کنند که نظریه‌ی جدایی دین از سیاست، برای ضربه زدن به پیکر مقدس ولایت فقیه و حکومت و حاکمیت دینی است. از این رو، باید با حمایت فکری و عملی از اصل‌بالنده و افتخارآفرین ولایت فقیه، در برابر این نظریه‌ی واهی و شعاری

کور، به مقابله پرداخته و نگذارند دین اسلام نیز همچون آیین مسیحیت، در انزوا و گوشه‌ کلیسا قرار گیرد.

برخلاف سکولاریسم که دین و سیاست را همچون دو خط موازی می‌داند که هیچ نقطه‌ تلاقی با یکدیگر ندارند و مسیر آن‌ها، جدای از یکدیگر است و هر یک به نهایت و پایانی غیر از آن چه که مقصد دیگری است، ختم می‌گردد، اسلام سیاست و رفتارهای سیاسی را همچون رفتارهای اجتماعی و اعمال فردی روی یک خط و مسیر و به طرف هدفی واحد می‌داند. آن هدف، رسیدن انسان به سعادت و کمال نهایی، یعنی قرب به خدا است که از مسیر عبودیت و اطاعت خدا در همه عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و فردی به دست می‌آید و در واقع، هدف سیاست و رفتارهای سیاسی در اسلام، همان هدف ترسیم شده برای دین از سوی خداست، به نحوی که عمل نکردن به احکام سیاسی و اجتماعی اسلام، همان قدر انسان را از رسیدن به سعادت جاویدانش محروم می‌کند که عمل نکردن به احکام فردی، مانند نماز و روزه؛ بلکه گاهی عمل کردن به واجبات سیاسی و اجتماعی اسلام، اساس ایمان و شرط قبولی سایر اعمال است. چنان‌که در مذهب شیعه، پذیرش ولایت ائمه طاهرین علیهم‌السلام، به عنوان یک امر سیاسی و اجتماعی، شرط تأثیر ایمان و اعمال شایسته در سعادت جاودانی است.

یکی از شواهد عینی و دلائل خلل ناپذیر در مورد پیوند محکم دین و سیاست، این است که در بیشتر زوایای زندگی امامان معصوم علیهم‌السلام، دخالت در سیاست دیده می‌شود. آن‌ها مدعی امامت و حاکمیت بر مردم بودند و در صورت وجود شرایط، به تشکیل حکومت می‌پرداختند. بیشتر آن‌ها در راه طاغوت‌زدایی به شهادت رسیدند. نهضت عظیم امام حسین علیه‌السلام، نمونه کامل مبارزه با طاغوت است. حکومت پر رنج پنج ساله حضرت علی علیه‌السلام، حاکی است که آن حضرت،

در راس سیاست قرار داشت و آن را هدایت می‌کرد. بر همین اساس، در زیارت جامعه کبیره که از امام هادی علیه السلام نقل شده، در وصف امامان علیهم السلام می‌گوییم: «السلام علیکم یا اهل بیت النبوة... و ساسة العباد و ارکان البلاد؛ سلام بر شما ای خاندان رسالت و سیاست مداران بندگان خدا و پایه‌های شهرها».

از همه این‌ها بالاتر این‌که بیشتر ابواب احکام فقهی که از امامان معصوم علیهم السلام به ما رسیده، مربوط به سیاست است. فقهای ماکتب فقهی را به سه بخش تقسیم می‌کنند: عبادات، معاملات و سیاسات. عبادات، همان رابطه معنوی خلق با خالق است، معاملات رابطه مردم با یکدیگر است، سیاسات رابطه مردم با حکومت می‌باشد و اگر دقت بیشتر شود، همان عبادات و معاملات نیز بدون حکومت و سیاست صحیح و نیرومند، سامان نمی‌پذیرد. مثلاً حج، نماز جمعه و نماز جماعت از عباداتی است که جنبه‌های سیاسی آن بسیار قوی است. معاملات و داد و ستدها نیز بدون محاکم و نظارت دقیق حکومت، قطعاً ناقص و نابه‌سامان خواهند شد و سر از هرج و مرج و تورم و تبعیض درمی‌آورند.

بنابراین، جداسازی تعلیمات و برنامه‌های اسلامی از مسائل سیاسی، امری غیر ممکن است و شعارهایی که در غرب در مورد این جدایی داده می‌شود و از حلقوم غرب‌زدگان تراوش می‌کند، کاملاً بی‌محتوا و فاقد ارزش است، چراکه پیوند دین صحیح با سیاست صحیح، همانند پیوند روح و جسم است و دین، تنها قوانین فردی نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از قوانین فردی، اجتماعی و سیاسی است. نتیجه این‌که آنان که دین و سیاست را از هم جدا کرده‌اند، مفهوم دین یا مفهوم سیاست و یا هر دو را نفهمیده‌اند. از نگاه امام خمینی رحمته الله علیه، از نتایج جدا

انگاشتن دین از سیاست، محدود شدن فقاہت و فقیهان به امور فردی^۱ و کنار گذاشتن و فراموشی بخش مهمی از آیات قرآن و احکام اسلام،^۲ مانند قیام برای خدا، مبارزه با ظلم و ظالم و اجرای عدالت اسلامی^۳ و در واقع، به منزله تخطئه خدا، پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیؑ^۴ است. ایشان در عرصه جهانی، معتقد است قدرت‌های مستکبر جهان، نظریه جدایی دین و سیاست را برای عقب نگه داشتن مسلمانان ترویج کردند.^۵ از این رو، ایشان منشأ گرفتاری کشورهای اسلامی را در دور بودن دین و آیات و احکام قرآن از صحنه سیاست و اجتماع^۶ و غفلت مسلمانان از احکام عبادی-سیاسی اسلام^۷ می‌داند.

۱. روح الله موسوی خمینی، صحیفه امام، ۲۱/۲۷۸.

۲. همان، ۱۵-۱۱.

۳. همان، ۱۲/۸-۱۳.

۴. همان، ۲۰/۱۱۴.

۵. همان، ۲۰/۴۱۷.

۶. همان، ۱۴/۱۸۵.

۷. همان، ۲۱/۴۰۶.

رهبری و جلوگیری از فساد

چرا رهبری، شخصا جلوی فسادهای مدیران کشوری را نمی‌گیرد؟

۱. در این‌که باید با فساد در عرصه‌های مختلف برخورد شود، هیچ تردیدی نیست؛ اما این‌که تمام مسئولیت‌ها را متوجه رهبری کنیم یا برطرف شدن همهٔ مفاسد را صرفا با نظارت و دستور ایشان ممکن بدانیم یا انتظار داشته باشیم، بی‌درنگ مسئولان را برکنار نماید، انتظار منطقی و به‌جایی نیست؛ زیرا اولاً، حیثهٔ مسئولیت‌ها در کشور، مشخص شده و نهادهای نظارتی در نظر گرفته شده که باید به وظایف خود عمل نمایند.

ثانیا، اصلاح مفاسد، مسئله‌ای نیست که با یک دستور، فرمان و بخشنامه حل شود. برطرف شدن مفاسد در حوزه‌های اقتصادی، اخلاقی، اجتماعی و...، نیازمند شناسایی ریشه‌ها و عوامل زمینه‌ساز مفاسد و برطرف نمودن آن‌ها و برخورد با عاملان آن در سطوح و لایه‌های مختلف می‌باشد که این مسئله، عزم و تلاش پیگیر مجموعه دستگاه‌های نظام را می‌طلبد؛ از قوهٔ مقننه گرفته (که با تنظیم قوانین کارآمد، جامع و روشن راه‌های فساد را ببندد) تا دستگاه‌های اجرایی (که با کنترل لازم زمینه‌های شکل‌گیری مفاسد را از بین ببرند و با آن برخورد نمایند) و دستگاه قضائی (که باید با عاملان و زمینه‌سازان مفاسد در کشور مبارزه نماید). از این‌رو، نمی‌توان توقع داشت رهبری به تنهایی، بتواند تمامی مفاسد را از بین ببرد.

۲. برکناری مسئولان بر اساس ساختار سیاسی کشور، راهکار و روند خاص خود را دارد و رهبری نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن آن، مسئولان کشور را برکنار نماید. بر فرض که رهبری بدون در نظر گرفتن قوانین کشور، چنین کاری انجام دهد، آیا نظام و رهبری به نادیده گرفتن مردم‌سالاری و نظر و انتخاب مردم متهم نمی‌شود؟

مسئولان کشور، از رئیس جمهور گرفته تا نمایندگان مجلس شورای اسلامی و اعضای شورای شهر و روستا، برگزیده مردم هستند.

صرف این که رهبری، وظیفه و مسئولیت رهبری حکومت اسلامی را برعهده دارد، به این معنا نیست که همه کاره کشور بوده و هرگونه که بخواهد، می تواند تصمیم بگیرد. مگر نظام سیاسی کشور، این گونه تعریف شده و همه وظایف و مسئولیت های کشور را به رهبری واگذار نموده که انتظار ورود رهبری، به همه امور کشور را داشته باشیم؟!

ساختار نظام سیاسی کشور و مسئولیت های آن به روشنی در قانون اساسی مشخص گردیده و هر کدام از دستگاه های تقنینی، اجرایی و قضایی کشور دارای وظایف و مسئولیت های معینی هستند و قانون اساسی مورد رأی و انتخاب مردم قرار گرفته است.

این گونه نیست که رهبری بدون در نظر گرفتن ساختارها و ضوابط قانونی، بتواند هر اقدامی را انجام دهد. در این صورت، تکلیف جمهوریت نظام و قانون چه خواهد شد؟ آیا در این صورت نظام و رهبری به دیکتاتوری و نادیده گرفتن مردم سالاری و الزامات آن متهم نمی شود؟

رهبری، باید مطابق قانون اساسی اقدام نماید و ایشان، نمی تواند بدون در نظر گرفتن ساختارهای قانونی، به اداره امور کشور بپردازد.

۳. نباید تصور کرد مشکلات کشور، تنها با خواست و دستور از سوی رهبری حل می شود؛ زیرا در کنار آن، لازم است ساختارهای حقوقی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی لازم و بسترها و زمینه های مناسب، برای انجام مسئولیت ها فراهم شود و روند اجرای آن طی شود.

دستور رهبری را در حوزه‌های مختلف، چه کسانی باید اجرا نمایند؟ آیا جز افرادی که مسئولیت‌های مختلف را در کشور پذیرفته‌اند؟ آیا انتظار داریم رهبری، شخصا در همه مسائل ریز و درشت کشور ورود کند و تصمیم‌گیری نماید؟ آیا با توجه به گستردگی مسائل کشور، چنین امری امکان‌پذیر است؟ آیا در این‌که برخورد با فساد و رانت و رویارویی با گرانی و تورم و حل مشکلات کشور، همواره مورد تأکید رهبری بوده و درخواست همیشگی ایشان از مسئولان نظام است، تردیدی وجود دارد؟ آیا این خواست رهبری محقق شده؟ چه کسی باید این خواسته‌ها را تحقق بخشد، آیا غیر از مسئولان کشور؟ بنابراین، نمی‌توان گفت رهبری در کشور هرچه بخواهد، انجام و درست می‌شود.

سن بالای رهبری

چرا یه پیرمرد ۷۰ - ۸۰ ساله رو نمی‌ذارند توی اداره کار کنه و یا حتی ضامن بشه؛ ولی یکی با اون سن رهبری می‌کنه؟

رهبری، مدیریت اجرایی نیست و ماهیتی اجرایی ندارد که داشتن سن بالا، منافات با انجام مسئولیت‌های آن باشد و تجربه و توانمندی در این مسئولیت، بسیار مهم‌تر از سن است تا وقتی که به انجام وظایف رهبری، خللی ایجاد نکند.

علاوه بر آن که با توجه به نظارت مجلس خبرگان رهبری بر بقای شرایط و صلاحیت‌های رهبری، در صورتی که کهولت سن، مشکلی در عمل به وظایف رهبری ایجاد نماید، این مجلس نسبت به جایگزینی فرد دیگری اقدام خواهد کرد.

انتخاب رهبر

چرا ما نمی‌تونیم خودمون رهبرمون را انتخاب کنیم؟

با توجه به ماهیت حکومت اسلامی، رهبری باید از ویژگی‌های برجسته‌ای، همچون فقاقت و شناخت کامل مبانی و احکام دین، عدالت و تقوا و بینش سیاسی و توانمندی مدیریت و اداره جامعه اسلامی برخوردار باشد. تشخیص این شرایط و ویژگی‌ها، در صلاحیت افراد خیره و کارشناسان در این زمینه است. از این جهت، مردم، نمایندگان مجلس خبرگان را به عنوان افراد خیره و کارشناس انتخاب می‌کنند و آن‌ها به نمایندگی از مردم، با توجه به ویژگی‌ها و شرایط برای رهبری، رهبر را انتخاب کرده و بروی نظارت دارند.

شناسایی فقیه جامع شرایط برتر، به عنوان رهبری جامعه که دارای شئون گوناگونی در سیاست فرهنگ و اقتصاد و جنگ و صلح و بحران‌های منطقه‌ای و

جهانی، مبتنی بر آموزه‌های اسلامی است، امری کاملاً تخصصی است. همچنین اهمیت و حساسیت جایگاه آن، با توجه به گستردگی نفوذ و کارکردهای رهبری در جامعه اسلامی و شناخت معیارها و ضوابطی که بر اساس آن‌ها، بتوان مصداق اصلح را شناسایی کرد، اقتضا می‌نماید در تشخیص و شناسایی فقیه جامع شرایط برتر از میان سایر فقها، حتماً به کارشناسان و خبرگان امر مراجعه شود.

عوض کردن رهبر

چرا رهبر رو عوض نمی‌کنند؟

ولایت فقیه، هر چند دوره‌ای نیست؛ اما مادام‌العمری هم نیست؛ بلکه مادام‌الصفات است. به این معنا که ولی فقیه تا زمانی که صفات ولایت فقیه را دارا باشد، از مشروعیت برخوردار است. اگر صفات را از دست داد، حتی اگر یک سال رهبر باشد، از ولایت ساقط است. قانون اساسی، در دو اصل، به بیان این صفات ویژه می‌پردازد:

۱. اصل پنجم: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج)، در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت، برعهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد».

۲. اصل یکصد و نهم، شرایط و صفات رهبر را به این شرح، بیان می‌دارد: «(۱) صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه؛ (۲) عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام و (۳) بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری».

در ادامه این اصل مقرر می‌دارد: «در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی‌تر باشد، مقدم است».

مطابق اصل یکصد و هفتم و یکصد و نهم قانون اساسی، ابتدا خبرگان رهبری، درباره همه فقهای دارای شرایط مذکور، در اصل پنجم و یکصد و نهم، بررسی و مشورت می‌کنند. در صورت تعدد واجدان شرایط رهبری، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی‌تر باشد، برای انتخاب بر دیگران مقدم است و اگر از این لحاظ، واجدان شرایط، هم سطح و هم طراز باشند، قانون ملاک‌های دیگری را

برای تقدم و انتخاب رهبر تعیین نموده که ملاک‌های مزبور، عبارت‌اند از: دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات و شرایط رهبری. اگر هیچ‌کدام از ملاک‌های مورد بحث، برای ترجیح و مقدم داشتن فردی، جهت بر عهده گرفتن امر رهبری، قابل اعمال نبود و از این جهات، تقدم و برتری وجود نداشت، مجلس خبرگان رهبری، یکی از آنان را به عنوان رهبر، انتخاب و معرفی می‌نماید.

مدلول اصل یکصد و یازدهم، آن است که مجلس خبرگان، حق نظارت بر بقای شرایط و صلاحیت‌های لازم رهبر را دارا است. این اصل، دلایل و شرایط عزل و برکناری رهبر را تحقق یکی از امور ذیل دانسته:

۱. عجز و ناتوانی رهبر از ایفای وظایف قانونی خود؛

۲. نبود یکی از شرایط رهبری؛

۳. معلوم شود رهبری از آغاز فاقد بعضی از شروط بوده است.

بنابراین، اگر رهبر، شرایط را از دست بدهد، مشروعیت بقای بر این مسئولیت را از دست خواهد داد، حتی اگر قانون اساسی به شکل کنونی بوده و دوره‌ای بودن آن را قید نکرده باشد.

ادواری بودن ولایت فقیه، برای سه منظور، مطلوبیت دارد که هیچ‌یک از این سه، برای توجیه ضرورت ادواری بودن منصب رهبری، کافی نمی‌نماید:

۱. جان‌شینی اصلح به جای رهبر موجود

برای رسیدن به این هدف، نیازی به ادواری شدن رهبری نیست؛ چون در حالت غیر ادواری بودن نیز این هدف حاصل است؛ زیرا وجود مجلس خبرگان،

برای نظارت بر صفات رهبری است تا رهبر کسی باشد که از حیث صفات مطابق قانون اساسی، ویژگی‌هایی داشته باشد که او را از دیگران ممتاز نماید. بنابر اصل یکصد و یازدهم، اگر معلوم شود رهبر از صفات و ویژگی‌ها جدا شده و اصلحیت او برای خبرگان زیر سؤال برود، ملزم است شخص اصلح را به جای او بگمارد.

اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی در موارد:

۱. عجز و ناتوانی رهبر از ایفای وظایف قانونی خود؛

۲. نبود یکی از شرایط رهبری؛

۳. معلوم شود رهبری از آغاز فاقد بعضی از شروط بوده،

حق عزل رهبری را به مجلس خبرگان داده: «هرگاه رهبر، از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر، به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می‌باشد. در صورت فوت یا کناره‌گیری یا عزل رهبر، خبرگان موظفند در اسرع وقت، نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام نمایند».

در چنین حالی، دیگر نیازی به دوره‌ای بودن رهبری نیست.

۲. جانشینی فرد پایین‌تر به جای رهبر موجود

در این صورت نیز بدیهی است که مبنای معقولی برای جایگزینی وجود نخواهد داشت تا لازم باشد از مکانیزم دوره‌ای بودن ولایت استفاده شود؛ زیرا مصالح جامعه اسلامی، این اجازه را نمی‌دهد که این جایگاه خطیر بازیچه قرار گیرد. رهبر در جامعه اسلامی، کسی است که با جان و مال و ناموس مردم، سروکار

دارد و نمی‌توان برای هوی و هوس در این حوزه، نقشی قائل شد.

۳. جان‌شینی فرد مساوی به‌جای رهبر موجود

آیا جایگزینی یک شخص مساوی به‌جای رهبری، آن‌قدر مهم و اساسی است که ثبات جایگاه رهبری به‌خاطر آن به‌مخاطره افتد؟ گذشته از این، حقیقت این است که رهبری در نظام ارزشی اسلام، یک تکلیف سنگین است که هر کسی را یارای قبول این مسئولیت بزرگ نمی‌باشد و اشتیاق و شیفتگی که در نظام‌های بشری نسبت به رهبری و ریاست بر جامعه وجود دارد، در نظام و جامعه الهی رنگی ندارد.

نابلدی مسئولان

امریکا و انگلیس با ما دشمنی ندارند؛ بلکه ما هستیم که سیاست بلد نیستیم. با بررسی رفتارهای خصمانه آمریکا و انگلیس در تاریخ معاصر کشورمان و سابقه استعمار و غارت منابع کشورمان، نمی‌توان ادعا کرد این دو کشور با ما دشمنی ندارند.

نگاهی به طومار بلند دشمنی‌ها و اقدامات خصمانه و خباثت‌آمیز آمریکا در تاریخ کشور ما، از به‌راه انداختن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گرفته تا حمایت همه‌جانبه از رژیم جنایتکار و دیکتاتور پهلوی و تلاش برای کودتا در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، حمایت از گروه‌های تجزیه‌طلب و برانداز، جنگ تحمیلی، سرنگونی هواپیمای مسافربری، تحریم‌ها و فشارها، تبلیغات رسانه‌ای گسترده، تخصیص بودجه‌های کلان برای رویارویی با نظام جمهوری اسلامی، جنگ اقتصادی، جنگ نرم و...، جایی برای تردید و ابهام برای کسی باقی نمی‌گذارد.

صرف نظر از نظام جمهوری اسلامی، هر کسی که برای عزت و عظمت ایران و

ایرانی، اهمیت و ارزش قائل است، نمی‌تواند از دشمنی‌های آن‌ها چشم‌پوشد. جالب آن‌که آمریکا حتی در روزگاری که حکومت وابسته آنان در کشور ما بر سرکار بود، با تحمیل قانون استعماری کاپیتولاسیون، زیاده‌خواهی و خوی سلطه‌جویانه خود را با ارائه چنین طرحی آشکار نموده و نشان داد برای عزت و استقلال مردم این مرز و بوم، ارزشی قائل نیست.

گناه جمهوری اسلامی از نظر آمریکا و انگلیس، استقلال‌طلبی، اسلام‌خواهی، پایان دادن به سلطه آن‌ها بر کشور و حمایت از مظلومان و عدالت‌خواهی است. گناه جمهوری اسلامی، قرار گرفتن در منطقه پر اهمیت و راهبردی خاورمیانه است که عمده‌ترین مرکز انرژی جهان محسوب می‌گردد و برخورداری از منابع سرشار، همواره یکی از عوامل دست‌اندازی و تلاش برای تسلط بر کشور ما بوده است. تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، آمریکا حاکم بلامنازع منطقه خاورمیانه بود و ایران به عنوان مهم‌ترین و قوی‌ترین متحد استراتژیک آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس محسوب می‌گردید؛ اما انقلاب اسلامی، منافع غرب و به‌ویژه آمریکا را در منطقه استراتژیک خاورمیانه، به خطر انداخته و دست آنان را از این منابع کوتاه کرد و همین، یکی از عوامل دشمنی با ایران گردید. برژینسکی نظریه پرداز مشهور امریکایی می‌گوید: «تجدید حیات اسلام بنیادگرا در سراسر منطقه، با سقوط شاه و تشنجات ناشی از ایران و (امام) خمینی رحمته‌الله‌علیه، یک مخاطره مستمر برای منافع مادر منطقه‌ای که حیات جهان غرب کاملاً به آن وابسته است، ایجاد کرده است. بنیادگرایی اسلامی، پدیده‌ای است که امروزه، آشکارا نظم و ثبات موجود را تهدید می‌کند»^۱.

۱. محسن داوودی، ستیز غرب با آن‌چه بنیادگرایی اسلامی می‌نامد، ص ۸۰.

جمهوری اسلامی یا باید همچون برخی کشورها، پیرو این دو کشور باشد و نهایتاً، همچون عربستان، جایگاه گاو شیرده برای آنان داشته باشد و عزت خود را به آنان بفروشد و یا باید در برابر زیاده‌خواهی آنان ایستادگی کند. هر چند ایستادگی و مقاومت دارای هزینه است؛ اما هزینه تسلیم و سازش، به مراتب بیشتر از مقاومت است؛ زیرا به از بین رفتن عزت و استقلال و وابستگی کشور و پذیرش سلطه آنها، منجر خواهد شد.

اعتراضات

چرا مردم حق اعتراض ندارند؟ چرا نمی‌توانند حرف دلشون رو بزنند؟

مردم حق اعتراض و انتقاد نسبت به مسائل مختلف کشور را دارند و شاهد انتقاد و اعتراض‌های صنفی و مختلفی در کشور بوده‌ایم. در برابر مجلس شورای اسلامی، افراد و صنوف، خواسته‌ها و اعتراض‌های خود را مطرح می‌کنند. در رسانه ملی و شبکه‌های استانی نیز برنامه‌هایی در قالب نقد تهیه شده که خواسته‌های مردم و انتقادات و اعتراض‌های آن‌ها نسبت به مسائل و مشکلات مختلف مطرح شده و مسئولان به آن‌ها پاسخ می‌دهند و یا به آن رسیدگی می‌کنند و گزارش آن به مردم داده می‌شود.

مقام معظم رهبری، از نقد استقبال کرده و برگزاری جلسات پرسش و پاسخ صریح و صمیمانه با دانشجویان، از نمونه‌های آن است که دانشجویان، سخنان و انتقادهای خودشان را در مورد مسائل مختلف کشور، در این جلسات، بدون واسطه مطرح می‌کنند. ایشان حتی در مورد نقد رهبری تصریح کردند: «ما که نگفتیم از ما کسی انتقاد نکند، ما که حرفی نداریم. من از انتقاد استقبال می‌کنم. البته انتقاد هم می‌کنند. دیگر حالا جای توضیحش نیست. انتقاد هم هست، فراوان هست، کم هم نیست، بنده هم می‌گیرم، دریافت می‌کنم و انتقادها را می‌فهمم»^۱.

همچنین فرمودند: «هیچ دستگاهی، نباید خود را از انتقاد و نقد، مصون و از عیب خالی بداند. همه دستگاه‌های کشور، باید مورد نقد منصفانه قرار بگیرند

۱. بیانات در دیدار با نخبگان و تشکل‌های دانشجویی؛ ۶/۸/۱۳۸۸.

و همه، در جهت اهداف نظام و در چهارچوب آن، رفتار خود را اصلاح کنند»^۱.
در عین حال، باید سازوکار مشخص و فضای مناسبی برای اعتراض و انتقاد مردم از مسئولان فراهم شود که همگان بتوانند آزادانه، نظرات و انتقادات خود را بدون دغدغه بیان کنند و مسئولان پاسخگو باشند.

البته انتقاد و اعتراض، با آشوب و اغتشاش تفاوت دارد و اعتراض، نباید بهانه‌ای برای آشوب و برهم زدن امنیت جامعه و اهانت به اصول و ارزش‌های نظام و تخریب اموال عمومی و صدمه زدن به مردم و ... باشد که متأسفانه، در چندین مورد اغتشاشات، به‌ویژه در اغتشاشات اخیر، شاهد آن بودیم. کسی با اعتراض و انتقاد مخالف نیست؛ اما هیچ کشوری، اجازه آشوب و اغتشاش و خدشه دار شدن امنیت شهروندان خود را نمی‌دهد.

۱. بیانات در دیدار ژائیرین و مجاورین حرم مطهر رضوی؛ ۲/۸/۱۳۸۳.

گرانی ورهبری

چرا رهبر و مراجع، به فکر مردم نیستند و در مورد گرانی، هیچ کاری نمی‌کنند؟

نگاهی به خواسته‌های ایشان از مسئولان، بیانگر آن است که مشکلات اقتصادی و گرانی و تورم، همواره یکی از دغدغه‌های ایشان بوده و هست. در پیامی که به نمایندگان مجلس فرستادند، یکی از مهم‌ترین موضوعات اولویت‌دار را مبارزه با گرانی‌ها دانسته و فرمودند: «اشتغال، مبارزه با فساد مالی، زدودن محرومیت از مناطق محروم، مهار تورم و مقابله با گرانی، روان شدن چرخه خدمت‌رسانی، گسترش و اعتلای فرهنگ و اخلاق، رونق یافتن علم و تحقیق، مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی مسئولان حکومتی، در شمار برجسته‌ترین این نیازها است و این‌ها است که عدالت اجتماعی را ممکن و پیشرفت و توسعه را محقق می‌سازد»^۱.

ایشان علاوه بر مجلس (که نهاد قانونگذار به منظور رویارویی با موج گرانی‌هاست)، همواره به دولت، در مورد رسیدگی و حل این مسئله، تذکرات لازم را می‌دهد. تذکرات، گاه علنی و گاهی غیرعلنی صورت می‌گیرد. ایشان در دیداری که با هیأت دولت داشتند، فرمود: «یک مسئله هم که باز یک مسئله موردی است که می‌خواهم عرض بکنم، مسئله این گرانی‌هاست. این را واقعا فکری برایش بکنید. گرانی‌ها - به خصوص در مسئله مسکن و برخی از کالاها - واقعا وجود دارد و به مردم فشار می‌آورد. البته حل مسئله گرانی، یک کار ریشه‌ای است. بدیهی است که مهار تورم، یک کار علمی، ریشه‌ای و بنیانی است که مقدمات و اصولی دارد و تا آن اصول انجام نگیرد، خواهد بود، منتها کارهای ضربتی هم باید

۱. پیام به مناسبت آغاز به کار مجلس هفتم؛ <http://farsi.khamenei.ir/message-content?id=۱۴۱>

انجام داد. بالاخره نمی شود نشست تا این کارهای بنیانی، یک روزی به نتیجه برسد، نه، واقعا یک فکری بکنید، کاری بکنید. حالا من نمی خواهم در آن زمینه که چه کار خواهید کرد، پیشنهاد کنم. البته این را هم بگویم که در گرانی، هم عوامل واقعی و هم عوامل کاذب و روانی دخالت دارند. گاهی یک کلمه حرف و یک تصمیم نادرست و نسنجیده، ناگهان این موج گرانی را تحریک می کند و تورم را در بخش های مختلف بالا می برد و انتظاراتی را به وجود می آورد که امیدواریم ان شاء الله این را هم بتوانند آقایان دنبال کنند»^۱.

همچنین فرمودند: «آن چه که به نظر من مهم است، این است که برای قشرهای ضعیف، مشکلات اقتصادی ای وجود دارد، این را باید برطرف کنید. حالا بخشی از این مشکلات، ناشی از تورم است. ما در کشور، کمبود کالا نداریم، خوشبختانه کالاهای گوناگون مورد نیاز مردم، در کشور فراوان یافت می شود؛ لیکن مسئله گرانی و کاهش قدرت خرید وجود دارد. این را باید علاج کنید، این به عهده بخش های مختلف اقتصادی است، یعنی هم بخش های ستادی اقتصادی، هم بخش های عملیاتی اقتصادی - مثل وزارت صنعت و معدن و تجارت، وزارت جهاد کشاورزی، بخش های دیگر - که باید به طور جد، ان شاء الله این را دنبال کنند»^۲.

علاوه بر این ها، مقام معظم رهبری، در فرصت های مختلف و دیدارهای عمومی و خصوصی، پیگیر ماجرای رسیدگی به وضع گرانی ها می باشد.

مراجع عظام تقلید و علما نیز نسبت به وضع اقتصادی کشور و مشکلات معیشتی مردم، بی اعتنا نبوده و همواره نسبت به مشکلات جامعه و مردم،

۱. بیانات در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیات دولت؛ <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=۳۳۹۸>

۲. ..<http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=۲۰۸۳۱>

از جمله مسائل اقتصادی و معیشتی، تأکید و توصیه‌های لازم را داشته‌اند و دولت را به وظایف و مسئولیت‌های اصلی خود فراخوانده و می‌خوانند. به‌عنوان نمونه، حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی فرمودند: «دولت در صدر اولویت‌های خود، معیشت و زندگی عامه مردم را باید مراقبت کند و به‌گونه‌ای باشد که به دغدغه‌های اصلی مردم، همانند ایجاد اشتغال بیشتر و مبارزه با قاچاق، مفسد اقتصادی و گرانی اقلام اساسی، اهتمام بیشتری کند»^۱.

آیت‌الله صافی گلپایگانی فرمودند: «آیا خوبی‌های مردم را باید با گرانی جواب داد؟ آیا مردم شریف و نجیب ایران، استحقاق این همه مشکلات و بی‌عدالتی‌ها و سختی معیشت را دارند؟ اگر امروز برای رفع این مشکلات و گرانی‌ها کاری نشود و مردم از این وضعیت نجات پیدا نکنند، فردا دیر است»^۲.

آیت‌الله حسین نوری همدانی تأکید کردند: «مشکل معیشت و گرانی، حتماً باید حل گردد و مسئولین، بر بازار اشراف داشته باشند. دشمن وارد جنگ اقتصادی شده است و باید مدیریت صحیح داشته باشیم. خیلی از چیزها، به تحریم هم ربطی ندارد، و اگر اشراف بر وضعیت کشور باشد، موضوع حل می‌شود. باید حرف مردم را شنید و به خواسته‌های آن‌ها توجه کرد و اگر مشکلی هست، مردم را قانع نمود.

مردم پیش از گرانی، از فساد گله‌مند هستند. وقتی اختلاس‌ها و این حقوق‌های نجومی را می‌بینند، ناراحت می‌شوند. چطور می‌شود یک نفر ۳۰ تا ۴۰ میلیون تومان حقوق می‌گیرد؛ ولی یک جوان، اگر کار هم داشته باشد، یک میلیون تومان

۱. خبرگزاری مهر: <https://www.mehrnews.com/news/4333426>

۲. خبرگزاری تسنیم: <https://www.tasnimnews.com/fa/news/176405109/04/1397>

حقوق می‌گیرد که هیچ در زندگی اثر ندارد؛ لذا باید بی‌عدالتی در جامعه رفع شود و مردم بهبود معیشت و اقتصاد را در سفره‌هایشان احساس کنند و همواره حس آرامش داشته باشند.

همواره باید به مردم خدمت کنید. نباید طوری باشد که مسئولان بیایند در قم مراجع را ببینند و بروند؛ ولی حرف آن‌ها زمین بماند و عملی نشود. چند سال است که گفته‌ایم دیرکرد [بانک] حرام است؛ ولی همچنان اخذ دیرکرد ادامه دارد ... درخواست مردم به حق است و مشکل اقتصادی وجود دارد؛ اما اجازه موج‌سواری دشمن را ندهید. ان شاء الله مسئولان همت می‌کنند و با وحدت و همدلی و کمک به دولت، مشکلات را حل می‌نمایید.

اصل مردم هستند. این مردم، مطمئناً از نظام حمایت می‌کنند و مشکلات خود را حل خواهند کرد و بار دیگر، به آمریکا و ایادی آن‌ها خواهند فهماند که اجازه دخالت به آنان نخواهند داد.

تمام غم و نگرانی ما، مشکلات مردم است. مردم از علما توقع دارند حرف آن‌ها را انتقال دهند. مردم توقع دارند که بی‌عدالتی نباشد. اگر مردم عدالت را ببینند، پای نظام و انقلاب می‌ماند، همان‌طور که در چهل سال گذشته مانده‌اند.^۱

بنابراین، این‌که رهبری و مراجع برای گرانی‌ها کاری نمی‌کنند، سخن نادرستی است و هم رهبری و هم مراجع، نسبت به مشکلات اقتصادی و گرانی و تورم، تذکر، هشدار و درخواست دارند؛ اما اگر انتظار این است که رهبری، شخصاً با مسئله گرانی ورود کند یا به برکناری و تغییر مسئولان اقدام نماید، این انتظار با

ساختار قانونی کشور و تقسیم وظایف و مسئولیت‌ها، هم‌خوانی نداشته و موجب اختلال در انجام وظایف و نادیده گرفتن قانون و انتخاب مردم می‌شود.

امتیازات طلاب

چرا جوانان ما درس بخونند و بیکار باشند، بعد طلبه‌ها برن تو بانک بنشینند؟

معضل بیکاری و اشتغال در کشور، قابل انکار نیست و دولت در تلاش است با ایجاد زمینه‌های اشتغال و احیای واحدهای تعطیل شده و استفاده از ظرفیت‌ها و سرمایه‌گذاری و حمایت از کارآفرینان و ... مشکلات در این حوزه را کاهش دهد. ضمن آن‌که نباید در اشتغال، تنها به دنبال مشاغل دولتی و به اصطلاح پشت میز نشینی بود و با شناخت و توانمندی‌ها و استعدادها و مشورت با افراد با تجربه و خبیره در زمینه کارآفرینی و استفاده از حمایت‌ها و تسهیلات دولتی برای اشتغال، می‌توان زمینه اشتغال خود و دیگران را فراهم کرد.

اما معضل بیکاری، ارتباطی با طلاب و روحانیون ندارد؛ زیرا طلاب و روحانیون به‌عنوان کارمند در بانک حضور ندارند و تنها چند نفر از روحانیون در شورای فقهی بانک مرکزی حضور دارند که متناسب با وظیفه و مسئولیت آن‌هاست. علاوه بر این‌که تعداد روحانیون شاغل، در مقایسه با روحانیون غیر شاغل، بسیار کم است و این افراد بیشتر در مشاغل مرتبط با جایگاه حوزوی حضور دارند و آن‌ها کمی که در مشاغل غیر مرتبط با جایگاه حوزوی حضور دارند، عامل بیکاری جوانان نیستند. از این جهت، نباید به‌گونه‌ای سخن گفت که گویا عامل بیکاری جوانان، طلاب و روحانیون هستند.

تحقیر ایرانیان توسط عرب‌ها!

عرب برای تحقیر ما ایرانیان، به ما یاد دادند: به واق واق سگ، پارس بگوییم. بگوییم شاهنامه، آخرش خوش است؛ چون در آخر شاهنامه، ایرانی‌ها شکست

می‌خورند. برای شمارش خودمان، به جای تن از نفر استفاده کنیم، حال آن‌که نفر واحد شمارش شتر است. به خوراکمان، غذا بگوییم، در حالی که این کلمه را برای ادرار شتر به کار می‌بردند. نام سردار ایرانی (دیوس) را بر بی غیرت‌ها گذاشتند تا به ما توهین کنند.

پارس

فارس‌ها، به صدا کردن سگ، واق واق نمی‌گویند؛ چرا که «واق» یک کلمه عربی به معنی «نگهدارنده» است؛ بلکه «وعو» ی سگ می‌گویند، پس معلوم می‌شود که القاکنندگان این شبهه، فارسی نمی‌دانند و فقط قصد تبلیغ بر ضد اسلام را دارند.

از طرف دیگر، در زبان عربی، اصلاً لفظ «پ» وجود ندارد، که پارس بگویند. به همین دلیل، قوم پارس را «فارس» می‌گویند. بدین ترتیب، بدیهی است عرب‌ها القا نکرده‌اند به صدای سگ، «فارس کردن» گفته شود.

در لغتنامه دهخدا آمده: «در زبان پارسی قدیم که در کتیبه‌های هخامنشیان نیز دیده می‌شود، «پارسه» نام یکی از اقوام مقیم در جنوب ایران آن زمان بوده و محل اقامت‌شان، «پارس» نامیده شده است»^۱.

اما واژه پارس، به معنای «خبر» یا خبر کردن هم آمده، پس اگر به صدای «وعو» ی سگ، پارس کردن گفته‌اند، به خاطر خبر دادن آنان از خطر، هنگام نگهداری از محدوده و یا گله بوده است. اگر واق واق هم می‌گویند، به معنای نگهداشتن از خطر بوده، از این رو، اگر گفته می‌شود «سگ پارس می‌کند»، یعنی سگ خبر می‌دهد، نه این‌که نام صدای سگ، پارس باشد.

۱. رک: علیاکبر دهخدا، لغتنامه دهخدا، ج ۴، مدخل «پارس».

اگر به خاطر لجاجت با اسلام می‌خواهند بازبان دیگر مثل عربی دشمنی کنند، دست کم لازم است فارسی عزیزمان را خوب بخوانند و بدانند. همچنین بهتر است ملی‌گراها، نسبت به شیوع بیش از اندازه لغات غربی، از خود، حساسیت و غیرت نشان دهند.

شاهنامه آخرش خوش است!

این یکی از صدها ضرب‌المثل رایج در بین ما ایرانیان می‌باشد و در ارتباط با علت و چرایی انشای آن، دلایل و احتمالات گوناگونی را می‌توان بیان کرد:

۱. این ضرب‌المثل، برای مواردی به کار می‌رود که شخص یا اشخاصی، بدون دلیل، به عاقبت کاری، خیلی خوش بین هستند و برای این‌که آن‌ها را سرزنش کنند، از این ضرب‌المثل استفاده می‌نمایند؛ چراکه شاهنامه خوان، منتظر عاقبتی خوش در انتهای آن است؛ اما در پایان، بایک امر ناخوشایند روبه‌رو می‌شود و این ضرب‌المثل به شکل کنایه و طعن‌آمیز، برای اعمالی که مثل شاهنامه هستند، استفاده می‌شود.

۲. این ضرب‌المثل، مربوط به اواسط شاهنامه است و اشاره به هسته اصلی شاهنامه، یعنی جنگ‌های ایرانیان و تورانیان دارد و خوش بودن پایان شاهنامه، مربوط به حمله اعراب و شکست ساسانیان نیست؛ بلکه به پیروزی نهایی پهلوانان ایرانی بر لشکر توران اشاره دارد که البته این پیروزی، در قسمت‌های میانی شاهنامه و در بخش پهلوانی آن است و به آخر شاهنامه که مربوط به بخش تاریخی می‌شود، ربطی ندارد.

۳. برخی معتقدند در گذشته، وقتی نقالان از خواندن یک دوره کامل شاهنامه فارغ می‌شدند، در مجلس نقل شاهنامه، جشن کوچکی برپا می‌شد و کسانی‌که

مدت‌ها با اشتیاق، دل به داستان‌ها و حماسه‌سازی‌های پهلوانان ایران زمین می‌سپردند، بساط شیرینی و چای را فراهم می‌کردند و معتقد بودند هرچند پایان کار ایرانیان در آخر شاهنامه خوش نیست؛ اما به پایان رساندن نقالی کامل این کتاب، شایسته شادمانی است و این ضرب‌المثل، حکایت از این جشن و شادی، در پایان شاهنامه خوانی است.

۴. این احتمال نیز وجود دارد که برخلاف نظر فردوسی، حمله مسلمانان به ایران و پایان حکومت ظالمانه ساسانی، آن‌چنان به مزاج ایرانیان خوش آمد که از این عمل، به‌عنوان یک واقعیت شیرین و زیبا یاد می‌کردند و چون پایان شاهنامه، به این مسئله ختم می‌شود، اگرچه خود فردوسی آن را حادثه‌ای تلخ می‌داند؛ اما چون توده مردم ایران، این حادثه را سبب نجات خویش از یوغ حکومت طبقاتی و ظالمانه ساسانی و آزادی خویش از چنگال آن‌ها می‌دانند، برخلاف نظر وی، عاقبت شاهنامه را در واقعیت، امری خوشایند و زیبا می‌شمردند.

شاهد بر این مدعا، عدم حمایت مردم ایران، به روایت منابع تاریخی، از ساسانیان در مقابل سپاه مسلمانان می‌باشد و این‌که ایرانیان، در طول تاریخ پس از اسلام، هیچ‌وقت از حمایت دین اسلام و مسلمانان دست برنداشتند که دلیل روشنی بر این مدعاست که ایرانیان، ورود اسلام و مسلمانان را نه تنها سبب بدبختی خود نمی‌دانستند؛ بلکه آن‌را سبب پیشرفت و ترقی خود می‌دیدند. البته این مسئله، به معنای تایید اعمال خلاف دین و عقل برخی حاکمان اسلامی در قرون مختلف نیست.

در پایان، باید یادآور شویم هیچ‌گونه سند و مدرک معتبر تاریخی که ثابت کند این ضرب‌المثل توسط اعراب ساخته شده، وجود ندارد.

نفر

نفر، یک واژهٔ عربی است که به معنای «دسته»، برای شمارش به کار می‌رود. در قرآن کریم هم برای شمارش انسان و هم برای شمارش جن به کار رفته، پس واژه‌ای فارسی برای شمارش شتر نبوده که اگر برای شمارش انسان به کار رفت، بگوییم خواسته‌اند ما را خوار کنند! اگر چنین باشد، عکس آن صادق است، یعنی باید بگوییم برای اهانت، واحد شمارش انسان در عربی را در فارسی برای شمارش شترانمان به کار می‌بریم، مضاف بر این که برای واحد شمارش «دندان» - چه دندان انسان یا حیوان - «نفر» را به کار می‌بریم.

از سوی دیگر، مجبور نیستیم از واژهٔ عربی «نفر» استفاده کنیم. اگر از واژه‌هایی چون «عدد» استفاده کنیم، آن نیز عربی است. از این رو، می‌توانیم بگوییم «دانه»، مثل ۵ دانه پرتقال، یا ۱۰ دانه انسان، یا ۲۰ دانه شتر، یا هر چیز دیگری که باز واحد شمارش‌ها یکی می‌شود. آیا بعد نمی‌گویند که «دانه» به بذر گیاه گفته می‌شود و خواستند ما را تحقیر کنند و آن را واحد شمارش انسان کردند؟! یا چرا برای شمارش شتر، الاغ و انسان، واژهٔ مشترک «دانه» را استفاده کرده‌اند؟!

نکتهٔ آخر این که هیچ موقع، عرب‌ها، بر سرمان با شمشیر نایستاده‌اند که باید از واژهٔ «نفر»، برای شمارش انسان استفاده کنیم. بنابراین، آزادیم هر کلمه‌ای از جمله «تن» را در این مورد به کار ببریم و همین‌گونه هم هست و این استفاده رواج دارد.

غذا

واژهٔ غذا را عرب هم به کار می‌برد و کلمات (غذا، طعام و اکل)، هر سه، به معنای خوراک هستند. یعنی کلمهٔ غذا هم در فارسی و هم در عربی به کار می‌رود و واژگان تغذیه و مغذی و آغذیه و ...، همه از غذا گرفته شده‌اند. عرب هم غذا می‌گوید.

در لغتنامه العین آمده است: «غذو: الغذاء: الطعام و الشراب و اللبن، و قیل: اللبن غذاء الصبی و تحفة الكبير... و غدی البعیر تغذیه، إذ ارمی به متقطعا؛ الغذاء؛ خوردنی و نوشیدنی و شیر و گفته شده: شیر، غذای طفل و تحفه بزرگسال است و «غدی البعیر» زمانی گویند که شتر، بولش را به صورت بریده بریده دفع کند»^۱.

در لغتنامه لسان العرب آمده است: «غذا: الغداء: ما يتغذى به، و قیل: ما يكون به نماء الجسم و قوامه من الطعام و الشراب و اللبن، و قیل: اللبن غذاء الصغیر و تحفة الكبير... و الغدى، مقصور: يؤل الجمال؛ الغذاء؛ آن چه با آن تغذیه کنند و گفته شده: آن چه رشد و قوام جسم به آن است، از خوردنی و نوشیدنی و شیر و گفته شده: شیر غذای کودک و تحفه بزرگسال است.... و الغدى: بول شتر را گویند»^۲.

بنابراین، «غذا» به شتر ربطی ندارد؛ بلکه عرب، غذا را به معنی خوردنی و نوشیدنی به کار می برد. بله غدی با الف مقصوره (کوچک)، به معنای بول شتر است و کسانی که چنین مطلبی را ساخته اند با شیطنت، «غدی» با الف مقصره را به جای «غذا» جازده اند.

دیوس

سردار ایرانی، دیوث نام نداشت؛ بلکه اسم او پومپه دیوس بوده و ربطی به کلمه دیوث ندارند. دیوس سردار اشکانی بود و عمرش به زمان جنگ اعراب نمی رسد. اعراب اصلا اسم چنین شخصی را نشنیده اند که بخواهند برای تحقیر او چنین نامی را استفاده کنند. این واژه در احادیث پیامبر آمده که از لحاظ تاریخی، پیش از ورود اسلام به ایران بوده است.

۱. خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ج ۴، ص ۴۳۹.

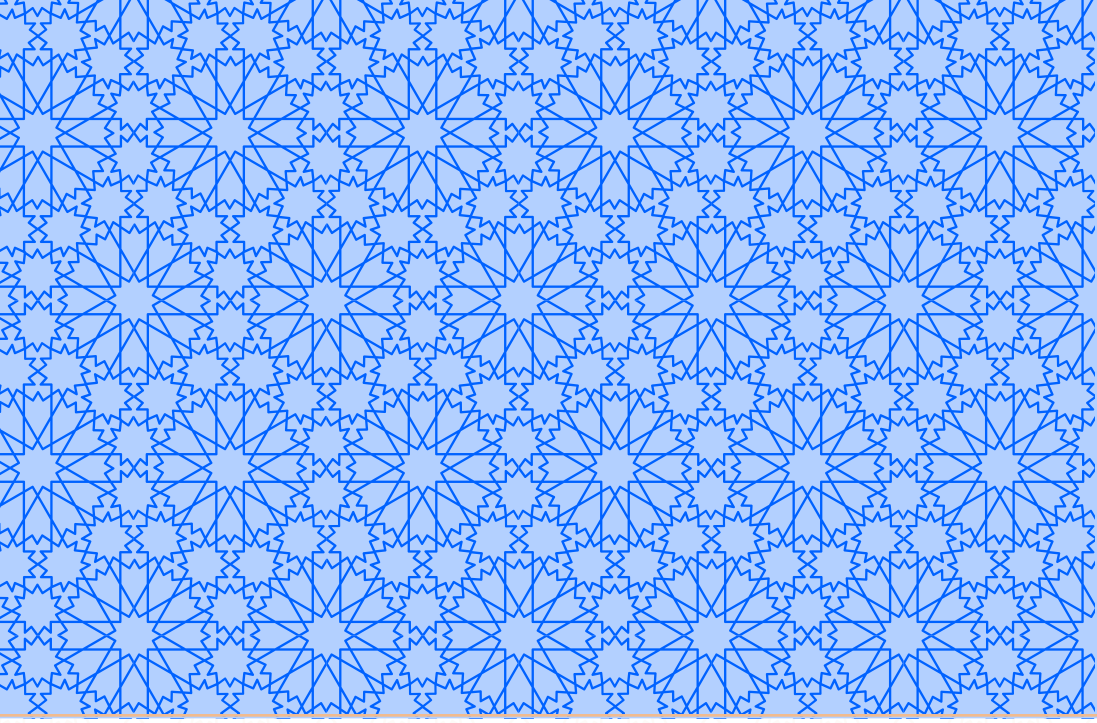
۲. محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، صص ۱۲۰-۱۱۹.

مناسبت‌های ملی، مذهبی

چرا در ایران روز پدر، مادر، زن یا حتی دختر، با توجه به شخصیت‌های اسلامی نامگذاری همیشه؟ مگه ما کم اسطوره داشتیم، قهرمانانی مثل آرش و پوریای ولی و بزرگانی مثل سعدی، فردوسی، حافظ، مولانا، امیرکبیر و...، چرا هیچ روزی در تقویم به نام این‌ها نیست؟

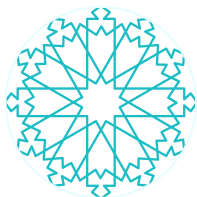
پس از ورود اسلام به ایران، ایرانیان با خوبی‌های فرهنگ اسلام آشنا شدند و با آغوش باز آن را پذیرفتند و پیوند عمیقی میان فرهنگ ایرانی و اسلامی ایجاد شد. گرچه نام‌آوران و بزرگان زیادی در ایران داشته‌ایم؛ اما پس از اسلام، افتخار این افراد، پیروی از اسلام بوده است. ضمن آن‌که کامل‌ترین و شاخص‌ترین افراد، باید به عنوان الگو قرار بگیرند و پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان، دارای برترین ویژگی‌ها و شاخصه‌های انسانی هستند که اگر کسی با منش و سیره و روش زندگی آن‌ها آشنا شود، صرف نظر از هر دین و آئینی، شیفته شخصیت آن‌ها خواهد شد. از این جهت، در پاسداشت این روزها، از نام آن بزرگواران استفاده می‌شود. در عین حال، شخصیت‌ها و بزرگان ملی نیز مورد احترام بوده و جایگاه ویژه‌ای، میان ایرانیان دارند.

از سوی دیگر، با گذری به تقویم رسمی جمهوری اسلامی ایران، روشن می‌شود که روزهای خاصی برای بزرگداشت حافظ (۲۰ مهر)، سعدی (۱ اردیبهشت)، ابن سینا (۱ شهریور)، خواجه نصیرالدین طوسی (۵ اسفند) و ... قرار داده شده است. چنان‌که نام برخی خیابان‌ها، میدان‌ها و ... به نام مشاهیر و بزرگان ایران زمین است، مثل تختی، ملک‌الشعرای بهار، سهروردی فیلسوف ایرانی و



فصل نهم: عقب ماندگی جوامع اسلامی







درآمد

«عقب ماندگی»، یک واژه توصیفی است که نسبی و قیاسی می باشد. یعنی یا باید با تمدنی تعریف شده، تطبیق داده شود و نتیجه گرفته شود که نسبت به جامعه هدف عقب مانده اند یا باید با جوامع دیگر قیاس شوند و گفته شود نسبت به آنان، عقب مانده اند و در هر دو تعریف نیز باید تبیین شود که در چه عرصه هایی به روز هستند و حتی رشد یافته تر از سایر جوامع می باشند و در چه مواردی عقب ماندگی دارند؟ این پرسش که چه عللی موجب شد تمدن اسلامی رو به ضعف برود، همواره مورد بحث متفکران بوده است.

امام موسی صدر، به عنوان متفکری که به طور جدی، دغدغه تمدنی دارد و در تلاش برای احیا و بازسازی تمدن اسلامی است، به صورت مستقیم و غیرمستقیم، در این زمینه اظهار نظر کرده است. برای پی جویی این مسئله، شاید بتوان به طور کلی، از دو عامل درونی و بیرونی نام برد؛ اما به نظر می رسد شهید صدر، عمده نقش و دلایل را به عوامل درونی در تغییر و تبدیل جامعه اسلامی و انحراف جامعه اسلامی ارجاع می دهد و بر این نظر است که هرگاه جامعه اسلامی بروز و ظهور یابد، می توان امیدوار بود که تمدن اسلامی هم احیا شود. تحول درونی افراد و تحقق جامعه اسلامی، شرط احیا و تحقق تمدن اسلامی است. از این رو، عناصر درونی متنوعی، شامل سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی، در این زمینه دخیل

بوده است که باید مورد بازنگری قرار گیرد. شهید صدر از میان دلایل مختلف، از عدم احساس مسئولیت اجتماعی، در قالب تنبلی و سستی، تعطیلی کار زنان که نیمی از جمعیت فعال جامعه هستند، فقدان صداقت و انفکاک میان سخن و وعده و عمل، تبدیل خلافت به سلطنت، به عنوان یک مسئله تاریخی، نظام ساختاری فرقه‌ای و به طور کلی، انحراف جامعه اسلامی گفتگو می‌کند. افزون بر این‌ها، صدر، به منظور تحقق جامعه اسلامی، به عنوان نقطه قابل اتکا برای تعظیم تمدن اسلامی، نقش آگاهی بخشی و فهم و اطلاع صحیح از آموزهای دینی را مؤثرترین راه در این زمینه می‌داند و به ارائه معیار انسانیت، برای بررسی و مقایسه تمدن اسلامی و تمدن غربی، اشارات مفیدی دارد.

باید دانست که جامعه مسلمان، یک جامعه متحد توحیدی است - آحادش، همه به توحید، معاد و اسلام، معرفت و ایمان دارند -، مردمانش با هم، چون برادر هستند و در رفع مشکلات و اصلاح امور خود و دیگران می‌کوشند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۱؛ مؤمنان برادر یکدیگرند، بنابراین، میان دو برادر خود، صلح برقرار سازید و تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید».

در جامعه و تمدن اسلامی، همگان، تحت امر ولایت الهی قرار دارند و هرگز به ولایت (سرپرستی) کفار و دشمنان خداوند سبحان و دشمنان اسلام و مسلمانان، سر فرود نمی‌آورند. در این جامعه، مسلمانان به صورت متحد، با دشمنان، سرسخت و نسبت به یکدیگر، هم‌افزایی دارند: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۲. مردمان در امور خیر و مفید مادی و معنوی، با

۱. الحجرات، ۱۰.

۲. الفتح، ۲۹.

یکدیگر همکاری نزدیک دارند و در امور شر و مضر به حال مردم، به هیچ وجهی همکاری ندارند؛ چراکه چنین فرمان یافته‌اند: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»؛^۱ و در نیکوکاری و پرهیزگاری، با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی، دستیار هم نشوید» و سایر اصول و چارچوب‌های تمدن اسلامی.

بدیهی است که جوامع اسلامی، در تطبیق با تمدن اسلامی، بسیار عقب‌مانده می‌باشند و علل اصلی آن نیز ضعف شناخت، باور، رویکرد و عمل به اوامر و نواهی الهی - بی‌بصیرتی -، عمل نمودن به فرمان «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۲ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید»، پذیرش ولایت و سرپرستی نظامات سلطه و نیز تنبلی، سستی، رفاه‌طلبی، خودنگری و عدم ایجاد و تقویت روحیه جهادی می‌باشد.

برخی، بر اساس برداشت سوء از دین مبین اسلام، مسائلی چون اعتقاد به سرنوشت و قضا و قدر، اعتقاد به آخرت و تحقیر زندگی دنیایی، شفاعت، تقیه و انتظار فرج را از عوامل انحطاط و عقب‌ماندگی جوامع اسلامی دانسته‌اند. برخی از مستشرقین غرض‌ورز مسیحی و روشنفکران غرب‌گرای جهان اسلام، معتقدند که تعالیم اسلامی و اعتقاد به آن، موجب عقب‌ماندگی جهان اسلام و کشورهای اسلامی شده است، از جمله، عقیده به قضا و قدر الهی، بدین معنا که سرنوشت انسان از قبل تعیین شده است و هیچ تلاشی از انسان، به نتیجه‌ای نمی‌رسد و آدمی در این دنیا، هیچ‌کاره است و اعتقاداتی از این نوع که انسان براساس آن‌ها، از تحرک و فعالیت علمی و عملی بازمی‌ایستد و از تکاپو در راه پیشرفت و تعالی

۱. المائدة، ۲.

۲. آل عمران، ۱۰۳.

و تولید درمی ماند و فراگیر شدن این اندیشه در جهان اسلام، مسلمانان را در مساجد، به عبادت و نماز و کسب عمل صالح مشغول داشت.

این برداشت از اسلام، یا در اثر غرض ورزی و یک نوع مبارزه با اسلام و مسلمانان است و یا این که نظریه پردازان آن، دچار کج فهمی شده و درباره مفاهیم اسلامی، گرفتار تفاسیر یک جانبه گرایانه شده اند و از این اصل غافل اند که اسلام و قرآن، تعریفی دیگر و فراتر از فهم آن ها، درباره انسان دارد. اسلام انسان را موجودی دارای عقل و تفکر و اختیار می داند. قرآن در آیات متعددی، این حقیقت را بیان می کند، مانند: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...﴾؛ «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» «وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يَرَى»^۱ و «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى»^۲ و بسیاری از آیات دیگر.

ناگفته نماند که همان ضعف شناخت، ایمان و عمل به اسلام عزیز و پیشرفته می باشد که سبب خود باختگی، خود ناباوری، غرب زدگی، تقلید کور، ناامیدی و تنبلی از ابتکار می گردد. همین علل، سبب حاکمیت نظامات استکباری سلطه (به ویژه انگلیس، آمریکا و سپس فرانسه)، بر جوامع اسلامی گردیده است که به شدت با هرگونه پیشرفت جوامع اسلامی، مقابله کرده و می کنند، چنان که شاهدیم حتی رشد علمی ایران را برنمی تابند و از هیچ کاری برای ایجاد تفرقه، دشمنی و تجزیه ملل مسلمان، کوتاهی ندارند.

اما در عین حال، مسلمانان در برخی زمینه ها، از جوامع به اصطلاح پیشرفته،

۱. بقره، ۲۵۶.

۲. نساء، ۳.

۳. نجم، ۳۹ - ۴۰.

۴. لیل، ۴.

عقب مانده اند که از جمله پیشرفت در علوم طبیعی و نتایج آن در انواع صنایع (کشاورزی، دامپروری، بانکداری، تجارت، تسلیحات نظامی، داروسازی، هوا - فضا، الکترونیک و...) می باشد و همچنین باید اذعان نمود که دست کم، غربی ها، در برخی از امور اجتماعی (وضع و رعایت قوانین، بیمه، حقوق بازنشستگی و...)، از جوامع اسلامی پیشرفته تر می باشند.

به برکت انقلاب اسلامی ایران توسط مردم و به رهبری امام خمینی رحمته الله علیه و استقامت و پویایی و تداوم با صلابت و قدرت آن به رهبری امام خامنه ای (دامت برکاته)، امروزه تمامی ملل اسلامی، کم و بیش بیدار، هشیار و بصیر شده اند، چنان که گویی تازه با اسلام، ارزش و آثار ارزشمند گرایش به اسلام آشنا شده اند. - امروزه بیشتر مسلمانان به خودباوری (ما می توانیم) رسیده اند و همه مترصد نجات خود از سلطه نظامات استکباری ظلم و جور و رسیدن به استقلال هستند - لذا شاهد رشد عملی، صنعتی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و... در جوامع اسلامی می باشیم، چنان که در اخبار و گزارشات رسمی شاهدیم که ایران در بسیاری از دستاوردهای علمی و صنعتی، به ویژه در نانو، داروسازی، تجهیزات پزشکی، تسلیحات نظامی، علوم هسته ای و... جزء ده کشور، پنج کشور و حتی سه کشور اول جهان قرار دارد، هر چند که نظامات سلطه (به ویژه غربی ها)، با هرگونه پیشرفتی، به شدت مقابله و مانع تراشی می کنند! رهبر فرزانه انقلاب، در این خصوص می فرماید: «با همین حرکت، تداوم انقلاب و استمرار انقلاب، امروز بحمدالله انقلاب، هم زنده است، هم زاینده و تولیدکننده است. این که شما می بینید جبهه استکبار، این جور در مقابل انقلاب و در مقابل ملت انقلابی ایران می ایستد و این جور دشمنی می کند، به خاطر این است که انقلاب زنده است. اگر انقلاب نبود، این ها داعی نداشتند این قدر خباثت و ملعنت

به خرج بدهند در مقابل ملت ایران. حالا «زنده بودن انقلاب» یعنی چه؟ یعنی دل بستگی نسل‌های جدید کشور، به آرمان‌های انقلاب. امروز مردم، دل بسته همان آرمان‌هایی هستند که انقلاب مطرح کرد، یعنی استقلال ملی، عزت ملی، رفاه ملی، عدالت اجتماعی، تحقق جامعه اسلامی و در نهایت، همان‌طور که عرض کردیم، ایجاد تمدن نوین اسلامی. این‌ها هدف‌های بزرگ انقلاب است.^۱

۱. بیانات در تاریخ: ۱۴۰۰/۱۱/۲۸.

عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی

برای برطرف کردن عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی، چه اقداماتی باید صورت گیرد؟

عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی، از مشکلات بزرگی است که اگر برای از بین بردن آن‌ها، اقدام سریع انجام نشود، نه تنها عقب‌ماندگی مستمر شده و سبب وارد شدن آسیب‌های جبران‌ناپذیر، به تمام کشورهای اسلامی خواهد شد؛ بلکه مشکلات اساسی فرهنگی نیز از پیامدهای شوم این پدیده است که کشورهای اسلامی را گرفتار بحران هویت فرهنگی خواهد نمود (که مساوی با محو و نابودی اندیشه‌های اسلام ناب محمدی ﷺ است). در چاره‌جویی و علت‌یابی از این پدیده، باید به همان دردهایی پرداخت که سبب به وجود آمدن شرایطی شده است تا عقب‌ماندگی در جهان اسلام پایدار باشد.

سران کشورهای اسلامی، باید گذشته درخشان و دوران طلایی را بررسی کنند و همان عوامل پیشرفت را مدنظر قرار دهند و مسائل و عوامل پیشرفت در جهان معاصر را در برنامه‌های اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی خود لحاظ نمایند تا از پیشرفت روزآمد جهانی که کشورهای غربی با سرعت نوری به آن نائل می‌شوند، باز نمانند.

اقدامات اساسی، برای برطرف کردن عقب‌ماندگی مسلمانان، عبارت‌اند از:

۱. دوری از تفرقه و دوگانگی و تأکید بر اصول مشترک بنیادین

تفرقه، مهم‌ترین عامل سقوط تمدن‌ها، از جمله تمدن جوامع اسلامی است و آثار زیان‌بار این عامل در انحطاط جامعه اسلامی، بیش از جوامع دیگر مشهود

است. اسلام بر اجتماعی بودن و پرهیز از فردگرایی و تفرقه سفارش می‌کند و دستور می‌دهد تا جامعه خود را از هر اختلاف فسادانگیزی حفظ کنیم. آن‌جا که می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾؛ این است راه راست، از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر که موجب تفرقه و پریشانی شماست، جز راه خدا، متابعت نکنید. این است سفارش خدا به شما، باشد که پرهیزگار شوید.

دشمنان اسلام به خوبی دریافته‌اند که اگر مسلمانان، یکپارچه و یک جهت باشند و مرزهای قومیت، ملیت، نژاد و منطقه‌های جغرافیایی موجب اختلاف میان آن‌ها نشود،^۲ هیچ‌گاه نخواهند توانست آن‌ها را به بردگی بگیرند و سرمایه‌های مادی و معنویشان را به غارت ببرند. از این‌رو، در صدد برآمدن تا وحدت و یکپارچگی مسلمین را از بین ببرند و مرزهایی میانشان پدید آورند و آن‌گاه، به سان گوسفند از گله جدا شده‌ای، طعمه خویش قرارشان دهند. آنان برای رسیدن به این هدف، از راه‌های گوناگون سود می‌برند؛ از یک سو، با زنده کردن و عظمت دادن به تمدن‌های قدیمشان، از قبیل تمدن فراعنه در مصر، توراتی‌ها در ترکیه و تمدن‌های عربی و ایرانی در کشورهای عرب‌زبان و ایران، مسلمانان را سرگرم می‌کنند و از دیگر سو، مکتب‌ها و مذاهب‌هایی از قبیل مارکسیسم، صهیونیسم، آگزیستانسیالیسم، داروینیسم، بهائیت، شیخیت و وهابیت و صدها عنوان و مکاتب دیگر پدید می‌آورند و با رواج آن‌ها در میان مسلمانان و دامن زدن به آتش اختلافات و نیز به راه انداختن جنگ و جدال داخلی، یکپارچگی آنان را برهم

۱. انعام، ۱۵۳.

۲. حدیثی نبوی می‌فرماید: «المسلمون یذو واحد علی من سواهم»؛ محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج

۴، ص ۵۲۲.

می‌زنند و نیروهایشان را به هدر می‌دهند و در نهایت، خود به مقاصد شومشان می‌رسند که همان غارت سرمایه‌های ملی و به بردگی کشاندن مسلمانان است؛^۱ در صورتی‌که، اگر مسلمانان، چنان‌که زعیم عالی‌قدر جهان تشیع، حضرت آیت‌الله امام خمینی رحمته‌الله علیه فرموده‌اند، توحید کلمه و کلمه توحید را حفظ می‌کردند. همان‌طور که قرآن مجید خبر داده^۲ و گذشته پرافتخارشان نشان داده است. از همه اقوام و ملل، برتر و بالاتر بودند و این چنین در آتش بدبختی و ضعف نمی‌سوختند. حضرت علی (علیه السلام) نیز از این درد بزرگ، دل آزرده شده و در خطبه‌ای این‌گونه می‌فرماید: «ایها الناس المجتمعة أبدانهم المختلفة أهواؤهم، کلامکم یوه الصمّ الصلاب و فعلکم یطمع فیکم الاعداء؛^۳ ای مردمی که بدن‌هایتان جمع و افکار و خواسته‌های شما پراکنده است، سخنان داغ شما، سنگ‌های سخت را درهم می‌شکنند؛ ولی اعمال سست شما، دشمنانتان را به طمع می‌اندازد».

کشورهای اسلامی برای زدودن عقب‌ماندگی و ضعف خود، باید فاصله‌های ایجاد شده را ترمیم کنند و مشترکات خود را محور قرار دهند و در زیر لوای توحید و نبوت، جامعه اسلامی را به همان مسیر اولیه خود بازگردانند. سید جمال الدین اسدآبادی، درباره وحدت یک امت چنین می‌گوید: «هرگاه امتی را دیدی که افرادش، به وحدت و یگانگی تمایل دارند، به آن امت مژده بده که خداوند، در جهان آفرینش، برای آن امت، آقایی و والایی و برتری بر سایر ملت‌ها را مقدر کرده است».^۴

۱. زین العابدین قربانی، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، (دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تابستان ۱۳۶۱)، ص ۴۳۸.

۲. «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ آل عمران، ۱۳۹.

۳. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۹.

۴. سید جمال الدین اسدآبادی، عروة الوثقی، ص ۱۹۰.

وی در اثبات لزوم دوری از تفرقه و نفاق و وجوب وفاق و اتفاق، پس از استناد به آیات و روایات نبوی، این سؤال را مطرح می‌کند که کدام نیکی، بهتر از یاری کردن به هم، برای معزز نمودن کلمه حق و اعتلای نام امت مسلمان است^۱ و در نهایت، می‌توان گفت که راه اتحاد و یکپارچگی مسلمانان، فقط تمسک به حبل الله المتین است: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۲.

۲. پیروی از رهبری واحد و راستین

آن چه مسلم است، هیچ گروه یا جامعه‌ای، بدون رهبری شایسته، نمی‌تواند به اهداف خود برسد و با تبعیت از چنین رهبرانی است که انسان‌ها به سعادت می‌رسند؛ ولی تاریخ پر است از نافرمانی و عدم اطاعت جوامع بشری از رهبران راستین و الهی و اطاعت از کسانی که سعادت را به مسلخ برده و امت‌ها را به ذلت و تباهی کشانده‌اند. خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۳؛ وای به حال این بندگان که هیچ رسولی برای هدایت آن‌ها نیامد، جز آن‌که او را به تمسخر و استهزا گرفتند».

در تاریخ ملت‌ها، هر جا که پیروزی و افتخاراتی بوده است، رهبری صحیح و رهبران شایسته در رأس آن قرار داشته است. اگر اسلام که در یک شبه جزیره ظهور کرده، به پنج قاره جهان نفوذ می‌کند، به برکت رهبری آگاه و لایق و شایسته‌ای چون پیامبر اکرم است و امروزه، اگر صدای اسلام توسط انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، به گوش جهانیان طنین‌انداز شده، به برکت رهبری هوشمندانه

۱. همان، ص ۱۹۴.

۲. آل عمران، ۱۰۳.

۳. یس، ۳۰.

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه است. پس اگر مسلمانان، اختلافات را کنار بگذارند و نژاد، ملیت، زبان، منطقه و اختلافات خود را در مقابل اسلام هیچ بیانکارند و فقط به یک دین، یک هدف و یک کتاب دل ببندند و امور خویش را به یک رهبر شایسته و لایق و آگاه به مسائل اسلام و جهان بسپارند و همه یک صدا و یک دل باشند، دیگر هیچ قدرتی نمی‌تواند در مقابل اسلام قد علم کند.

۳. شناخت غرب و دوری از غرب‌زدگی

تمدن اروپایی و به‌طور عام، تمدن غرب، بر دو پایه‌ی اساسی استوار است:

الف. «خشونت» که همچنان زیربنای اساسی تمدن غرب است و به‌شکل فشرده در چهره‌ی رشد و تکامل علوم و تکنولوژی و مخصوصاً در تسلیحات و تجهیزات نظامی، تبلور یافته است؛

ب. «غارت» ثروت‌ها و تلاش در جلب بیشترین سرمایه‌ها و منافع از طریق اشغال دیگر مناطق.

روژه گارودی در مورد حاکمیت تمدن غرب، این‌گونه می‌نویسد: «جهان در سایه‌ی حاکمیت تمدن غرب، هرگز روابط والای انسانی را بین دو برادر، بین دو جامعه، بین مرد و زن، بین حاکم و محکوم، بین فقیر و ثروتمند، بین نیرومند و ناتوان، بین انسان و طبیعت و محیط زیست ندیده است»^۱ و باید بر این گفته‌ی وی افزود که داغ این تمدن، همچنان لکه‌ی ننگی است بر دامن همه‌ی ارزش‌های انسانی و کمالات اخلاقی در داخل و خارج اروپا و غرب؛ چراکه رهبران تمدن غرب و همه‌ی کسانی که از حقوق بشر سخن می‌گویند، خود از اولین کسانی هستند که حقوق ملت‌ها را پایمال کرده‌اند، چه رسد به مراعات حقوق بشر و شرافت انسانی!

۱. روژه گارودی، مابعد به‌الاسلام، ص ۲۶۸.

در نمونه‌ای دیگر، آنان که از آزادی «زن» سخن رانده‌اند، خود از اولین کسانی هستند که زن را به یک کالای بی‌ارزش، تبدیل کرده و به کرامت و شرافت وی، اهانت روا داشته و او را به بردگی واقعی کشانده‌اند و اما انسان غریزه، فرهنگ و تمدن اسلامی را نماینده افکار دوران گذشته و یک نظام قرون وسطایی تلقی می‌نماید و در مقابل، سیستم فکری، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی تمدن غرب را الگویی می‌پندارد که امت اسلامی، باید بر اساس آن عمل کند و معیارها و مقیاس‌های آن را مرجع حل مشکلات زندگی و اختلافات خود بداند.^۱

کشورهای اسلامی با تفکر عمیق در مشخصه غرب و غربزدگی فکری و فرهنگی، درمی‌یابند که یکی از عوامل ضعف و انحطاط مسلمانان که در واقع، باعث پیدایش وضعیت رقت‌انگیز کنونی امت اسلامی گردیده، همان فرهنگ و تمدن غربی است.

۴. دور ریختن خرافات و زدودن بدعت‌ها

این مطلب، به تعبیری، در مقام پیراستن دین و پاکسازی و تطهیر اسلام از خرافات، بدعت‌ها، پیرایه‌ها، زنگارها و ساز و برگ‌هایی است که در طی قرون، بر آن بسته شده است و به تعبیر امام علی (علیه السلام)، کندن و درآوردن پوستین وارونه‌ای است که بر تن اسلام پوشانیده شد.^۲

از نظر منادیان و مصلحان دین، اسلام جاری، لزوماً همان اسلام اصیل، ناب و اولیه نیست و ای بسا، چیزهایی که در طی قرون و اعصار توسط خلفای جور و علمای سوء، به آن بسته شده و به دست ما رسیده و جزء عرف و عادت و

۱. منیر شفیق، اسلام رو در روی انحطاط معاصر، صص ۱۹۸-۲۴۹.

۲. «وَلَيْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْقَرَوِ مَقْلُوبًا»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

سنت های ما شده است. مسلمانان باید به اسلام اصیل و ناب و اولییه و قرآن کریم و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سیره سلف صالح به عنوان منابع اصلی تفکر دینی و عمل اجتماعی. سیاسی برگردند و اصول و مفاهیم اساسی آن را احیا نمایند. به عنوان نمونه، از اصول فراموش شده اسلام که غبار غفلت روی آن را پوشانده و منادیان بازگشت به اسلام اصیل، روی آن ها تأکید نموده و خواهان احیا و اجرای آن ها بوده اند، می توان به هجرت، امر به معروف و نهی از منکر، عدالت و ... اشاره کرد.

۵. روی آوردن به کمالات انسانی و پرهیز از مفاسد اخلاقی

یکی از مسائل مطرح در زوال و انحطاط و ضعف تمدن ها، مسئله مفاسد اخلاقی است که خود ابعاد مختلفی دارد؛ از استکبار و عناد گرفته تا بخل و جبن و از فساد مالی و زراندوزی گرفته تا شهوات جنسی و مانند این ها. از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، روایت شده که فرموده است: «اربع لا تدخل بیتاً واحدةً منهنّ الاّ حَرِبَ و لم یعمّر بالبرکة: الخیانة و السرقة و شرب الخمر و الزّنا؛ چهار چیز است که اگر یکی از آن ها، وارد خانه ای شود، آن را خراب می کند و با برکت آباد نمی گردد؛ خیانت، دزدی، باده نوشی و زنا».

کشورهای مسلمان، باید در نظر بگیرند که دشمنان قسم خورده آنان، از هر طریق ممکن وارد می شوند و بر پیکر مسلمانان ضربه می زنند و به انحراف کشاندن جوانان مسلمان را بهترین راه برای رسیدن به اهداف خود می دانند. آنان با چاپ عکس های مستهجن و پخش مواد مخدر و مشروبات الکلی و انواع و اقسام فیلم های مبتذل، تمام سعی خود را برای رسیدن به هدف شوم خود به کار

می‌گیرند. در مقابل، کشورهای اسلامی، باید با بیان مسائل دینی و یادآوری فضائل و کرامات انسانی و برنامه‌ریزی صحیح برای جلوگیری از این هجوم بدون حد و مرز دشمن، جوانان خود را آماده و هوشیار نگه دارند تا این سرمایه عظیم انسانی را در راه رسیدن به اهداف اسلام و حل مشکلات مسلمین به‌کار گیرند و از انحراف آنان جلوگیری کنند.

این‌ها فقط، چند اقدام محدود برای برطرف کردن عقب‌ماندگی و ضعف کشورهای اسلامی بود و اقدامات دیگری که می‌توان در این راستا صورت داد، عبارت‌اند از: مبارزه با استعمار خارجی در همه ابعاد، برانگیختن حس تعصب و همبستگی دینی، توجه به پویایی اسلام و تمدن اسلامی، مجهز شدن به علوم و فنون جدید، رفع بحران هویت مخصوصاً بین جوانان، پرهیز از اندیشه نژادپرستی، ساختن امتی واحد و ...

چرا با این جمعیت زیادی که در جهان است؛ ولی مسلمان کم است؟

فراوانی یک چیز، دلیل بر برتری و باارزش بودن آن نیست. در برخی مسائل، کیفیت مهم‌تر از کمیت است. طلا و جواهرات، زیادتر است یا سنگ و خاک؟! سنگ و خاک، بیشتر است و طلا و جواهرات، خیلی کمتر از خاک و سنگ؛ ولی ارزش آن‌ها، خیلی بیشتر است. بنابراین، صرف زیادی، دلیل برتری نیست. فراوانی جمعیت غیرمسلمانان، دلیل بر بهتر بودن آن‌ها نبوده و مسلمانان هرچند تعدادشان کمتر است؛ اما به دلیل آن‌که در مسیر صحیح و دین حق قرار دارند، ارزشمندتر هستند.

قدمت و پیشینه سایر ادیان، نسبت به اسلام و تبلیغ آن توسط حکومت‌ها و استفاده از قدرت و چیرگی خود در طول تاریخ و ... موجب شده تعداد مسلمانان از غیرمسلمانان کمتر باشد.

در عین حال، امروز با وجود همه تلاش‌ها برای ارائه چهره‌ای نامناسب از اسلام و سیاست اسلام‌هراسی از سوی دشمنان، بحران‌های فرهنگ مادی غربی، موجب گسترش گرایش به اسلام شده، به گونه‌ای که مطابق جدیدترین مطالعات و پیش‌بینی‌های جمعیتی مرکز تحقیقاتی پیو، جمعیت مسلمانان جهان، طی دهه‌های آینده، بیشترین میزان رشد را در مقایسه با تمام گروه‌های دینی دیگر تجربه خواهد کرد. بدین معنا که طی سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۵۰، در سطح کل جهان، میزان افزایش جمعیت در بین مسیحیان، ۳۵ درصد و در بین هندوها، ۳۴ درصد و در بین یهودیان، ۱۶ درصد خواهد بود، در حالی که میزان رشد جمعیت در بین مسلمانان، طی همین دوره زمانی، ۷۳ درصد خواهد بود. به طوری که جمعیت مسلمانان جهان در ۲۰۵۰، به حدود ۸/۲ میلیارد نفر افزایش خواهد یافت.

به عبارت دیگر، جمعیت مسلمانان در سه دهه آینده، تقریباً برابر با پر جمعیت‌ترین گروه‌های دینی جهان، یعنی جمعیت مسیحیان خواهد شد و نزدیک به یک سوم جمعیت جهان را مسلمانان تشکیل خواهند داد.^۱

۱. یعقوب فروتن، بررسی جمعیت شناختی مسلمانان در جهان معاصر، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۴، صص ۷۱-۷۰.

خشکسالی

چرا در کشورهای که مسلمان نیستند، این همه باران می بارد؛ ولی در کشور ما که مسلمان هستیم، خشکسالی وجود دارد؟

این پرسش، بر اساس یک تصور نادرست شکل گرفته است. پرسشگر گمان کرده است که در همه کشورهای اسلامی، خشکسالی برقرار است و در همه کشورهای غیرمسلمان، باران به اندازه کافی می بارد. این تصور، قابل دفاع نیست. در واقع، اگر به اقلیم کشورهای مختلف نظر کنیم، بخشی از پاسخ پرسش خود را نشان می دهد. کشورهای بسیاری هستند که مسلمان هستند و بسیار باران خیزند، مثل اندونزی و کشورهای غیرمسلمانی هستند که در بخش های خشک زمین قرار دارند و خشکسالی آن ها ارتباطی به دینداری شان ندارد.

باران و اقلیم، پدیده هایی طبیعی هستند و به هم وابسته اند. کشور ایران، در منطقه نیمه خشک قرار دارد. هر چند در ایران هم مناطق مرکزی با شمالی تفاوت جدی در بارش دارند. با این حال، نباید فراموش کرد که گاه خشکسالی موردی هم پیش می آید که ممکن است ناشی از عوامل معنوی باشد. در توضیح این نوع از خشکسالی ها، لازم است به نکاتی اساسی اشاره کنیم:

أ) بسیاری از حوادث و بلاهای طبیعی، از جمله آن چه به آن اشاره شده، به گفته قرآن کریم و پیشوایان دین، به عملکرد مردم و حاکمان مربوط می شود. خداوند می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...»؛^۱ و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم».

«برکات»، به معنای هر چیز فراوانی از قبیل امنیت، آسایش، سلامتی، مال و اولاد است که غالباً انسان، به نبود آن‌ها آزمایش می‌شوند. در جمله «لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»، استعاره و کنایه به کار رفته، برای این‌که برکات را به مجرای تشبیه کرده که نعمت‌های الهی از آن بر آدمیان جریان می‌یابد. باران و برف، هر کدام در موقع مناسب و به مقدار سودمند می‌بارد. هوا به موقع، گرم و به موقع، سرد شده، در نتیجه، غلات و میوه‌ها فراوان می‌شود، البته این موقعی است که مردم به خدا ایمان آورده و تقوا پیشه کنند، وگرنه مجرا بسته شده و جریانش قطع می‌گردد.^۱ امام صادق ع از پدرانش نقل می‌نماید که رسول خدا ص فرمودند: «تا زمانی که امت من به یکدیگر خیانت نکرده، امانت‌ها را به صاحبانش بازگردانند و زکات بپردازند، در خیر خواهند بود و هنگامی که این کارها را انجام ندهند، گرفتار قحطی و خشکسالی می‌شوند».^۲

رسول خدا ص فرمود: «امت من بر خیر هستند، مادامی که همدیگر را دوست بدارند و همدیگر را هدیه دهند (یا هدایت کنند)، امانت را ادا نمایند، از حرام‌ها خودداری کنند، مهمان را گرامی دارند، نماز را به پا دارند، زکات را پرداخت کنند و اگر چنین نکنند، به قحطی و خشکسالی گرفتار می‌گردند».^۳

ب) آمدن برف و باران در غرب و خشکسالی در کشورهای اسلامی، کلیت و عمومیت ندارد. در کشورهای غربی (اروپا و آمریکا و...) نیز خشکسالی‌های مکرر پدید می‌آید. این‌طور نیست که خشکسالی و نیامدن باران، به کشورهای مسلمان اختصاص داشته باشد؛ چون ما در کشورهای اسلامی به سر می‌بریم،

۱. محمد حسین طباطبائی، ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۲۵۴.

۲. محمد بن علی ابن بابویه، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۴۹۵.

۳. محمد بن حسن حر عاملی، جهاد النفس و مسائل الشیعة، ص ۱۲۰، باب ۲۳، ح ۹.

بیشتر برای ما، ملموس، مبتلابه و چشمگیر می باشد. چنان که بسیاری از مناطق مسلمان نشین، مثل آذربایجان و سواحل دریای خزر، بارش فراوان دارد.

به گزارش مشرق، به نقل از باشگاه خبرنگاران، خشکسالی یکی از خطرناک ترین بلایای طبیعی است که ممکن است در منطقه ای روی دهد. کارشناسان به این پدیده، لقب «خاموش» داده اند؛ زیرا بدون هیچ گونه اختطاری، منطقه ای گسترده را دربر می گیرد و به بروز خسارات گسترده ای منجر می شود. در این مطلب، قصد داریم شما را با تعدادی از بزرگترین خشکسالی ها، در طول تاریخ آشنا کنیم.

۱. خشکسالی سال ۲۰۱۰ که منطقه شمال شرقی روسیه را دربر گرفت، موجب کاهش تولید ۲۵ تا ۳۰ درصدی، در تولید جو در روسیه شد. این خشکسالی در ۵۰ سال گذشته، در روسیه، بی سابقه بود و باعث بروز چندین آتش سوزی و همچنین افزایش شدید قیمت غلات در بازار جهانی شد.

۲. چین به عنوان یکی از پهناورترین کشورهای جهان شناخته می شود که دارای مناطقی با اوضاع جوی متفاوت است. در سال های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ میلادی، به دلیل کمبود بارش، خشکسالی شدیدی این کشور را فراگرفت. این خشکسالی پس از خشکسالی سال ۱۹۴۱ میلادی که به مرگ سه میلیون نفر منجر شد، بدترین خشکسالی در کشور چین بوده است. این خشکسالی، ضربه بزرگی برای صنعت کشاورزی و تولید گندم در این کشور بود.

۳. یکی از بدترین خشکسالی های قرن بیستم، در دهه ۱۹۳۰ میلادی و در کشور آمریکا رخ داد. این خشکسالی، چیزی نزدیک به ۲۳ ایالت در مرکز و شرق آمریکا را تحت تأثیر خود قرار داده و به یک فاجعه تبدیل شد. این مسئله، همسایه شمالی آمریکا یعنی کانادا را نیز تحت تأثیر قرار داد و تعدادی از ایالات غربی کانادا را

دچار خشکسالی کرد. با توجه به بحران اقتصادی شدید سال ۱۹۲۹، این حادثه، یک ضربه بزرگ دیگر به آمریکا شمرده می‌شد.

۴. خشکسالی در شرق و جنوب شرق آسیا که با یک طوفان شدید شن (که استان‌های جنوب غربی چین، تایلند و ویتنام را در بهار سال ۲۰۱۰ درنوردید) آغاز شد. این خشکسالی، با موجی از گرما همراه شد که دمای هوا را ۲۰ درجه سانتی‌گراد بیش از حد معمول بالا برد و چیزی در حدود ۵۰ میلیون نفر را با کمبود آب آشامیدنی و مواد غذایی روبه‌رو کرد.

ج) وفور نعمت‌های الهی در میان امت‌های غیرمسلمان و گناهکاران، علامت صلاح و رستگاری نیست؛ زیرا هنگامی که انسان گناه می‌کند، از سه حال خارج نیست:

۱. متوجه گناهش می‌شود، توبه می‌کند و بازمیگردد؛

۲. خداوند تازیانه بلا بر او می‌نوازد تا در اثر آن، از معصیت‌ها و گرفتاری‌ها به خود آید و از خواب غفلت بیدار شود و به راه اصلی و هدایت بازآید که اکثر مردم از این دسته‌اند؛

۳. شایستگی هیچ‌یک از این دو را ندارد. خدا به جای بلا، نعمت و به جای گرفتاری و سختی، آسایش به او می‌بخشد و این «عذاب استدراج» است: **﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾**؛ کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به زودی آنان را از آن جا که نمی‌دانند (و فکرش را هم نمی‌کنند)، تدریجا به سوی عذاب پیش می‌بریم».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ * ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الصَّرَاءُ وَالسَّرَاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛^۱ و ما در هیچ شهر و آبادی، پیامبری نفرستادیم، مگر این که اهل آن را به ناراحتی‌ها و خسارت‌ها گرفتار ساختیم، شاید بازگردند و تضرع کنند! سپس (هنگامی که این هشدارها در آنان اثر نگذاشت)، نیکی را به جای بدی قرار دادیم، آن چنان که فزونی گرفتند و گفتند: به پدران ما نیز ناراحتی‌های جسمی و مالی رسید. چون چنین شد، آن‌ها را ناگهان گرفتیم، در حالی که نمی فهمیدند.

تبدیل شدن بدی به نیکی و مجازات ناگهانی سنت استدراج است که عذاب الهی یک مرتبه مردمان را می‌گیرد؛ ولی آن‌ها احساس نمی‌کنند.^۲

خداوند به دنبال آیه ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ می‌فرماید: «وَأَوَّلِي لَهُمْ إِنَّا كَيْدِي مَتِينٌ»؛^۳ و به آن‌ها مهلت می‌دهم؛ چراکه نقشه‌های من، محکم و دقیق است. این هشدار است به همه ظالمان و گردنکشان که سلامت و نعمت و امنیت، هرگز آن‌ها را مغرور نکند و هر لحظه در انتظار کیفر شدید خداوند باشند. انسان باید هنگام روی آوردن نعمت‌های الهی مراقب باشد، نکند این امر که ظاهراً نعمت است، «عذاب استدراج» گردد. به همین دلیل، مسلمانان بیدار، در این‌گونه مواقع، در فکر فرو می‌رفتند و به بازنگری اعمال خود می‌پرداختند. چنان‌که در حدیثی آمده که یکی از یاران امام صادق علیه السلام عرض کرد: از خداوند مالی طلب کردم، به من روزی فرمود. فرزندی می‌خواستم، به من بخشید. خانه‌ای

۱. همان، ۹۵-۹۴.

۲. محمدحسین طباطبائی، ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۲۵۳.

۳. اعراف، ۱۸۳.

طلب کردم، به من مرحمت کرد. می ترسم نکنند «استدراج» باشد. امام پاسخ داد: اگر این‌ها با حمد و شکر الهی باشد، استدراج نیست»^۱.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِذَا أَحَدَثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا جَدَّدَ لَهُ نِعْمَةً فَيَدْعُ الْاِسْتِعْفَارَ فَهُوَ الْاِسْتِدْرَاجُ؛^۲ وقتی بنده‌ای، گناهی را مرتکب می شود، نعمت جدیدی به او می رسد. پس اگر موجب شود استغفار را ترک کند، استدراج است».

از همان امام در کتاب کافی نقل شده: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ وَ يُدَكِّرُهُ الْاِسْتِعْفَارَ وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الْاِسْتِعْفَارَ...»^۳؛ موقعی که خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد، هنگامی که گناهی مرتکب شود، او را گوشمالی می دهد تا به یاد توبه بیفتد».

از آیات و روایات در این زمینه، نتیجه می گیریم هر آسایش و نعمتی به انسان می رسد، دلیل بر خوب بودن آن بنده نیست و بالعکس، هر بلا و گرفتاری به او می رسد، نشانه بد بودن و بدبختی او نمی تواند باشد؛ بلکه یک امر نسبی است. با توجه به اعمال و رفتار و نیت آن شخص، تا حدی می توان بررسی کرد یک امر به ظاهر نعمت، آیا در واقع، نعمت است و یا نعمت.

بنابراین، برخی سنتهای الهی نسبت به مؤمنان و کافران متفاوت است، پس ستمگران و گنهکارانی که پیوسته به ظلم و معصیت مشغولند و به ظاهر در خوشی و رفاه به سر می برند و غافل از نتیجه اعمال خود هستند، در واقع، این‌ها، نعمت و بلاست به صورت نعمت و مقدمه عذاب آن‌ها است که به تدریج، به سوی عذاب

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۲۹۵، ح ۱۷.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۱۵.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۵۲، باب الاستدراج، ح ۱.

الهی پیش می‌روند؛ اما خودشان متوجه نمی‌شوند. در قرآن و روایات، از آن تعبیر به «استدراج» شده است.

د) ثروتمندی و فقر، و فور نعمت و یا قحطی برای انسان، مایه امتحان و آزمایش الهی است. خداوند عده‌های را با نعمت‌ها و برخی را با سلب نعمت‌ها، مورد امتحان قرار می‌دهد تا مشخص شود تقوا و ایمان خود را در اوضاع گوناگون، چطور حفظ می‌کنند. در آیات متعدد قرآن نیز ثروت و نعمت، به عنوان وسیله امتحان و آزمایش، بسیار مطرح شده از جمله از قول حضرت سلیمان نقل کرده: ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ...﴾؛ این از فضل پروردگارم است تا مرا بیازماید سپاسگزارم یا ناسپاس».

از آیات قرآن کریم، به دست می‌آید ثروت و نعمت، جزء وسایل آزمون الهی است. برخی را با افزایش ثروت و بعضی را با کم کردن ثروت آزمایش می‌کند. درباره کم شدن اموال که مایه آزمون قرار می‌گیرد: آمده است: ﴿وَلَتَبْلُوَنَكَ بِشْيٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِيرِ الصَّابِرِينَ﴾؛ قطعاً شما را به چیزی از قبیل ترس و گرسنگی و کاهش در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم و مزده به کسانی ده که صابرنند».

از این آیه، به روشنی به دست می‌آید گرسنگی و فقر، همانند ثروت، جزء وسایل آزمون الهی است. نه هر نعمتی، علامت رضاست و نه هر بلایی، نشانه عذاب. ای بسا، نعمت، نشانه قهر و بلا، دلیل قرب و رضا باشد.

۱. نمل، ۴۰.

۲. بقره، ۱۵۵.

ه) چه باید کرد؟**۱. توبه**

امام علی علیه السلام می فرماید: «همانا خدای متعال، بندگانش را هنگام آشکار شدن (و رواج یافتن) کارهای بد، با کاهش میوه جات، منع برکات، و بستن گنجینه های خیرات می آزماید تا توبه کار، توبه کند و دست کشنده (از کار بد) دست کشد و یادکننده (خدا را) یاد کند و منع شونده منع شود».

به تحقیق که خدای متعال، استغفار را سبب نزول روزی و رحمت مردم قرار داده، آسمان باران را بر شما فرستد و شما را با دارایی ها و فرزندان یاری رساند و برای شما، باغ ها و رودخانه ها قرار دهد. پس خدا رحمت کند بنده ای را که توبه اش را پیش بدارد و جلوی سقوطش را بگیرد و گناهِش را به یاد آرد و از آرزویش بپرهیزد؛ چراکه پایان عمرش نهان است و آرزویش، فریبنده اوست، در حالی که شیطان بر او موکل (و مسلط) است که گناه را برایش زیبا جلوه دهد تا مرتکبش گردد و توبه را برایش دروغ جلوه دهد تا آن را به تأخیر اندازد، به طوری که آرزویش بر او هجوم آورد، در حالی که از آن غافل باشد. پس افسوس بر غافلانی که عمرش بر او حجت و دلیل است و روزگارش، او را به سوی بدبختی کشانده است»^۱.

۲. دعا

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «پروردگام فرمود: اگر بندگانم مرا اطاعت می کردند، شب، باران را به آنان می نوشاندم و روز، خورشید را به آنان می تاباندم و صدای غرش رعد را به گوششان نمی رساندم».

گروهی حضور حضرت رسیدند و از قحطی و خشکسالی شکوه نمودند. فرمود:

۱. حسین بن محمد تقی نوری، مستدرک الوسائل، ج ۶ ص ۱۸۸ حدیث ۶۷۳۷.

«بر روی زانوهایتان بنشینید و به سوی پروردگارتان تضرع کنید و از او بخواهید سیرابتان نماید. آنان چنین کردند و سیراب شدند، به طوری که درخواست کردند باران تند را از آنان برطرف نماید»^۱.

۳. استغفار

حضرت علی علیه السلام برای درخواست باران، بر فراز منبر قرار گرفت و از او جز استغفار شنیده نشد. درباره علت آن پرسیدند، فرمود: «آیا سخن خدا را نمی شنوید که می فرماید: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است. بر شما از آسمان باران پی در پی فرستد و شما را به اموال و پسران یاری کند و برایتان باغها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد. سپس امام علیه السلام افزود: کدامین دعا، از استغفار، بهتر و در دنیا و آخرت، بابرکت تر است؟!»^۲.

۱. همان، ص ۱۹۰، حدیث ۶۷۴۰.

۲. همان، ص ۱۸۴ حدیث ۶۷۲۳.

فهرست منابع و مآخذ

قرآن

۱. ابن بابويه، محمد بن علی، التوحید، مصحح: هاشم حسینی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸ق.
۲. —، ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، ترجمه: محمدرضا انصاری محلاتی، قم: نسیم کوثر، ۱۳۸۲ش.
۳. —، علل الشرائع، قم: کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵ش/۱۹۶۶م.
۴. —، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۵. ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه: احمد فهری فهری، تهران: انتشارات جهان، ۱۳۴۸ش.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۷. ابن عاشور، محمد طاهر، تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۲۰ق.
۸. ابو عبدالله زنجانی، تاریخ القرآن، تهران: منظمة الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۹. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، محقق و مصحح: هاشم رسولی محلاتی، تبریز: انتشارات بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۱۰. آنولد، تامس واکر، الدعوه الی الاسلام، چاپ دوم، قاهره: مكتبة النهضة المصرية، بی تا.

۱۱. اسحاقی، سید حسین، گوهر عفاف (پژوهشی دربارهٔ حجاب)، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷ ش.
۱۲. اشتهازدی، علی پناه، مدارك العروة، تهران: دار الأسوة للطباعة و النشر، ۱۴۱۷ ق.
۱۳. ایروانی، جواد، حجاب اجباری آری یا نه؟ (تحلیل قرآنی - روایی حجاب شرعی و الزام حکومتی آن)، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۹۹ ش.
۱۴. بارتلمه، کریستیان، زن در حقوق ساسانی، ترجمه: ناصر صاحب الزمانی، تهران: نشر بنگاه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۳۷ ش.
۱۵. بداشتی، علی اله، مبانی معرفت شناسی مفاهیم ماورای طبیعی دینی، فصلنامه نامه مفید، شماره ۱۰.
۱۶. بوپس، مری، چکیده تاریخ کیش زرتشت، ترجمه: همایون صنعتی زاده و علیشاه صفی، بی جا: انتشارات توس، ۱۳۷۷ ش.
۱۷. —، زردشتیان، باورها و آداب دینی آن‌ها، ترجمه: عسکر بهرامی، چاپ سوم، بی جا: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۲ ش.
۱۸. بیل، جیمز، عقاب و شیر، تراژدی روابط ایران و امریکا، ترجمه: مهوش غلامی، تهران: نشر کوبه، ۱۳۷۱ ش.
۱۹. بینش، عبدالحسین، مقایسه دو دوره جاهلیت و اسلام، بی جا: بی نا، بی تا. پورداود، ابراهیم، اوستا، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۲ ش.
۲۰. پورسید آقایی، مسعود، حجاب میوهٔ شناخت، قم: حضور، ۱۳۷۶

۲۱. پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، چاپ پانزدهم، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۲ ش.
۲۲. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، چاپ دوم، قم: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۲۳. تیمی، یحیی بن سلام، التصاریف لتفسیر القرآن مما اشتبهت اسمائه و تصرفت معانیه، تحقیق: هند شلبی، الشركة التونسية للتوزیع، بی جا: بی نا، ۱۹۷۹ م.
۲۴. جادالمولی، محمد احمد، قصه های قرآنی، ترجمه: مصطفی زمانی، چاپ دوم، قم: پژواک اندیشه، ۱۳۸۰ ش.
۲۵. جاهد، رضا، داروخانه معنوی، چاپ هفتم، مشهد: نشر هاتف، ۱۳۷۸ ش.
۲۶. جعفری، محمدتقی، رسائل فقهی، تهران: مؤسسه منشورات کرامت، ۱۴۱۹ ق.
۲۷. —، منابع فقه، بی جا: انجمن اسلامی مهندسين، ۱۳۷۹ ش.
۲۸. جمعی از پژوهشگران زیر نظر محمود هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، محقق/مصحح: محققان مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۱۴۲۶ ق.
۲۹. جمعی از نویسندگان، تاریخ الفقه و تطوراته (المنتخب)، محقق، مصحح و گردآورنده: علی رضا رحیمی ثابت، بی جا: بی نا، بی تا.
۳۰. جوادی آملی، عبدالله، انتظار بشر از دین، تحقیق و تنظیم: محمدرضا مصطفی پور، چاپ ششم، قم: اسراء، ۱۳۸۹ ش.

۳۱. —، حکمت عبادات، قم: اسراء، ۱۳۷۸ ش.
۳۲. جوان آراسته، حسین، درسنامه علوم قرآنی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰ ش.
۳۳. حدیدی، جواد، اسلام از نظر ولتر، مشهد: مرکز نشر دانشگاهی، بی تا.
۳۴. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۹ ق.
۳۵. —، جهاد النفس وسائل الشیعة، ترجمه: علی صحت، تهران: انتشارات ناس، ۱۳۶۴ ش.
۳۶. حسن زاده آملی، حسن، دروس معرفت نفس، بی جا: انتشارات الف لام میم، ۱۳۸۱ ش.
۳۷. —، قرآن هرگز تحریف نشده، قم: بی نا، بی تا.
۳۸. حسینی خامنه‌ای، علی، آزادی از نظر اسلام و غرب، مجله اندیشه حوزه، سال چهارم، شماره ۲.
۳۹. حسینی، ابراهیم، «نقش عقل در استنباط قواعد و مقررات حقوقی از دیدگاه اسلام»، مجله معرفت، شماره ۶۱.
۴۰. حسینی، سید ابراهیم، شخصیت و حقوق زن، چاپ دوم، بی جا: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۹ ش.
۴۱. حسینی، فاطمه السادات، چرا حجاب، قم: مهر امیرالمؤمنین، ۱۳۸۷ ش.
۴۲. حسینی، مجتبی، پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی، چاپ چهل و یکم، قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها و دفتر نشر معارف، ۱۳۹۹ ش.

۴۳. حکیم طباطبائی، محسن، مستمسک العروة الوثقی، قم: مؤسسه دارالتفسیر، ۱۴۱۶ق.
۴۴. حلی، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام، چاپ سوم، تهران: انتشارات استقلال، ۱۴۰۸ق.
۴۵. حلی، حسن بن یوسف، ارشاد الأذهان الی احکام الایمان، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۰ق.
۴۶. —، قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۴۷. حلی، محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۴۸. خامنه‌ای، علی، أجوبة الاستفتاءات، قم: چاپ دفتر رهبری، ۱۴۲۴ق.
۴۹. خرازی، محسن، بداية المعارف الإلهية فی شرح عقائد الإمامية، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۷ق.
۵۰. خسروشاهی، هادی، اسلام ستیزی توطئه غرب و کلیسا، قم: کلبه شروق، ۱۳۹۵ش.
۵۱. خوئی، ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، قم: موسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۳۰ق.
۵۲. داودی، محسن، ستیز غرب با آن چه بنیادگرایي اسلامی می‌نامد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۸ش.

۵۳. درویش، محی الدین، اعراب القرآن الکریم و بیانہ، چاپ چهارم، حمص سوریه: الارشاد، ۱۴۱۵ق.
۵۴. دستخواه، جلیل، اوستا، بی جا: انتشارات مروارید، ۱۳۷۰ش.
۵۵. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، شارح: گروهی از نویسندگان، تهران: روزنه، ۱۳۷۳-۱۳۷۲ش.
۵۶. دهقان، مجید و عشایری منفرد، محمد، حجاب پژوهی: پوشش زنان در زمان پیامبر ﷺ، پژوهشکده زن و خانواده وابسته به مرکز مدیریت و حوزه علمیه خواهران، ۱۴۰۰ش.
۵۷. دیلمی، حسن، إرشاد القلوب إلى الصواب، قم: شریف رضی، ۱۴۱۲ق.
۵۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دارالشامیه، ۱۴۱۲ق.
۵۹. راوندی، قطب الدین سعید، الخرائج و الجوارح، قم: مؤسسه الامام المهدي، ۱۴۰۹ق.
۶۰. رضی، هاشم، ونیداد، تهران: انتشارات بهجت، ۱۳۸۵ش.
۶۱. زاهدی، زینالدین، شرح منظومه فارسی، قم: انتشارات مصطفوی، بی تا.
۶۲. زرکشی، محمد بن بهادر، البرهان فی علوم القرآن، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۰ق.
۶۳. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، چاپ سوم، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.

۶۴. زمردیان، احمد، حقیقت روح، چاپ سوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲ش.
۶۵. سبحانی، جعفر، الالهیات، چاپ دوم، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۱ق.
۶۶. سبحانی، جعفر، الحدیث النبوی بین الروایه و الدراییه، قم: مؤسسه امام صادق، ۱۳۷۷ش.
۶۷. —، مبانی حکومت اسلامی، قم: انتشارات توحید، ۱۳۷۰ش.
۶۸. —، معاد انسان و جهان، چاپ دوم، قم: انتشارات مکتب اسلام، ۱۳۷۳ش.
۶۹. —، نقد محتوای حدیث، همان منبع، سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۷۹.
۷۰. سبزواری، هادی، شرح منظومه، تهران: نشر ناب، ۱۳۷۹-۱۳۶۹ش.
۷۱. شاکرین، حمیدرضا، پرسش‌ها و پاسخ‌ها - دفتر دوازدهم، ادیان و مذاهب، قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۷ش.
۷۲. —، دفتر هفتم (پرسش‌ها و پاسخ‌های برگزیده) پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی، قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها و دفتر نشر معارف، ۱۳۸۷ش.
۷۳. شرتونی، سعید، اقرب الموارد، تهران: اداره کل حج و اوقاف و امور خیریه، ۱۳۷۷ش.

۷۴. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ترجمه: حسین انصاریان، قم: دارالعرفان، ۱۳۸۸ ش.
۷۵. شفیعی سروسستانی، ابراهیم، حجاب: مسئولیت‌ها و اختیارات دولت اسلامی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.
۷۶. شفیق، منیر، اسلام رو در روی انحطاط معاصر، ترجمه غلامحسین موسوی، قم: چاپ قدس، تابستان ۱۳۶۳.
۷۷. شیرازی، محمد، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، چاپ چهارم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ ق.
۷۸. صافی گلپایگانی، لطف الله، معارف دین، قم: مؤسسه انتشارات حضرت معصومه (سلام الله)، ۱۴۲۱ ق.
۷۹. صبیحی، صالح، مباحث فی علوم القرآن، قم: الشریف الرضی، ۱۳۷۲ ش.
۸۰. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، چاپ دوم، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
۸۱. طباطبائی، علی، ریاض المسائل، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۲۲ ق.
۸۲. طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: محمد باقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۱ ش و دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۸۳. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، محقق: محمد باقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.

۸۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۸۵. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۸۶. طوسی، محمد بن الحسن، المبسوط، تصحیح و تعلیق: محمدباقر بهبودی، بی جا: المكتبة المرتضوية لإحياء آثار الجعفرية، ۱۳۵۱ش.
۸۷. —، تهذیب الأحكام، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۸۸. —، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۸۹. عاملی، محمد بن مکی، القواعد و الفوائد، محقق/ مصحح: سید عبدالهادی حکیم، قم: کتابفروشی مفید، ۱۴۰۰ق.
۹۰. عرب نوکدی، رحمت الله، کلید سعادت، قم: عصر رسانه، ۱۳۸۲.
۹۱. عسگری، مرتضی، بررسی تطبیقی احادیث شیعه و سنی، فصلنامه علمی تخصصی علوم حدیث، سال چهارم، شماره دوم، تابستان ۱۳۷۸ش، شماره ۱۲.
۹۲. عفیفی، رحیم، اساتیر و فرهنگ ایرانی در نوشته های پهلوی، بی جا: توس، ۱۳۸۳ش.
۹۳. علمایی، نسیم، شبهات زنان در اسلام و پاسخ به آن، چاپ اول، بی جا: بی نا، ۱۳۹۹ش.
۹۴. غلامی، علی، مسئله حجاب در جمهوری اسلامی ایران (بررسی حقوقی - جامعه شناختی)، بی جا: انتشارات دانشگاه امام صادق (علیه السلام)، ۱۳۹۱ش.

۹۵. فاضل موحدی لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعة - کتاب الطهارة (طبع جدید)، قم: مرکز فقه الاثمه الاطهار عالمگیری، ۱۴۳۲ق.
۹۶. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۹۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، چاپ دوم، قم: هجرت، ۱۴۱۹ق.
۹۸. فروتن، یعقوب، بررسی جمعیت‌شناختی مسلمانان در جهان معاصر، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۴ش.
۹۹. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، بصائر ذوی التمییز فی لطائف الکتاب العزیز، القاهرة: المجلس الأعلى للشئون الإسلامية - لجنة إحياء التراث الإسلامي، ۱۴۱۲ق - ۱۹۹۲م.
۱۰۰. فیض کاشانی، محسن، تفسیر الصافی، چاپ دوم، تهران: مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ق.
۱۰۱. قربانی، زین العابدین، علل پیشرفت اسلامی و انحطاط مسلمین، چاپ پنجم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴ش.
۱۰۲. —، علم حدیث و نقش آن در شناخت و تهذیب حدیث، قم: انصاریان، ۱۳۷۸ش.
۱۰۳. قرشی بنابی، علی اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ش.

۱۰۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ترجمه: محمدباقر کمره‌ای، چاپ سوم، قم: اسوه، ۱۳۷۵ ش و دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۱۰۵. کدخدایی، محمدرضا، بررسی فقهی و حقوقی قاعده التعزیر فی کُلِّ معصیة، قم: مجله فقه اهل بیت علیهم‌السلام (فارسی)، شماره ۵۴.
۱۰۶. کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه: رشید یاسمی، تهران: نشر صدای معاصر، ۱۳۷۸ ش.
۱۰۷. کریمی، حمید، زن و مرد تشابه، تساوی یا تناسب، قم: مرکز نشر هاجر، چاپ اول، ۱۳۹۱ ش.
۱۰۸. —، سر مستور، نگاهی به مسئله پوشش زن و استعمار، چاپ اول، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله علیه، ۱۳۹۸ ش.
۱۰۹. گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه: هاشم حسینی، چاپ سوم، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۸ ش.
۱۱۰. لوکونین، ولادیمیر گریگوریوویچ، تمدن ایران ساسانی، ترجمه: رضا عنایت‌الله، بی‌جا: نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ ش.
۱۱۱. متقی هندی، علی بن حسام، کنزالعمال، چاپ پنجم، بیروت: مؤسسه الرسول، ۱۴۰۵ ق.
۱۱۲. مجتهد شبستری، محمد، هرمنوتیک کتاب و سنت، تهران: انتشارات قیام، ۱۳۷۵ ش.
۱۱۳. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحارالأنوار، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

۱۱۴. محمدی ری شهری، محمد میزان الحکمة، قم: مرکز مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۲.
۱۱۵. مروج، حسین، اصطلاحات فقهی، قم: انتشارات بخشایش، ۱۳۷۹.
۱۱۶. مری بویس، تاریخ کیش زرتشت، ترجمه: همایون صنعتی زاده، بی جا: انتشارات توس، ۱۳۷۴ ش.
۱۱۷. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش عقائد، سازمان تبلیغات اسلامی، بی جا، ۱۳۷۰ ش.
۱۱۸. —، معارف قرآن (راه شناسی)، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۷۶ ش.
۱۱۹. —، نظریه سیاسی اسلام، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۷۹ ش.
۱۲۰. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، چاپ هشتم، قم: صدرا، ۱۳۷۲ ش.
۱۲۱. معاونت پژوهش مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه، قیام عاشورا در کلام و پیام امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، بی تا.
۱۲۲. معرفت، محمدهادی، مصونیت قرآن از تحریف، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، بی تا.
۱۲۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، چاپ دهم، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ ش.

۱۲۴. —، دائرة المعارف فقه مقارن، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۷ق.
۱۲۵. —، تعزیر و گستره آن، تحقیق و تصحیح: ابوالقاسم علیان نژادی، چاپ اول، قم: انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۵ق.
۱۲۶. منتظری نجف آبادی، حسین علی، رساله استفتاءات، قم: بی نا، بی تا.
۱۲۷. موسوی اردبیلی، عبدالکریم، فقه الحدود و التعزیرات، چاپ دوم، قم: مؤسسه النشر لجامعة المفید رحمته الله علیه، ۱۴۲۷ق.
۱۲۸. موسوی خمینی، روح الله، تحریرالوسیله، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم، بی تا.
۱۲۹. —، توضیح المسائل (محشی امام خمینی)، محقق/ مصحح: سید محمد حسین بنی هاشمی خمینی، چاپ هشتم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۴ق.
۱۳۰. —، نجات العباد، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۴۲۲ق.
۱۳۱. —، صحیفه امام، چاپ پنجم، تهیه و تنظیم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۸۹ش.
۱۳۲. —، نبوت از دیدگاه امام خمینی رحمته الله علیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۹۲ش.
۱۳۳. نجفی، محمد حسن، جواهرالکلام فی شرح شرائع الإسلام، چاپ هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.

۱۳۴. نصراللهی بروجردی، محمدابراهیم، هزار و یک ختم، قم: بی نا، ۱۳۸۳ش.
۱۳۵. نصیری، علی، آشنایی با علوم حدیث، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۸۶ش.
۱۳۶. نهاوندی، محمد، نفحات الرحمن فی تفسیر القرآن، موسسه البعثة، قم: مرکز الطباعة و النشر، ۱۳۸۶ش.
۱۳۷. نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ق.
۱۳۸. همدانی، آقا رضا، مصباح الفقيه، قم: مؤسسه الجعفرية لاحیاء التراث، ۱۴۱۶.
۱۳۹. واقف زاده، شمسی، حقوق زنان و پاسخ به برخی شبهات، چاپ دوم، تهران: انتشارات بهمن برنا، ۱۳۹۴ش.
۱۴۰. ولیدی، محمد صالح، حقوق جزای عمومی، تهران: نشر داد، ۱۳۷۴ش.
۱۴۱. یزدی طباطبایی، محمدکاظم، العروة الوثقی مع التعليقات، شارح: روح الله موسوی خمینی، ابوالقاسم خوئی، محمدرضا گلپایگانی و ناصر مکارم شیرازی، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۸ق و بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ق.